بازرسی شد
۳۶ - ۳۲

۶۹۴۶
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب امواج البکاء
مؤلف نوروز علی بن محمد باقر لبلابی
موضوع
شماره قفسه ۳۳۳۶
شماره ثبت کتاب
۷۴۱۴۰
۹۵۰۷

بازدید شد
۱۳۸۲

خطی - فهرست شده
۳۳۳۶

بازدید شد
۱۳۸۲

بازرسی شد
۳۶ - ۳۴

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
۱۳۸۱/۱۱/۲۵
خرید تملیکی کامپیوتری

۶۹۴۶
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب امواج البکاء
مؤلف نوروز علی بن محمد باقر لبلابی
موضوع
شمارهٔ قفسه ۳۳۳۶ ف
شماره ثبت کتاب
۷۴۱۴۰
۹۵۰۷

ملی - فهرست شده
۳۳۳۶

مجلس شورای ملی
تاسیس ۱۳۰۶
کتابخانه

۵۹۴۴/۶

۱۴ ص

فهرست این نسخه شریفه که مشتمل است
بر یک طوفان و چهار موج اما طوفان

در بیان اینکه هر گاه دل شکسته شد محل و مورد رحمت خداوند متعال میشود
و سر احسان بدل شکستگان و بیان اسبابی که باعث شکستن دل میشود
بطریق اجمال و اینکه جمیع اسباب انگیسا مورد و نعاشورا از برای سید الشهداء
موجود بود و احاطه نمودن خداوند متعال کمال رحمت و فیض خود را بر ان اشرف
المخلوقین و سید الطائفین در بیان اسراء و محصنات المظهر رحمت خداوند
ذو الجلال و علت گریه بر سید الشهداء و سبب مصائب و بلا و اینکه خود حضرت
بشوق تمام طالب انمقام بودند و چهار مورد مذکور میشود و بیان کریه جمیع
از انبیاء و اولیاء و جمیع مخلوقات بلکه بهشت و اهل آن بر الشهداء موج اول
در بیان گریه های الموراست در مصیبت جد بزرگوار و چند مواضع دیگر که مشتمل بر فضیلت
انحضرت است و در ضمن نوشته حدیث تمام میشود موج دوم در گریه های الموراست
از وقت وداع روضه جد مظهر خود تا وقتی که وارد بصحرای کربلا معلی میشود موج سیم
و این موج هشت حدیث مذکور است در بیان گریه های الموراست از صبح عاشورا
تا زمانی که بدن مبارک و شریف شهادت فایز شد و سر الشهداء و سر وقتی که شمر مورد ریش
مبارک الموراکرفت قصد شهادت الموراخود انمورد جبه موج چهارم بیست و نه
حدیث ذکر میشود در بیان گریه های صاحبان مرثیه خوانی که مصطر بالحال از خیمه سر بیرون
بیاورند و بیان وقتی که مورد شده
و سر مبارک الموراخود را بدامان

هذا کتاب دیه لمستعین امواج البکاء

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمدک اللهم یا من فتح باب البلاء للعارفین ۰ وجعل الابتلاء لحق المؤمنین رحمة للطائعین ۰ ونشکرک اللهم یا من رفع درجات الصابرین وجزاهم بالصبر جنة وحریرا فی یوم الدین ونقدسک اللهم یا من احاطت رحمته بمن انکر تلیه من المؤمنین ۰ وجعل ارواح ملائکته المقربین فی فترات ریح الباکین ۰ ونسبحک اللهم یا من جعل البلاء مفتاح لقضاء حوائج المحنة حین ۰ والصلوة والسلام علی اشرف الانبیاء والمرسلین محمد وآله الطاهرین افضل اهل الخلقة والیقین سیما علی سیطه وقرة عینه اشرف من مضی ۰ ومطلوب جمیع الخلائق من الاولین والآخرین الذی قال فی حقه حبیبه سید المرسلین ان للمؤمنین معرفة لکفوفه فی قلوب المؤمنین والکفر کفر بقلبه کل من فی السموات والارضین وبکی لبکائه کل شیء حتی الحیتان فی البحار الجبال ولعنة الله علی من اذاه وظلمه الی یوم الدین اما بعد فانی جمعت کوکبة من الاحادیث فی مصائب المؤمنین وکرامات الصابرین فی جوف بحر معانی وکم کشته وادی حیرات وکرای تا در زمان علی بن محمد ناقبر لطائفی که جوین در این زمان فانی وهر روزه زندگانی هر یک از افراد بنی نوع انسان معرض بالی وهر زمان شوری ستیده بتعجب شده اند سیما انکه باب محنت وبلا همچه بر روی معرفان درگاه الله باز وهر یک از انبیاء واولیاء ومعرفان بقدر حوصله بار دردی والمی دساز ند بلکه حضرت سیدی فرموده اند که ناخوشی دارم از برای هر دانه که عافیت داشته باشد در دنیا ونزد سید خبری باد از حضرتی چنانچه حدیث راعلمای رجال در احوال ابوسعید خدری نقل نموده اند بار دی هر گاه بوی

بدیده

بدیده ظاهر و باطل در سنت تا تل نمائی می یابی که سلوک حکم علی الله خلق با عباد خود مثل سلوک طبیب دانائی است با مریض خود زیرا که خداوند حکم علی الله خلق عباد خود را الهامی بفقر و مرض بی والهامی بمرض و ناتوانی والهامی بشماتت اعداء واشقیاء وانعام وشقاوتهای غیر متناهی مستبدی نماید چنانچه طبیب حاذق امر فرماید مریض خود را بشرب ادویه ناگوار و پرهیز از اطعمه خوشگوار و بعد از مرض الشخص مریض که شفا یافت می داند که هر یک از اوامر طبیب که مکره طبع او بوده چه نعمتهای بسیار در بقای او داشته واز این جهت است که عقل خود در مقام میفرماید ان الله یتعاهد ولیه بالبلاء کما یتعاهد المریض اهله بالادواء یعنی خداوند عالم در مقام سیاست بر بندگان خود در دنیا اهل مرض مریض خود را بدادن ادویه تلخ در حدیث دیگر فرموده اند ان الله لیحمی عبده الدنیا کما یحمی المریض من الطعام پدر مهربان چنانچه فرزند خود را از دنیا خانه مریض بر پرهیز داده میدود از طعام غیر مناسب این بلدیا عطیاتی است از جانب خداوند مهربان بر بندگان خود زیرا که ورود این بلدیا اگر بحیث باک بودن از خباثت معصیت بنده معلوم است که سبب این بلدیا اعظم از آن از عباد برداشته واگر بحیث استحقاق اجر بابته انچه عطا فرماید انفع واعظم از آن است که بر تو وارد نموده مجبوراً بر خود را بان آشنا نماید حاذا و گر نیز از دمعلوم است که بلدیکه برادر دینی وانبیاء چه سد اعظم از دیگران انشاء بقدر مرتبه وحوصله است بلی است ونعم عاقبت اعظم هر که در این بزم مقرب تر است ۰ جام بلدیا بیشتر اشی مینوشند ۰ واین معنی نیز واضح است که اولیاء ومقربان درگاه مبتلایان ومحنتیان بدرجات عالیه نرسته مگر بصبر دران بلد ودر سندی در آنا محنت وعنا زیرا که خداوند متعال اگر شقاوات عالیه را معروفان بصبر وشکیبائی فرموده چنانچه در رایه سر ابته فرموده وجزاهم بما صبروا جنة وحریرا در رایه دیگر فرموده سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار ما

اس بیدار باب بلد صبر با اشعار خود نموده تا بدرجات عالیه معروفان شوند وعمده وجوه صبر

واوصیا

و اصلاح درگاه الهی

در این موضوعیت که مذکر شوند حدیثی را که فرموده اند هر گاه مصیبتی داخل بر شما وارد شود مصائب خود را تذکر شوید تا آن مصیبت بر شما سهل و آسان شود و شاید نمایند در این بلایا و محن را آدم انگار و استقامی را که دارد بر اشرف انبیاء و سید المظلومین حضرت امام حسین روحی و روح العالمین له الفداء تا بسبب آن تذکر رفع آن بلا و باعث تکمیل اجر و عطا یا و رفعت رجات آن از رجب واهب العطایا شده لهذا این حقیر جمع نوام در این مختصر شریف برخی از مصائب و انگار رتب آن سرور جهانیان و مواضع جندان که الخدمت گریان و نالان شدند تا شیعیان مذنب تحریر شوند گریه آن قدوه عالمیان کا و خروش گریان شوند بر مصائب الم در عالمیان و مستی اوام با صوت الجکاج فی تعداد جلد من بکاء سید الشهداء روحی له الفداء و مرتب لوزم بر مکتوبان و جهار بوج اما طوفان و انگار رتب الم در است و اسباب انگار و خوانی که مرتب بران شده و عت گریستن الم در بیان ای برادر هر عزیز که شکست کم قدر میشود مگر تک کی هر گاه متذکر شود مصائب صاحب عزا و جهاء میشود چنانچه خداوند عالم در حدیث قدسی میفرماید انا عند المنکسرة قلوبهم والمنذ بسته قلوبهم یعنی رحمت می فرا گیرد دلهای شکسته و قرهای گرفته را و بدین سبب است که علما و فقها حکم بجواز تجدید قبور کرده اند از جهت این بابا که بر اندراس باقی بابا شد تا بدین سبب رحمت الهی بابا شد و از این جهت است که اغلب بنی که صاحب تعزیه بسیار شده در شریعت مقدسه نبوی احسان و افضلی و مجازی بابا بان مختص شده مثل نیب و یتیم و اسیر و عطشان و صاحب تعزیه و ثکلی و امثال انها و قطع نظر از اسباب شرعی که اختیار بسیاری دارد شده است و وجدانی و احسان با شخاص مذکوره عقل نیز دلالت بران دارد زیرا که بسبب احاطه رحمت خداوند منان بر انسان را باید طالب رحمت خداوند رحیم نیز دیگی نماید با انسان بال و حالی تا دریابد بسبب اقتباس از انوار آن لمعات و اشراقات و فیوضات رحمت خداوند منان بلکه بعضی از علمای اعلام در بحث وقف و صدقات فرموده اند که صدقه و احسان با اهل فترت نیز مستحب است و استدلال فرموده است با بلکه لکل کبد حراء اجراً یعنی از برای هر جگر سوخته اجری بسیار شاید باری هر جنبه انگار رتب جزئیه با بشد رحمت خداوند عالم بیشتر احاطه نماید

و اما وجه این مطلب بر اهل بصیرت ظاهر است که انگار رتب قطع نظر با بشیاء سابقه حالی حاصل میشود بهجرت از وطن و حالی بغربت و محن و حالی بمحنت و کربت و حالی بمشقت غربت و حالی بسیاری اعداء و حالی بکسی و دراه و حالی بی مدد و حالی بشماتت اعداء و حالی از فقد برادران و حالی از کشته شدن فرزندان و حالی از تشنگی اطفال و حالی از گرسنگی عیال و حالی از مفارقت احبا و اصحاب و حالی از زخم بدن کشته شدن او تو الدالب و حالی از تقور استیلای دشمنان و حالی از تقور استیلای اسیری و نسوان و بچه ها و حالی از انقطاع حامی غیبت و حالی از تقور موی بر تن زنان و دستگیر شدن بجنگ با اهل ظلم و عدوان و حالی از عدم تاثیر کفن بر اهل معصیت و حالی از تقور اندراس سنت و کتاب و حالی کفن تنها در مقابل جنبه بی هزار زخم بودن و حالی تکفیم قتل در رود حرارت بسیاری از زخمها و حالی سلب شدن و حالی کنار در بیابان کشته شدن و حالی با وجود دو فرقت در طغیان گرسنه بودن و حالی با جتماع قطره آبی تحمیت لمعفر جمیع از اشقیا و غیر انها از محن و بلایا و سختی غیبت که هر یک از این بلایا بقدر سیاهی رتب بیشتر است چنانچه خواهد بود که هر گاه جمیع این بلایا بر شخصی وارد شود بسی ای عزیز من تامل نما در این بلایا و محن که بر مظلوم کربلا جناب سید الشهداء روحی له الفداء وارد شد و قلب آن سلطان عالم در روز عاشورا بسبب این محن و بلایا بقدر تیه هفتاد گردیده بود که انبیاء و مرسلین و اوصیاء و صدیقین تا بحال عشری از آن نشنیده و ندیده و نخواهد شد و با وجود انجال تحمل صبر و رضا و تسلیم امر الله هیچ یک از او بظهور نرسیده و شنیده نشده و نخواهد شد و با وجود این ح

ص قتل صبراً و کنی بالملک قهراً یعنی هم فرزندانکی که او را کشتند از روی صبر کردن بر بلیه یا دادن
فرزندانی است بلکه علاوه بر این رنجها و مبارکش از شرور و زندان فرزندان فتنه دائم شل کل شکفته بیند
چنانچه در روایتی از امام محمد تقی علیه السلام روایت شده که امیرالمؤمنین فرمود که چون کار بر پدرم
تنگ شد و امر شد به ترک نیکه با پدرم بودند نظر بر خیانت و مبارکش نمودند حال - او را غیر از حال خود ندیدند
زیرا که آب آن هر چند کار بر ایشان تنگ میشد رنگهای آب آن متغیر میشد و لرزه بر اعضای آب آن می افتاد
و دلهای آب آن در خوف و بیم می افتاد و حضرت امام حسین او بعضی از خواص امیرالمؤمنین رنگهای آب آن می شکفت
و جوارح اعضای آب آن ساکن میشد و دلهای آب آن مطمئن میگردید و بعضی از آب آن به بعضی میشکفتند انتهی
لا یبالی بالموت یعنی به هیچ اندازه که باکی از مرگ ندارد الحضرت با صحاب و احباب میفرمودند صباحی
الکرام یعنی بر کنید ای فرزندان بزرگوار ان منیت مرگ مگر مزرعه بلی که شما را از رشته تنهای دنیا بسوی
جنان واسع و نعیم دائم میرساند فظم این جهان زندان و تو زندانبان ۵ حضرت زندان خود را وداع کن ۵
کدام یکنه از شما ناخوش دارید که از زندان نیستی قصر جنان روید و مرگ از برای پاکیزگان چسر است
که آب آن را بسوی زندان بهشت و دیدار مرا از رسول خدا که دنیا زندان مؤمن است و بهشت کافر
و مرگ جسر آب آن است که این جماعت را بسوی جهنم و آن جماعت را بسوی بهشت میرساند و من دروغ
نگفته و نمیگویم و نسبت داده نشده ام بدروغ بار خود من و حقیق شده که الف رتب آن فخر
می آورم بمرتبه کمال رسیده پس بیاب که احاطه رحمت خداوند متعال بر آن بر گزیده و اجلال بر درجه
رفیعه و اجلال بهوسته چگونه نباشد که وصول فیض و عطایا که از آن فخر کنه و بیش
بقه طیبه موجودات رسیده و بیرسه موافق احادیث و اخبار وارده از ائمه اطهار علیهم السلام
زیاده از آن است که در قوه تقریر و تحریر در آید و قدری از آن را بجهت تبرک شمای چشم قلبان
و سفیدان و کمری بنام از انجمله حرم مبارکش دارالامان و قبه مبارکش قبه الاسلام ایمان
شده

شده و کسیکه بزیارت پاک و تربت معطر منور آن عاصی گردد بالملک باعث فرج کی عطیات و صدقه کردیده
و هدیه و تحفه حوریان بهشت عنبر سرشت شده و از دان آن خاک پاک در لحد اموات و رعب انبی از خوف
بیم و هراس آب آن کردیده و آن خاک معطر آسیب نیابد و فضای بهشت و بهشتیان را نور گرفته جمیع
اهل بهشت را روشن و نورانی نیاید و تسبیح از آن خاک پاک بدون ذکر تسبیح مستحبان نوآب تسبیح مقرر شده
و کیفیت آن از آن وجه شفای امراض و استقام علیلان نا توان کردیده و دواء الکبر طبیبان عاجز است
که هر کدام از معالجه مریض یا بیرون مایوس شوند متمسک بالتربت معطر میشوند و ناخدایان کشتیها در زمان هجوم
و تلاطم دریا هر گاه ابواب چهارده از جهار جانب بر روی آب آن مسدود می شود خلاص میشوند خود و اهل
آنرا با لقای هدری از آن تربت پاک در دریا رانند و هجوم خوف و بیم از سلطان جابر و ظالم قاهر
خلاصه از آن و ربط آن خاک پاک را هر زخم میابند و هجوم امان استقامه و اقامه در حفظ مال خواطر خود را
بسبب وجود بودن آن خاک پاک در انها جمع دارند و هجوم امان اولاد بسبب برداشتن کام و اولاد خود را
از آن تربت معطر کامیاب شده آب آن را شافی امراض دانند و هر کدام که صدق الحضرت را
هراج ملائکه مقربین و طائف ملکوت سلوات نموده و تحت بقعه معطر منور امیرالمؤمنین قرار استجابت دعوات و نظر
بقوق قبه مبارک او را باعث امرزش گناهان و عفو سیئات و زیارت امیرالمؤمنین را سبب طی درجات
رزق و توجیهات و بهشت عنبر سرشت را از نور مقدس ان فخر کائنات خلق فرموده و آنرا کار بر
علیهم السلام را از زیارت مبارک امیرالمؤمنین قرار داده و الحق این سعادت عظمی را که سادات عالمیان نداشتند از نظر
معظم له قرار فرمود زهی توفیق و بزرگی که نصیب آن مظلوم شهید را از عزیزان آب آن محروم نموده و فضیلت
امیرالمؤمنین را عدیل قرار داده بلکه فضیلت او بیشتر از دیگران از ائمه اطهار علیهم السلام در اینها
مکنون فرموده چنانچه سعد افزوده ان تحلیل معرفة مکنونة فی قلوبنا صلوات الله علیهم یعنی حسین را محبت نهانی
در دلهای مؤمنین میباشد ای واقعه چنان است اگر آن محبت نهانی نبود چگونه بود که با وجود اینکه

خواص و فوائد قبر منور
منوط بالتشرف
محبت و میل باطن الخلق
و سائقه دعوی محبت
واقعه
مطابع و مضاف بحضرت
احاطه مکمل خلق اولین
متعال لباب الفضل و بیضه
آکمل اسباب علیه
او

کسی که بزیارت عتبات عالیات مشرف میشود با اینکه ادراک حضور روضه منوره امام منظور و مطلوب
اولست بهر حال از اداء بهر سنه بکجا میروی و از کجائی ای بسا گویه بکربلا میروم بزیارت امام حسین و از کربلا فی آیم
و آن غیب نهان که از انظار در قلوب مؤمنین مکنون شده چنان قلوب مائل بزیارت عالم است که بجهت
خوف از قتل و غارت از زیارت قبر معطرش هرگز نه میمانند چنان قلوب موالیانش که در قلوب سائل دائم
قبر است در مضیقش میپرند که شرارهٔ دنیا بر ایشان کرم و مقهر گردد اری والله اگر ان غیب نهان
نبود با وجود اینکه عصه عالم آنروز و حطاب هر عصه بگریه سوزان مظلوم غریب را در روز عاشورا البس شده و گریان
خشکیده و دلش گرسنه بود و دشمنان و اعادی دین آنروز در آنجا بر هر کار کفر که نقطهٔ توحید را احاطه نمایند
فراگرفته بودند فی الحال اختیار از دیده میریخت و یا الهی گفت معذلک بر زبان جاری میساخت ایا امنیت
مکر بجهت آن غیب مکنونه و آله از فرزند و اهل و شخص خوب تری ندارد و هیچکه و سائل با تهتر و دلکتر از خود با نها
نمیکند و با الفرد از انها فراوش نمیاید که گویا هرگز با نها آشنائی ندارد و دیگر اگه یکقطره از اشک آلم ترین مصیبت
آن فخر بنی آدم نواب عمه شیعه موالی صریح بعضی از اخبار قرار گرفته و دیگر انکه همین زیارت امروز را علامت
محبت اهل بیت و قبول ایمان و اعراض از زیارت امروز را موالی صریح جمعی از اخبار نقل دین و ایمان
نموده و دیگر کلید شفاعت کبری در روز فردا بدست سید الشهداء روحی له الفداء خواهد بود چنانچه در بعضی
از روایات وارد شده است که امت پیغمبر ما در روز جزا بقدر صفت خواهند بود نه عدد و نه وزنه صف
بسبب شفاعت اقرب بدرگاه الله داخل بهشت خواهند شد و کسیکه بگریه بشفاعت قبی ائمه هدی علیهم السلام
اری والله ایا فضائل و مناقب کسی از اعاظم مدایح و مناقب امروز را اختیار نمیشود و نیست مگر بجهته
اشک ری که بر تیغ ان مظلوم غریب ریخته وارد گردیده بود و خضوع و خشوع و حزنی که در راه رضای
خداوند عالم نموده بود و از این جهت است که عقول را بجای خود اداک علیش دست رسی نیست و اقوام
از تصور جواب و تعمل رفعتش بحیر تعظیمی است چنانچه از اصحاب ائمه هدی رسیده که روزی جابر علی الله

مکتوبی نوشتن بجهت شفاعت و مطلوب شدن

کلید شفاعت کبری و سعادت دنیا و آخرت امروز خواهد بود

اصطراب جمیع آنبیاء بجهت اشک امام مظلوم

منبر را بخوت عرض کردند پس رسول آله صلی الله علیه و آله حدثنا بفضائلکم یعنی فضائل خود را بجهت ما بیان
فرمائید حضرت جواب ایشان فرمودند انتم لا تطیقون یعنی شما تاب شنیدن فضائل ما ندارید شما
بگوشه رویده و هر گوشه که اثر ره کنم بعضی از فضائل خود بجهتی از شما که نام اگر طف آورد بشما خواهم
گفت ایشان هم رفتند و بکنفر در منزل ان سرور باقی ماند حضرت با و تکلم فرمودند و قبلی از فضائل
و اسرار خود را با و بیان نمودند تا انکه الشخص و استماع کرد و داله و حیران شد رو براه گذاشت و کسی را
جواب ندیداد مانند سر گشتها بیرون رفت پس ایشان چون این را دیدند رفتند و در مطلب خود اصرار
نکردند و در حدیث دیگر از رضا علیه السلام نقل شده است که امروز فرمودند ما یوم نورا لهدایت در
ضلالت و ظلمات حیرات یرید ون ان یطفئوه و یابی الله الا ان یتم یعنی اراده
داشتند مکذبین که این نعمت عظمی و نور ارض و سما را فرو نشانند و خاموش کنند و خدا از این ابا دارد و آن نور را
تمام خواهد نمود اری والله خواستند فرو نشانند نور او را و بسیب در آن نمودند لکن بحکمت اراده فاعلی
الله کمالت و اشراقات آن نور مقدس روز بروز زیاده تر گردید خواستند اسمش را بر طرف سازند
مشهور تر شد خواستند ذکرش را بر اندازند زیاده تر از همه طوائف شد خواستند قبرش را خراب
کنند و آثارش را منهدم سازند روز بروز معمور تر گردید آب بر هر مدرسش بستند ها بر شد گاه و بزرگ
را نهند طواف زائرش خواستند زائرش را از زیارتش منع نمایند بیشتر گردید خواستند موالیانش را
تمام کنند فزونی تر گردید باری نبود مگر بحکمت اشک او و خضوع و خشوعی که آن مقرب درگاه الجلال دارا
بودند و اشک ریتی که فخر بنی آدم در عالم چنان تاثیر نمود که جمیع اشیاء از سنگ و چوب
و مجرد و مادیات و سماوات و آسمان زمان و جمیع آنچه گرزان و مضطرب و آشفته احوال شدند
بلکه در این اشک ریتی که فوق اشک ری بر این متصور نمیشود و بقای آسمان و زمان بعید بود لکن چون
حکمت بالغه الهی تعلق نیافته بود با نهدام عالم و فرزند ارجمند کجا عصبش سید الساجدین که خلیفه

اصطراب جمیع آنبیاء بجهت اشک امام مظلوم

المزور را خود باد لهذا عالم شدم گریه اتا بجهت این مصیبت جهان اشوبی و عالم برهم شد که نزدیک شد
که با قره متهدم شود که همه از هم پاشیده و دریا بجوش آمده آفتاب تاریک شد آسمان خون و خاک
بارید زمین خون از اوجاری شد درخت میوه سینا و درهند و شام و همه آفاق در اسمان و درخت
در غوطه رود بار قزوین و سنگ مسجد اقصی در خزل خاد در طریق مکه معظمه و مشهد نقطه در یک شهر تبریز نوحه
و همه جهان فاخته از خون از هم جسم صورت میشه سنگی که در بلاد روم است در یوم و لیل عاشورا از این ایام
در مصیبت ان فرزند تا پایان زمان شب همه این مطلب میباشد اری واقعه کم مصیبتی نبود انبیا و مرسلین
تاب شنیدن انرا نداشتند او صیاء و متدینین تحمل شمری از این بلایا را نتوانستند حضرت آدم که اتی مصیبت را
شنید مثل زنی بچه مرده برا مظلوم گریست و صغیر عنده ساذ بنده جمیع اهل دیانات معلوم او گریه و حضرت
مثل عزا داران فریاد و واویلا عینه نمود حضرت ابراهیم عرض کرد خداوندا سبب چیست که این انوار مقدسه
که بر عرش اعظم احاطه نموده اند هر یک نظر بان بنیایم خونشان میشوم و هر یک نظر بنور همچی منهال
مهموم و مغموم میشوم ندا رسید که ای ابراهیم تمامی که بحجاب این نور مقدس به ظلمها وارد نمایند
چون حضرت خلیل جلیل شنید از مصائب ان سید جلیل را شنید رنده حالی برا و تنگ گردید و گریست
گریستن شدیدی حضرت ذکریا چون از واقعه گریه و تاریکی بعضی باطل گردید نه روز از غایت حزن
منبا بدو پیوسته گریه و زاری نمود اسمعیل صادق الوعد چون از مصائب الموز مطلع گردید
اردوی تاسی در المصائب و موسی ابن عمران در وقتی که شنید حضرت احدیه با او سلام نمود حضرت سئوال
نمود که تو کیستی گفت منم موسی ابن عمران گفتم ای مطلب اینجا گفتار برای انست که تعلم نمایی بعض
از علومی که بتو تعلیم نموده اند گفت مرا باموری چند مکلف نموده اند که تو تاب انها را نداری پس
میان نمود حضرت از برای موسی از بلایا و مصائبی که با هل بیت عصمت خواهد شد فرمود ای عبد الله

علیه السلام

مصائب خون بعضی از اجسام
و سایل بعد عاشورا
و سایر بلایا

انقلاب و اضطراب
جمیع اشیاء بعد از شهادت
قلب انور و سلام

علیه السلام میرسد تا انکه شنید که گریه اب ان را در مصائب عیسی ابن مریم تا حضرت مریم بشخصی بلوا صیاحی از او
آن طفل همه گریه ها سبب ها و کلمه فهمانا که هر یک بر یکی باید سلوا همه را در یک غم ریخت و همه را بنیلی نوا معلوم است
که از تصور اندوه واقعه جان سوز المزور از وجه انکه در جمیع الاحزان و غیره مسطور است واقعه ان بزرگوار در مهد
گواه هنر نبود و صفات و جمال از هنر بهتر است همه جواب فرموده است علاوه ششم بیاره جامه در غم گریان
برنیز زده چون ایخبر بعیسی گریان نشان رسیده باری همه عالم و عالمیان از آسمان و زمین و عرش و کرسی
و لوح و قلم و بهشت و ملائکه و حور العین و غلمان و رضوان و مالک و دوزخ و لحظ کروبی و طبقات نفس عاده
و الجه شنیده و دیده شود همه از جهت مطلوبیت و اینکه رتبت ان قتیل عالم و بزرگی بقیه ان فخر بنی ادم
گریسته و مضطرب شده اند بحدا ارتعاش نقل شده که هر گریستن عرش بر گریست ان بگریه الطفولیت است و هر سنگی
که از کوه فی الفور از غم اندوه مصیبت المظلوم است و گریه اطفال در مهد و گهواره بجهت بقیه و اندوه المزور است
موج دریا از غم اوست عصاره محیا از اندوه عظیم اوست زردی و خزانی درختان از غم اوست و شکستن انار
از شکست قلب حزین اوست و غرش رعد از قطع رقیق قلب بی حسرت اوست و بارش ابر گریه بر اوست
چنانکه مؤید این مطلب است فقرات خطبه که حضرت سجاد بعد از مراجعت از شام در مدینه طیبه
او افروخته که ای کرده مردمان کدام مردمان از شما شاد و خواهند شد بعد از قتل پدرم بزرگوارم
یا کدام چشم میتواند اشک خود را حبس نماید در این مصیبت عظیم نریزد پس تحقیق که گریسته
بر قتل المظلوم اسمانهای هفت طبقه و گریسته دریاها با جمیع های خود و اسمانها بر کنار خود و زمین
با طراف خود و درختان با غصنای خود و ماهیان در دریا و ملائکه مقربین و جمیع اهل اسمانها باری
انها همه سهل است مصیبت المظلوم غریب و اینکه رتبت ان است هفت و شهید در اهل السرور
تاثیر نمود و شکست در ارکان ان ان بهم رسیده با وجود انکه خداوند عالم بهجت در السرور
خلق فرموده و غم و الم بهیچ وجه در ان نیست و حزن اندوه از ان اهل بهشت نیست شد

اهل آسمان و زمین بر این مصیبت عظمی بگریند و ماتم کنند چنانچه از زیارتی که از ناحیه مقدسه از جناب صاحب الامر عجل الله فرجه بیرون آمده بعضی از فقرات آن تو به این مطلب است ای سرور گوار معذرت مانند ای جده بزرگوار واقعیت لک المآتم فی اعلا علیین و لطمت علیک الحور العین یعنی ماتم تو را در اعلی علیین برپا نمودند و حوریان در مصیبت تو طپانچه بر روی خود زدند اری اگرچه بهشت جای اندوه نیست لکن چون در بعضی اخبار رسیده است که خلق عالم بهشت عنبر سرشت را از نور مقدس منور معطر الرور خلق فرموده پس حسن دیباچه و نور حلیه و سرور و راحت بهشت آن از آن است پس چنانچه عاصیان است پس چگونه میشود که حسین مظلوم و محزون نباشد و یارانش محزون نباشند و چگونه میشود که حسین از سوز تشنگی و عطش ناله و اعطشا از سینه برکشد و یارانش مسرور و خوشحال باشند و چگونه میشود که حسین را بر بهنه بر زمین اندازند و یارانش بر سریر راحت و ناز تکیه زنند نه چنین است والله بلکه عرائسش را بر هم میدرند و رداء السرور را از اطراف میدانند و طپانچه بر روی خود میزنند محشم در برابر راه فرس که جای ملال نیست ۰ سرهای که سیان امم بر او نوی غم است بیانکه او را فتاب شکر شد اشک چشم جاری میشود زیرا که منبع اشک چشم از انبعی چشمه فتاب است تا تاب شکر نشود اشک چشم جاری نمیشود و اشک چشم که در راه رضای خداوند متعال جاری شد هم بسیار خیرات و مبرات است و الفاظات و فیوضاتی است که از آن جاری خواهد شد زیرا که هر هم ریخت کم واقع است سوای اشک چشم که سبب بخشش صاحب خود میشود و مقتضیات از طرف خداوند متعال و گریستن در مصیبت امام حسین در اول جلد الحفة الحسینیه بتفصیل نقل نموده ام باری اهل عالم از اول الی آخر بر حسینی که مظلوم و در روز عاشورا در مصیبت برادران و برادر زاده گان و فرزندان گریه و ناله نمودند چنانچه تفصیل گریه الرور در الهوز عنقریب بیان خواهد شد اولا سزاوار دیدم که با وجود انکه خود انجناب طالب انتقام بودند و بشوق شعف تمام در احیای سنت جد بزرگوار خود اقدام می نمودند پس سبب

چه بود که الرور در غیر و رود و حزن و بلایا گریان و نالان بودند و چنانچه در تجهیز الموحزان مسطور است از چند وجه است وجه اول انست که گریه ایشان نه بجهت عدم صبر و رضای بقضای خداوند بود زیرا که گریه بر مصیبت اگر دلیل بر عدم رضا و تسلیم نباشد گفت که هیچ رضا و علی مرتقی نیز راضی نبودند زیرا که ایشان نیز در این مصیبت بسیار گریستند و انچنان نیز از سلف بر جد بزرگوار خود و الرور نیز بسیار گریسته چنانچه حکایت گریستن یعقوب بر یوسف معروف است و گریه آدم و داود و نوح مشهور است و گریستن سیده النساء و سید الساجدین معروف است وجه دوم آنست که گریه بر مصائب اهل بیت از افضل عبادات و اقرب قربات است و حزن در مصیبت ایشان عبادت و نیکی است و این عبادت چنانچه از ما مطلوب است از ایشان نیز مطلوب است و چه بسیار بهتر از کشتن حوایج ایشان این مصیبت و تشنگی که در آن محنت نصیب و غریبی و بیکسی خواهران و اطفال و زنان آن امام مظلوم غریب است وجه سوم بعد از انکه الرور سبب شد که شیعه گریه کند که در ضمن اعلام الی سبب های هیچ رضا از خدا نیست کشیده در انتظام آن کوشیده بوده و بدیر بزرگوار ارشاد علی ابی اسحاق بجهاد وا نموده و شمشیر ها زده و خود را در میدان انداخت تا انتقام مصیبت را برپا نموده و بنیای انرا محکم گردانیده می بینند که بسبب کشتن او و اقربا و خواهران الرور مدرسی منطقی میگردد و بنیای آن مستحکم میشود و آثار هدایت و معرفت بر طرف میگردد و رایت علم و حکمت سر نگون میگردد و بازار کفر و نفاق رواج می یابد چنانچه گردیده و حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه در بعضی از فقرات زیارت الحضرت بیفزاید لقد قتلوک فقتلت الله سلام و علوا الصلوة والصیام و نقضوا السنن والاحکام و با وجود این حال آن بزرگوار خود انجلدال هجوم اعدا نکرد و اشک از دیدگان نبارید و هرگاه بجز گریستن از مرتبه صبر و شکر هیچ دون میبود نمیشد پس باید البته هیچ دون بوده و حال انکه خداوند جلیل در کلام خود بلکه در آیات صابرین یاد فرموده است حتی اینکه در هیچ خود فرموده است و اصبر طاهر او لوهم العزم می آنرسل و وجه چهارم شکی نیست

کرانی نمیتوانند دامنه فرزندان و عشیرت و نزدیکان از لوازم بشریت است اما آنچنان که گریستن و شکیبائی از لوازم بشریت است همچنان در وقت گریستن گریسته نمیشود یا اختیار نمیشود همچنین در هنگام وقوع مطاره ی اختیار گریبان میدرند و یا علی هرگاه العیاذ بالله اظهار راضی بکردی نمایند یا از شکایت از خالق و لحوان نمایند مناجات دارد یا مقصود و حضرت یوسف با عزیز مصر ان برادران اقدر گریست که اهل زندان از گریه او بتنگ آمدند پس سید الشهداء روحی و روح العالمین فداه از یکی بتهای گشتیان و کودکان عزیز حیدر پاره پاره نوحه ایشان و از یکی بتشنگی گودالیان و از یکی بتنهائی زنان و از یکی بتاخت و تاز عزیز حواهران را در مصیبت نوحه ایشان شاهد نمیشود هم گونه فرزندان نشود و اینک از دیده اش منبار رود که نوحه دل بر اینان علامت قدرت قلب و هر قلبی است و این از صفات رذیله غیبیه و از اخلاق قبیحه است و البته فرزندان از آن صفات عاری بودند موج اول ناصر الله در بعضی از گریه های ان اشرف خاضعین و افضل الخاشعین و البته کاین است قلیل از وقوع قضیه سهمناک الحضرت اگرچه امروز در زمره احوال خاضع و خاشع و گریان دل شکسته بودند لکن بعلت تذکر قرنان و شمعیان فرزند حدیث دوم مذکور شد حدیث اول وقتی بود که خاتم انبیاء محمد ابن عبد الله در حیاض سفر آخرت بودند چنانچه علامه طبرسی روایت نموده است که حضرت امیر المؤمنین را فرمودند در آن مرضی که خاتم انبیاء از دار دنیا بدار بقا رحلت فرمود فاطمه را طلبیدند و پاره از علم و شیعه که اشعیا باو بیت بنوت لجی ای اودند بیان فرمود پس انقطاع حضرت از دیده های حق بین حضرت مانند باران جاری شد و بر ریش مبارکش فرو ریخت و چاوری که بر بدن شریف الحضرت افکنده بودند از آنسبب دیدنش تر شد همچنان آن مظلوم رحم داعیان گریست که بگریه الحضرت پاره پاره شد در آنحال سر مبارکش را بر سینه خود چسبانیده بود بر من بگریه داده بود و فاطمه را بر سینه خود چسبانیده بود و امام حسن و امام حسین علیهما السلام قدمهای عزیز پیامبر را میبوسیدند و دیده های نورانی خود را بر پاهای جد بزرگوار خود میمالیدند و همه اگریه بلند کرده بودند در آنوقت جبرئیل امین حاضر بود

وصدای گریه او را شنیدم و از گریه فاطمه پرسیدم گریه جهان یافتم گریه و اسمای در گریه و فغانند و در سماوات دیگر از ابن عباس نقل نموده که در امروز حضرت پیغمبر مرا فرمودند که بطلبید از برای من حبیب و برادرم را و هر که را سابقه الطهارت روی مبارک خود را از او مگردانید پس بحضرت فاطمه گفتند که گمان میبرم که او علی را بطلبد رفت و حضرت امیر المؤمنین را حاضر گردانید چون نظر مبارک بسید انبیا بسید اوصیا افتاد و شناسان گردید و مکرر فرمودند یا علی نزدیک من بیا تا آنکه دست امروز را گرفت و نزدیک بیا بنشاند چون خوشنود شد و بازو بر دوش سید رسالت نهاد پس زبان حال امام حسن مجتبی و امام حسین سید الشهداء علیهما السلام از زبان دارد شد چون نظر ایشان بر جای همتای ان برگزیده خدا افتاد و الحضرت را در آنحال مشاهده کردند فریاد واحزناه برآوردند و فغان و فغان خود را بر سینه الحضرت افکندند حضرت امیر المؤمنین فرمودند که ای نور دیده ما و ای میوه دل ما چرا گریه میکنید و فغان میکنید گفتند که ما گریه نمیکنیم مگر برای رسالت مهوش آقا و فرزند یا علی نگذاریم که سایه گل بوستان ما را ببوید و ای ان گل خندان ما را بچیند و ای ان گل خندان ما را بچیند و ای ان مرا داغ کند و ای ان مرا داغ ننماید بدرستیکه که ای ان بعد از من مظلوم خواهند شد و متبع ظلم و ستم خواهند شد پس شما بر نیه فرمود که لعنت خدا بر کسی باد که بر ای ان ستم کند پس دست مبارک امیر المؤمنین را گرفت و الحضرت را کشیده تا آنکه بر بر ای ان خود برد و دو ای ان خود را بر دو ای ان او نهاده و بر ای ان دیگر بر گوش او گذاشت و بوی راز بسیار گفت و علوم غیر متناهیه را از اسرار الهیه بر گوش هوش او میخواند تا آنکه روح مقدسش با آسمان فردوس پرواز نمود پس امیر مؤمنان از زیر ای ان سید شهیدان بیرون شد و فرزند حق تعالی اجر شما را عظیم گرداند در مصیبت شهزاده رشید که خداوند عالمیان روح بر گزیده او صیان را بسوی خود برد پس صدای خروش و شیون از اهل بیت رسالت بلند گردید حدیث دوم و قتی بود که سلمان خانه فاطمه را از هراه آمده دید که امروز مظلومان در خانه خانه از گریه و اضطراب ی نمایند چنانچه علامه طبرسی بسند معتبر روایت کرده است که روزی سلمان فارسی بخانه فاطمه در آمد دید که المقصوره نشسته است نزد اسپائی و جو از برای عیال خود خورد ی مانود و دست مبارکش مجروح شده

فتح و اضطراب حسنین و مظلومیت سید عالم

گریه حسنین و مظلومیت سید عالم

دیده کرده است وخون بر جوانب سیماب روان شده وحضرت امام حسین ع در نافیه خانه از گریستن گریه وانقلاب
بنابر سلمان گفت ای دختر رسول خدا آه وناله دستهای سلمان از آسیا کردن بجوع شدیده است وبیهوش گردیده است یک
قطعه کنیز تو حاضر است چرا ایام مدت را باو کنیز عطا فرمائی وخود تحمل مشقت مفصوصه فرمودند که حضرت رسول خدا
مرا وصیت کرده است که بکردن مدت خانه با قطعه باشد ویکروز با من باشد وهیروز نوبت قطعه بود سلمان
عرض کرد من بنده واراد کرده شما هم یا بفرمائید که حضرت شما چه کسی را مشغول بنام یا آسیا را بگردانم فرمودند
که دستگیری حسین را من بهتر میدانم میتوانم کرد تو آسیا را بگردان خون سلمان قدری از جوما جوزد کرد آماده
نماز را شنیده برای نماز بمسجد رفت چون از نماز فارغ شد انچه دیده بود از برای حضرت امیرالمومنین نقل کرد
حضرت از استماع این قصه گریان شد وبخانه برگشت سه شبانه روز بمسجد مداومت نمود چون حضرت
رسول آمد سبب بیتابی حضرت سئوال کرد گفت فاطمه را دیدم که بر بالین خانه بیهوش افتاده بود وحضرت امام حسن
بر روی سینه اش بخواب رفته بود واسیا بی انکه دستی ظاهر شود خود میگردید پس حضرت رسول خدا به نزد فرمود
که یا علی مگر ندانی که خداوند را ملکی چند است که در زمین میگردند وخدمت میکنند فاطمه وآل محمد را تا روز قیامت
حمایت کنم وقتی بود که اشقیای امت حضرت امیرالمومنین را بظلم بستم از خانه بیرون کشیدند وبظلم کشتند
بیعت بمسجد آوردند چنانچه علامه مجلسی بسندهای معتبر از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده که چون حضرت سیده
فاطمه زهرا ع روح وناله غمگین وخسته جان بجمیع مخدرات عرایب بنی هاشم از خانه بیرون آمد ورو المسجد رسول
خدام آوردند چون بمسجد در آمد نعره بر آورد که ای گروه حضرت رسالت رسید طوری واواز بلند گریست واهل
چند از دل پر درد بر کشید وفریاد برآورد که ای گروه مسلمان یاران وای گروه مهاجران از نصرت ما دست بدارید
بحق آن خداوندی که پدرم محمد مصطفی را براستی بخلق فرستاده که اگر این ظلم را فرو نگذارید ودست از محدث
برندارید کسوبای خود را بر سر بریان نیابم وبیرا هن پدرم رسول خدا را بر سر نیارم ودست بدرگاهی
گریبای امت بزنم وبدرگاه رب الارباب فریاد برآرم وفریادهای اشک بار از دل افطار بر کشم وچون

این حال حسین داخل حجره شدند همینکه چشم آن دو بزرگوار بر نعش مادر افتاد امام حسن علیه السلام
خود را بروی آنحضرت افکند و روی انور خویش را میبوسید و میگفت ای مادر با من
سخن بگو پیش از آنکه روح از بدنت مفارقت نماید و حضرت امام حسین علیه السلام
بر بالین افتاده میبوسید و میگفت ای مادر بزرگوار زنهار فرزندان توحین با من سخن بگو
پیش از آنکه دلم شکافته شود و از دنیا مفارقت کنم پس حضرت علی گفت ای
جگر گوشه رسول خدا برو دید پدر بزرگوار خود را خبر کنید وفات مادر خود را با او برسانید
پس ایشان به بیرون رفتند چون نزدیک سیدند صدا بگریه بلند نمودند پس صحابه
با استقبال رفتند گریه عرض کردند سبب گریه شما چیست ایفرزندان رسول خدا خداوند
عالم هرگز دیده شما را گریان نگرداند مگر جای جده خود خدیجه دیده او را گریان کردید ایشان از وقت
ملاقات او گفتند مادر ما از دنیا مفارقت کرده چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام این خبر
وحشت اثر را شنید بر رو در آمد و میگریست با فاطمه خود را بعد از تو بکه تسلی دهم
پس بقبر چند در مصیبت آنحضرت ادا نمود که زمین آسمان بگریه در آورد چون
این خبر در مدینه منتشر گردید مردان و زنان گریان شدند در مصیبت آنحضرت
و شیون از خانه های مدینه بلند شد و زنان مردان بسوی خانه آن حضرت دویدند
زنان بنی هاشم در خانه آن حضرت جمع شدند نزدیک شد که از صدای شیون ایشان
مدینه بلرزه در آید و موافق روایتی که علامه مجلسی نقل نموده چون این خبر
وحشت اثر را بحضرت امیر المؤمنین دادند در حالیکه آنحضرت در مسجد بود
آن حضرت این خبر جانسوز را شنید مدهوش گردید آب بر روی مبارکش پاشیدند
بهوش آمد پس ان کرد و عالیان حسنین را بر دوش گرفت و به نزد فاطمه از نکار الله

والسماء در آنوقت بر بالین والدهٔ بزرگوار بود سکینه ای بیتابان خود را در مصیبت جده شما فاطمه
تسلی میدادیم بعد از فاطمه خود را بچه تسلی دهیم حلاب پنجم در مصیبت امیر المؤمنین بود چنانچه در بعضی از کتب
مراثی از عوام نقل نموده که در وقتی که آنحضرت را غریب دفن کردند حضرت فرمودند که مرا برگردانید و کنانه بر پشت
پس انبوه را با نهایت ضعف بر داشتیم و کنانه بردیم و مردم بر مزار آنحضرت گریه و زاری مینمودند و فضه
بود که خود را از گریه هلاک نمینمود پس حضرت امام حسین علیه السلام در عین گریه و زاری و ناله و بیقراری
بپدر بزرگوار خود گفت موافق روایتی که علامه مجلسی در جلد العقول نقل نموده امام حسن با پدر بزرگوار خود
گفت ای پدر بعد از تو برای ما که خواهد بود مصیبت تو امروز مثل مصیبت رسول خدا است که با گریه را از برای
تو آموخته ایم پس حضرت امیر المؤمنین آنحضرت را بسینه خود چسبانید و بصحبهای آن امام
مظلوم از بسیاری که بر عروج کرده بود مبارک خود آب از دیده های نورانی خود پاک نمود و دست
بر دل مبارکش گذاشت گفت که ای فرزند خداوند عالمیان دل تو را بصبر تسکین کرامت کند بدرستیکه حق تعالی
تو را اجر داد بقدر مصیبت تو پس آنحضرت را داخل حجره کردانیدند در نزد یک خراب خوابانیدند زینب
ام کلثوم آمدند و در پیش آنحضرت نشستند نوحه و زاری بر آنحضرت میکردند و میگفتند ای پدر بعد از تو
گودکان اهل بیت با که نزدیک خواهد بود و بزرگان ایشان را که حمایت خواهد نمود ای پدر بزرگوار
اندوه ما بر تو بسیار و دردهای ما از دست دادن تو بیشمار کیست که بر ما رحم کند و ما را نوازش کند
احوال عیال حضرت زینب و ام کلثوم در نزد حضرت امیر با توقی که در تلخاه در نزد جسد پاره
پاره برادر خود حضرت امام حسین خاک مصیبت بر سر میریختند و ناله و واحسرتا از دل آبله گون
میکشیدند بلی ای شیعیان از این مصیبت با ان واقعه جانسوز فرق بسیار است اول آنکه
در این مصیبت حضرت امیر المؤمنین اگرچه حضرت بر فراق مبارکش واقع شده بود لکن بر روی فرش
در خانه خود امیر را بیوت خوابانیده بودند لکن جسد حسین مظلوم در بالای خاکهای گرم کربلا

افتاده بود و خاک انحوارا باد بران جسد مطهر افشانیده بود و آه آه چون اینکه بکوفت بیش بر سر مبارک
حضرت امیر واقع نگردیده بود اما جسد مقدس انور و مظلومانی از کثرت درد و غیره و غیره شیعه سوراخ سوراخ
شده بود آه آه موافق روایت کار الله نوار چهار هزار زخم خنجر و کمتر و بیشتر بر بدن
ان سید مغبر واقع گردیده بود سیم انکه سر مبارک حضرت امیر المؤمنین مقطع بدین شرف اشرف نبود
لکن در تنگناه وقتی که این دو مظلومه حیران بر سر نعش ان آقای شهیدان آمدند ان مظلوم غریب سر نداشت
جسم انور مقدسش را سر مرده راه برده در اندافته بودند اسیعیان و تعرضات داران پس در ایخال
آیا مظلومه نا توان جسم مقدس آقای شهیدان را از بین شهدای دیگر چه گونه امتیاز داده علی التوالی نعش
کریب نا توان جسم آقای شهیدان را به علامت شناخته باشد اولی انکه چراغی که بر بدن
مظهر اعظم شهید دارد کریه بود زیاده از شهدای دیگر بود دویم انکه بر پشت مبارک انور در اثر نیزه بود
عائله را نوی شتر از کثرت حزن گوئیا که شبهای تار بر پشت مبارک خود بار میبرد و نیز نه های
یتیمان و بیوه زنان می برد چنانچه در کتاب مناقب از حضرت سجاد علیه السلام منقول است و چون الحضرت با
سر مرده بر او در اندافته بودند که سر مطهر مقدسش را از بدن اطهرش جدا نماید و اعمال قسم بر او در افتاده
بود تا وقتیکه علیا جناب زینب خاتون دارد تنگناه گردید و الحمد مقدسش را بر او در افتاده دید و از اثر
ان علامت که بر پشت مقدسش بود شناخت سیم انکه ان مظلومه حیران انس بسیار با سید ان داشت و بمرتبه انس و الفت با سر مرده داشت که گویا الحراحات که بر بدن مقدس انور
دارد گردیده بود بر جسم علیا جناب زینب خاتون دارد شده و ان قدر مهربانی و محبت به برادر مظلوم
خود داشت که جنازه عزیزش او را بر سر نعش انظلوم غرقه بخون کند بینند انکه جسمش بران جسد پاک
پاک افتاده آهی از دل پر درد کشیده که انحور از ان تنگناه عائله زینب بگوشش می اید چه خوب
فرموده است علامه معظم ◦ فی اخبیار نغره هذا حسین نار او ◦ سر زد چنانچه دلش از او در جهان افتاد ◦

حدیث ششم در وقتی بود که شب جمعه حضرت امام حسن در خصوص گریه نمودن الحضرت از کنعان زن بدو آمده که عاشق
جمال امیر در آمده بود گریبان سینه جامه خلقه قبلی در جیب ایعون از این سبب اشوب از حضرت مدامی او را پرسان
نموده که روزی حضرت امام حسن از حجره خود نماز میگزارد در منزل ایشان در میانی بلکه در مدینه نامه زنی بدو آمده بسیار
خوشحال روی الحضرت آورده عاشق جمال الحضرت شده بنا بنا بحجره الحضرت در آمده پس الحضرت نماز عصر را
خشوع نموده چون فارغ شده پرسیدند چه حاجت داری گفت با تاب تو گریزم و شوهر ندارم میخواهم که مرا بخواهی
خود شاد و کام فرمائی الحبیب فرمودند هر شوا زمن مرا مستوجب عذاب الهی میکردان پس از زنان سابقه و فحش
میکرد و میگریست و حضرت نیز میگریست امتناع مینمود تا انکه گریه بهره شدید شد و از ان حضرت امام حسین
بحجره در آمده الحضرت نیز از گریه اش گریان گردید و هر یک از اصحاب الحضرت که داخل حجره شدند حقیقت
حال پرسیدند و از گریه اش گریان میشدند تا انکه صدای گریه اش بمدینه رسید عریضه نوشتند بحضرت
و حضرت از انمنزل بازگردند حضرت امام حسین بجهت تعظیم و اجلال از سبب انحال از الحضرت سئوال نمودند تا انکه شیخ
حضرت امام حسن از خواب بیدار شده و میگریست حضرت امام حسین عرض کرد که سبب گریه شما چیست فرمود که
خوابی دیدم تا من زنده ام بکسی نقل مینما در خواب دیدم که حضرت یوسف علیه السلام در چاهی نشسته بود و من
تماشای حال او می امدند من نیز زار و زار گریستم چون نور حسن و جمال او را مشاهده نمودم گریبان بدم چون نظر او
بر من افتاد و گفت سبب گریه تو چیست ای برادر در هر ایام فدای تو باد گفتم قصه رقیه را بخواطر او آوردم عاشق
شدن او جمال تو را و ازارهای که تو سبب او در زندان کشیدی و انچه بیعقوب پدر رسید از مفارقت تو باین
سبب گریستم و تعجب کردم از احوال رقیه یوسف گفت که چرا تعجب میکنی از احوال زنی بدو آمده که در منزل او
عاشق جمال تو گردید حدیث هفتم در وقتی بود که برادر مظلوم خود حضرت امام حسن را مسموم و از زندگانی
مایوس مشاهده فرمود چنانچه در بعضی از کتب معتبره ترائی مسطور است که چون انظلوم از آب فرات گوارا
تناول نمود و زهر در جمیع اعضای انور و سراپای نمود و در انحال آن مسموم مستبد بر رفع تعب عیا جناب زینب

حدیث

رجب بعد برادر خود حضرت امام حسین فرستاد و کرامظلوم شهید را بیاد آنروز عاشورا و چون مظلوم
این خبر وحشت اثر را استماع فرمود مضطرب الحال گردید و از جای خود جست سر بجیب جواهر خون فکر
روانه خانه برادر گردید چون داخل خانه شد زنان نوحه و فغان برآوردند و بر بستر عظیم لطا السرور در خانه های زنان
و خواهران و سایر قرابات راست نمود و بر ایشان حال کردید فتعا لقاد و بکی بکاء شدید بلکه چیز هر و بزرگوار
دست گرفتند یکدیگر نوحه و گریه های شدید نمودند چون ام حرم الخات راست نمود نوحه باب ان هم رسانه شد
چندان گریستند و ناله و افغان برآوردند که ملائکه زمینها و آسمان را بگریه درآوردند حضرت امام زین العابدین
حضرت امام حسین علیه السلام برادر مسموم مظلوم خود را در لحد گذاشت این اشعار را در مصیبت انمرور از سوز دل ان فرمود
من کلامه عاد فهن راهبی او طیب عاسنی و رأیت سلیب نعشی و انت سلیب بعد آبا بعد از این
من روضتی بر سر خود خواهم مالید در پیش خود را خوشبو خواهم کرد و حال انکه ای برادر تو سر بر خاک برده
و لی لباس در زیر خاک خوابیده عا استمتع الدنیا بعدی احبته ۰ امن کل ما اهدی الیک حبیب
یعنی ابا دیگر طلب لذت خواهم نمود از دنیا از انچه هست میدارم یا از انچه ای که از برای تو تحفه و هدیه
ارسال نموده ات هیهات لو فلا زلت ابکی ما تغنت حمامة ۰ علیک و ما صبت صبا و جنوب بنی النبه
ای برادر بر تو خواهم گریست مادامیکه مرغ در بام خوانده کی نماید و باد صبا و جنوب بوزد و مادامیکه
و دمعی من العین قطرة ۰ و ما اخضرت ارض الحجاز و صوب ای برادر بر تو گریه بنیام مادامیکه اشک
از چشم قطره قطره بیچکد و مادامیکه در نیستان مجازنی سبز نموده باشد مکانی طویل و الله معی
و انت بعید و الناس قریب ای برادر گریه من بر تو طولانی و اگر چه مثل یاران در مصیبت تو
و لو ازمن نادی و ترب قریب نزدیک ات غریب و اطراف البیوت محوطة ۰ الا کل من فی الرباب غریب
ای برادر تو غریبی و حال انکه در اطراف تو خانهای مدینه واقع شده ان پر اکم هر که در زیر خاک مرقون شده
غریب است اگرچه در وطن باشد ارواح نعم ثم اغدو و عمله ۰ کئیبا و دمع المقلتین سکوب

یعنی

یعنی شب را بروز آوردم با غم و اندوه در حالتی که اشک از هر دو چشم ریزان است فلا عین منی عبرة
بعد عبرة ۰ للعلب منی و نة و منحب یعنی در مفارقت تو ای برادر از برای چشم اشک بعد از اشک دیگر ابرای
تعمیم نالهٔ است پیاپی بعد از نالهٔ دیگری اختیار و لا یفرج الباقی حلاف الذی مضی و کل الفتی
للموت عبد نصیب و خوشحالی باقی نمی ماند از برای ما بقی مانده کسی بعد از گذشتن اب سنیان و هر کسی را از مردان
نصیبی است که باید لا محاله بموت برسد از ان لفیف جماعت در بعضی از کتب معتبره منقول از ابن عباس رضی الله عنه
که گفت روزی در مدینه طیبه نماز صبح را در مقابل حجره پیغمبر صلی الله علیه و آله خواندم چون از نماز
از نماز صبح فارغ شدم الحضرت دری مبارک خود را بطرف ما کرده اند و بیت بجواب داد و مانند شب جمعه
صبح رسید سپس بوعظ فرمود مادامیکه گویا آب سرد بر جگر تشنه میریزند مادامیکه بهبت بخود
دار مغم غریب باشد و مادامیکه صبر و خوشحالی بودیم تا آنروز بر سر ما بود و صورت امور بر ما مشتبه نگشته بر این منظر
بودیم بدر مسجد رسیدیم که حسنین را دیدند دست راست امام حسن بدست امام حسین بود و میفرمودند که
من مسلمنا و قد جعل الله جدنا افضل اهل السموات و الارضین و ابانا خیر اهل المشرق
و المغرب و امنا خیرة اهل الجنة سیدة نساء العالمین و جدتنا ام المومنین و عمنا
سیدا شباب اهل الجنة اجمعین یعنی کیست مثل ما و حال انکه گردانیده است حق تعالی جده مادر
بهترین اهل آسمانها و زمینها و پدر مادر بهترین اهل مشرق و مغرب و مادر مادر بهترین اهل بهشت و سیدهٔ
زنان عالمیان و عمه ما مادر مومنان و مادر اما سیدهٔ جوانان اهل بهشت ابن عباس میگوید
زیاد در آنروز سرور و خوشحالی من و هریک از ما بیشتر شد و تعجب نمودیم اندیکری را که در پهلوی او بود ببدیگر آن
قدم و هزاری از دشمنان ان بس مرتبهٔ دیگر نظر نمودیم برسول خدا صلی الله علیه و آله که نالهٔ دیدیم اشکهای دیدهٔ
الحضرت بر خارهٔ مبارکش جاری گردیده گفتم بمیرم الله این وقت فرح و سرور است این گریه از برای
خواستم که عرض کنم در الحال حضرت پیغمبر فرمود که حاضر شده ام با انچه شما بر سر سید ای ما فرزندم

بعد از من پس امروز التفات فرمود بسوی مادر خود که حاضر بود همان شعبان نمازه شعبان مدار و مادر بابای ما را
که بعد از من باقی اند وی یا بنداز ناله ای از سینه نور دیده من علامات سکینه پس اداره نوید من که از الحضرت
سئوال نمایم که ناله الحضرت حسینی تا بر کنار رخود نشاند و فرمود نه بابای ابیکما و انی امکما یعنی
پدرم فدای پدر شما و مادرم فدای مادر شما باد پس دهان مبارک خود را بر دهان امام حسین گذارد و مدت
طولانی ببوسید و ببوئید بعد دانشگ از دیده های مبارکش بر روی شریفش میریخت پس بگوی امام حسین را
بوسید و مدتی دهان خود را بگوی او گذارده بود و گریه میکرد و اشک از دیده های مبارکش جاری میشد
و مادر گریه الحضرت بگریه در آمد و سبب شد ناله و ضجه جون حضرت امام حسین گریه بکنان برخاست و مادر خود را
دیگر ست دنباله نبود و جون خواهش نیافت الخطاب بگریه از جای خود جست و اشک از دیده های
انور باستین خود پاک نکرد و فرمود فدای تو مادرت یعنی مادرت فدای تو باد بجه پس بسرعت
بنیانی پس گریه انور و بگریه فاطمه از گریه او بگریه در آمد و فرمود ندای نور چشم من و میوه دل من
وای جان من در جوان روان من چرا گریه بنیانی فدا جشمهای تو را نگریاند مرا فرزند از سبب گریه خود حضرت
امام حسین جواب نداد خواهش نیافت فرمود ند لجی من برتو دلجی جد بزرگوار و پدر عالیقدارت ای نور دیده من
بگو که چرا گریه بنیانی الساعه در فرمود ند با اماه کانی جدی فلان یعنی من کجا تو ترا دی الفیه یعنی ای مادر جان
گویا جدم از من ملول شده است از بسیاری ناله و سئله بنیانم بسوی او حضرت فرمود ند فلان لفظیتی
لماذا یعنی جانم فدای تو باد برای هم جد بزرگوارت از تو ملول نشده الحضرت گفت ایمادر بدانکه من
با برادرم حسن رفتم بسوی جد بزرگوار خود و اصحاب الحضرت جمع بودند پس برادرم حسن را طلبید و در
راست خود نشانید و بعد مرا طلبید و در بر ابر جب خود نشانید و بابای هم را نمی نشانید تا بنکه
دهان برادرم حسن را ببوسید دهان مرا نبوسید و بگوی مرا نبوسید و اگر قدم از این
بابست من برادرم دهان مرا ببوسد ای مادر دهان مرا به بای که آیا در ان جزی هست که قدم از

کراهت

از ان کراهت دارد حضرت فاطمه فرمودند ای نور چشم گذا قسم که در دهان تو جزی نیست که ناخوش باشد
و در دل جد تو بقدر خردلی از بغض تو نیست الحضرت گفت بلکه باشد را گر نه ابنا اعراض از جمیع خواهش بنیانی
الحضرت را باین کلمات تسلی میداد که ای نور دیده من مگر نشنیده ام که جده ات همیشه تو صغیر تو را حسنین می
واما من حسین آلا و من اذی شعره من حسینا فقد اذانی یعنی حسین از من است و من از حسینم الهاه
باشید که هر که اذیت نماید جیک موی حسین پس بتحقیق که مرا اذیت نموده است و مکرر دیدم که تو را بر دوش
مبارک خود نشانیده بود و میفرمود الا و من احب حسینا فقد احبنی الهاه باشید کسی که دوست دارد حسین را
پس بتحقیق که مرا دوست دارد ای فرزند قسم بخدا آنکه تو روزی در گهواره بودی و گریه بنیودی و ان حضرت
بر در حجره من گذشت و شنید صدای گریه تو را پس داخل حجره من شد و فرمود یا فاطمه سکینه نان بکاشانه تو دیگر
یعنی الف فاطمه حسین را ساکت نما از گریه کردن که گریه او مرا از بیت میرساند و دل مرا بدرد می آورد روزی
الحضرت دید که تو گریه بنیانی فرمود یا فاطمه سکینه گذان الملائکه تبادی من ورائها یعنی الف فاطمه حسین را
ساکت نما بدرستی که ملائکه اذیت میکشند از گریه او و در وقتی که تو بهار شدی از هر شئی درخواست نمود
که تو بنیدی بجهت تو جبا و ردای نو دیده و سرور سینم می ایا بخواطر نداری رو بهر زیرا که تو با برادرت بابا بگیر
در حضرت الحضرت کشتی گرفتید و الحضرت فرمود ای حسن حسین را بزمین انداز من عرض کردم ای پدر بزرگوار
چگونه جرئت میکنم هر گز تا بر گوچک تر فرمود ایا خیر این چیز نیست که میگویم ای حسین حسن را بر زمین
انداز پس چگونه انداختم از تو ملول نشده بابا بلکه نمی بینی تا انگه لجبت قدرت روی پس حضرت فاطمه دست
امام حسین را گرفت و هر دو میگریستند و چادر عفت بر سر انگه و از حیا جامه او بر بالای کشیده بود
و متوجه مسجد گردیدند عباس بگوید ما جون حضرت فاطمه را دیدیم هر یک از ما جامه از نوامی
مسجد خود را بنهان نمودیم دیگر ایرا نمی بینیم جون حضرت پیغمبر حضرت فاطمه و امام حسین را دید آه سرد از دل
هر دو بر آورد و اشک از دیده های حضرت فاطمه روان گردید و با ستین مبارک خود پاک نمود پس گفت

السلام علیک یا ابتاه حضرت فرمودند علیک السلام یا فاطمه و رحمة الله و برکاته حضرت فاطمه عرض کرد ای سید
و سرور جمیع کائنات جنسیم را شکسته خواطر مودی ایا نفرموده که حسین ریحانه منست ازبوی خوش او
لذت ببرم ایا نفرمودی که الحسن و الحسین زینی السموات و الارض یعنی حسین زینت اسمانها و زمین است و ایا
نفرموده که اسم را لجنة من اشتهین کوی بهشت را از حسین میخوهم پس چه شد فرمودی بلی من گفتنام
ایدختر حضرت فاطمه عرض کرد پس چرا نمیپوسیدی او را مانند پوسیدن برادرش حسن و احوال و ازاین جهت
گریه مینماید هرهم او را ساکت مینمود و هرچند او را تسلی میدادم تسلی نمی یابد و هرگاه سکوت کرد او را
از گریه خاموش نمیکنم خاموش نمیشود حضرت فرمودند یا بنیاه اینزمان که او ساکت شد او را بسینه خود بچسبان
و بگو یعنی ایدختر در این مرحله سری است که میترسم بر تو اگر بشنوی جنبش تو منکدر گردد و تاب نیاوری
فاطمه عرض کرد بلی تو ای پدر بزرگوار که او را از من مخفی مدار پس رسول خدا گریست و فرمود ندا نامه و ایا نامه
ایدختر جبرئیل از جانب رب جلیل مرا خبر داده است که ای امت حسین مقتول میشود نامش همنام جنده
الله شمس القمس الکوفی یعنی بدرستیکه حسن از دنیا میرود زهر داده شده و نیز هر میدهد او را زوجه او که
نام جنده است و دختر اشعث الکوفی است پس بوضع زهر او را بوسیدم آه و انحسین مقتول میشود او را
شمر بن ذی الجوشن ضبابی الکوفی که نامش شمهمته بعد تقبیلی موضع النحر یعنی حسین از دنیا میرود در حالیکه
گلوی او بریده شده باشد بشمر بن ذی الجوشن ضبابی کوفی پس بوضع نحر او را بوسیدم و بگریستم
پس فاطمه گریست گریستن شدیدی و از سر ناله فریاد برآورد و صاحبگی بگریه و ناله در آیدم
و حضرت فاطمه طپانچه بر روی خود زد و خاک مسجد بر سر نمود و زنان مهاجر و انصار جمیعی بسوی او
جمع شدند و صدای خود را بگریه و ناله بلند نمودند و چنان شیونی در مسجد بلند شد که مسجد باهر لکه
درآن بود بلرزه درآمد و باحتمال خیال نمودم که صدای گریه جبرئیل نیز می آید پس حضرت فاطمه
را بحال خاموشی خود بجای اسابق مصدر هذا فی المدینة او فی غیرها یعنی در کدام زمینی

این عمل

این عمل واقع خواهد شد آیا در مدینه خواهد بود یا در جائی دیگر قال فی اسرار حسینی گربلا یعنی در زمینی واقع
خواهد شد که او را گربلا می نامند حضرت فاطمه معروض کرد و بیان فرمائید که سبب تسمیه او چه خواهد بود
هو فرمود صلی الله علیه و آله که گربیت و فرمود ای فاطمه مصیبت عظیم تر است از هر مصیبتی بدان که اهل کوفه نامهای
بسیار بد مینویسند که بیاغنز و ما که توجانشین رسول خدائم و فرزندان او شیعان زرد او را
تکذیب نمایند در حالیکه او غریب بی نسنه باشد و او را بقتل آورند و کشتر آن زنان کنند هر منبر پدر تا
حل من مجیر یعنی ایا یاری کننده هست که مارا یاری نماید یا مینماید و هیچ احدی نیست که مارا یاری نماید یا نمیدهد
او را جواب ندهد هیچ ذبح الشاة یعنی او را ذبح نمایند مانند اینکه گوسفندرا ذبح نمایند و فرزندان
او او فرزندان برادرش حسن و اعوان او را بقتل آورند ثم یوحدون سادسهم علی العوالی یعنی بعد از ان
سرهای ایشان را جدا نمایند و بر نیزه های بلند نصب نمایند و زنان و دختران و خواهران او را اسیر نمودند
سر برهنه و با برهنه در اقطار عالم بگردانند پس حضرت فاطمه صیحه زد و فریاد برکشید و حسنا حسنا
و دالاه و واحجبه تلباه یعنی ای حسین من وای غریب وای فرزند من وای خوشحالی دل من پس فاطمه
عرض کرد ای پدر حال انا اکون احیة و اکفنه و اواریه یعنی ایا من زنده خواهم بود تا او را
تجهیز و تکفین و دفن نمایم حضرت فرمودند این عمر در دنیا خواهد کم بود که بعد من نباشم و نه تو باشی و نه پدرش
علی و نه برادرش حسن حضرت فاطمه عرض کرد که من غسلش دهم و کفنش کنم و دفن بنمایم حضرت فرمود
نعم نعم یعنی بلی بلی که او را کفن مینمایند که بپوشانند و دفن مینمایند حضرت فاطمه عرض
فرمود ندای فاطمه یبقی جسدا علی التراب ملقی تقهره الشمس و هو فی العراء و رأسه فی
القناة یعنی بعد از من جسد او بروی خاک بر هنه می اندازند و افتاب بدن او می تابد و سر مبارکش را
بر نیزه خواهند نمود پس حضرت فاطمه زهرا نعره کشید و فریاد واویلاه و واحسرتاه برادر و حضرت
امام حسین چون مادر را بانحال دید و این کلمات را از حد بیرون کار خود شنید صیحه زد و بگریه در

وعرض کرد یا جدا رزی عظیم و خطبی جسیم یعنی ای جد بزرگوار مصیبت عظیم و بلیه ای سخت بزرگ است
پس حضرت مخدوم و حضرت ایوالمرتضی امام حسن علیهما السلام و حاضرین مسجد الله بگریه در آمدند و از شیون
فاطمه دگریه و ناله زنان و مردان در مسجد طنینی برپا شد که مقارن این حال هرمز اسبان ارحایب زرد الوان
نازل شد و بر منبر سلام کرد و عرض کرد یا بقیه خدا تو تا سلام بر شما و مغفرت خدا و رضوان او بر شما باد
که علت گریه شما را بگریه در آورده و بگونه فاطمه غم خود را گیرا که بدرستی که من آمده ام از نزد
ارشعیان عدل رازه و نجیب با بگیره و خوشنود که حرف نماینده حالهای خود را در عزای حسین و یعقوب
اندازند به نهای خود را و بدل نماینده جانهای خود را در زیارت الحضرت و طلبی برها نماینده بحجت آقا علی
او و گریستن بر او و بشیها در بصیله به بیداری کنند رانند و بیموسنه در این حال شغلی باشند و تزیج
نمایند زنان پاکیزه را که دوست دارند حسین را و اسبان با قاطر و بهره باشند یا تقلب اسبان باید
لهی شده او تا اینکه حضرت صاحب الزمان عج ظاهر شود و انتقام او و هر مظلوم را از اجنب او بگیرد
آلا بشل الرابوین که دمن ساده بعد مماته لله بکل خطوة حجة مقبولة یعنی الجنة زیارت و ده از این
او را کسی که زیارت کند او را بعد از سالها از برای است و در مقابل هر قدمی ثواب یک حج مقبول الی
باشید کسیکه انفاق نماید در راهی در عزای او و در زیارت او مادامکه تا روز قیامت با و زیارت بکنند
و در مقابل هر درهمی هفتاد حسنه با و میدهند و حق تعالی قصری در بهشت از برای او بنا میکند که دو
باشید که هرگه یاد نماید مصیبت او را و بهاد بگریه اشکهای او را مادامکه در بهشت سکنه مینماید و چون
روز قیامت شود این شیعه را بیزد آن آورند که بیند ای قرة العین اشکهای چشم تو است
که در دار دنیا بر حضرت امام حسین گریستی اکرامش جهنم را بتو آمیه قدری از این برایش بریز تا اینکه
سال اشکش از نوار رشود همین خبر خدا آزاد این خبر مسرور شده و روی مبارکش شکفته گردیده و این اخبار را
لحضرت فاطمه بیان نمود و آن مصومه نیز خوشحال گردید و شکر بجا آورد همین حضرت امام حسین متوجه

بزیه کوار

هنر کوار خود گردیده عرض کرد یا جدا جناب شما با بابان ما هم هنر شفاعت بنمائی فرمود ای فرزند حق تعالی شفاعت
من را داده است در روز قیامت کنا ها را ان ایران را شفاعت مینمایم پس آن امام مظلوم سر بزیر انداخت
هنر شما ابر المؤمنین کرد و عرض کرد ای پدر بقیه تعجب ما شما با بابان ما هم مرحمت میفرمائید که آن هنر کوار فرمود که
حق تعالی مرا سقای حوض کوثر نموده است من در روز عطش اکبر آب نمیدهم مگر اینکه اول بعد متوجه جناب
پدر خود گردیده گفت ای پدر ار شما هم هنر بابان ما عطا مغفرت امام حسن فرمود لابق و قسم که من داخل بهشت
نمیشوم مگر بابان ما پس متوجه جوانان قبیله شده و عرض کرد ای عاشقان شما هم هنر بابان ما عطا مغفرت
حضرت فاطمه نمود در دل گفتم هر دردی بدرد و شوم که بردر بهشت می ایستم دوی بابان و اهل بیت
و طلب نمیکنم از هر دردگار مگر اینکه ان نیز اوار متعلقان ایران داخل بهشت بشوم پس حضرت امام حسین فرمود
که لابق جد بزرگوار و مدرم عاصی نمیدارم که طلب نمیکنم از هر دردگار مگر اینکه مقرهای ان نیز اوار بهشت برابر
مقرمن گردانند حدیث نهم از شیخ طریحی در کتاب منتخب از طاوس یمانی منقول است که رسول خدا صلعم میفرمود
حسین و گلوی مبارک امام حسین را و هر وقتیکه در مکان تاریکی می نشست نوری از حسین و گلوی مبارکش
ساطع میشد که مردم بسبب آن نور میدانستند که الحضرت در انجا نشسته قمر یعقوب داود در روزی هم شنبه
افتاد دید که حضرت فاطمه ع خوابیده است و حسین در گهواره گریه مینماید پس هرمز شنبه گهواره الحضرت
نشست و شروع نمود تسلی دادن و مدلطف و تکلم نمودن بحدیکه بجنب آورد الجناب را و نمانید او را
تا اینکه حضرت فاطمه ع از خواب بیدار شده و شنید صوت هرمز شنبه و شنید داون الحضرت را و هر چند ملتفت گردید
کسی را ندید پس بعرض خدا خبر داد المعصومه را که گویند آن صوت هرمز شنبه بود حدیث دهم و الضا از
نقل شده که روزی اعرابی خدمت رسول خدا رسیده و عرض کرد یا رسول الله بره اهوی را صید نموده ام
و بهدیه اورده ام حضرت شما بجهت امام حسن و امام حسین الحضرت قبول نمودند و دعای خیری بجهت او فرمودند
و در اثنای حضرت امام حسن در خدمت جد بزرگوار خود ایستاده بود سر بجنب گوش آن بره اهوی و الحضرت

کتاب حسین الشهید علی الشهید
قبلی و ان ثواب کل الشهید
ثواب شهادت
الشهید

حدیث بره آهو

آنرا بالجناب عطا فرمود پس ساعتی گذشت که حضرت امام حسین التفات نموده بدیدند که بره آهوئی در ریست بدر رسن
می بالد و بیان بالای نمایدگفت ای برادر از کجا آوردی این بره آهو را فرمود که جدم لبن عطا فرمود پس حضرت
امام حسین بسرعت بسوی جدش شتافت و عرض کرد یا جدا بره آهوئی دارم که بازی نمایدبیان و مندان
را بین عطا نظر نموده و دیگر این قول را ملفوظ نداشت بزرگوار رسن عرض کرد و الحضرت ساکت بود و تسلی نمیداد او را و باو ملتفت
نمیشد بود نمیدانست هندی تا آنکه امر بکاری رسید که حضرت امام حسین قصد آن فرمود که گریه نماید در آن حال ناگاه صدای
عجیبی از درسجه بلند شد چون نظر نمودیم دیدیم که یک آهو ماده بره خود را در پیش انداخته می آید و در عقب آن آهو
گرگ ماده بود که میراند آن آهو را بسوی رسول خدا پس آهو بزبان فصیحی عرض کرد یا رسول آله من بره دارم
یکی از انها را صید نمود و بخدمت شما آورد و دیگری نمیزه من بود و من تاب شیر دوم دادن او را نیز میدارم
که گاهی نداکرد که سرعت نمای آهو و میزه خود را نیز در رسول خدا ببیرد و مزه های تسلیم او شد تا که حسین در خدمت او
استیلاء و قصد آن دارد که بگیرد و ذبح نماید گاهی سرهای خود را از موضع خود بلند نموده اند و ناله حسین میکرده
آهو ناله میکرد چنانچه میکرد بسبب گریه او و نمیشنیدیم که شما دی نداشود که بسرعت بسوی آهو پیش از آنکه
اشک بگونه مبارک حسین جاری شود و اگر خلاف نمائی مستحق میدانیم بتو این گرگ ماده را که تو را با بره
تو بخورد پس من بره خود را و گرده ام بخدمت تو ای رسول خدا و مسافت بعیدی را پیموده ام بقی الله رضی الله
عهد میدانم خداوند عالم را که بخدمت تو رسیدم پیش از آنکه اشک از دیده حسین جاری شود پس او را نگهدار و طفل
از اصحاب ابوذر بلند شد و بهتر دعا خود بحرمت آن آهو و بزه و برکت پس امام حسین بره آهو را برداشت
و بخدمت مادرش فاطمه زهرا علیها السلام رسید و بحضرت سید انبیاء صلی الله علیه و آله رسید و بگفت بخدا که
از بعضی کتب معتبره از سلمان فارسی رضی الله عنه منقول است که میگوید روزی در کوچه های مدینه میگذشتم
جمعی از اطفال عرب را دیدم که با یکدیگر بازی مینمایند و حضرت سید الشهداء در کوچه بر روی خاک نشسته
بود و کردن مبارک خود را پیچ نموده بود و مانند ابر و بهار زار و نزار میگریست پیش رفتم و از اکتساب

سلمان

سئوال نمودم که ای آقازاده من فدای خاکپای تو گردانم چرا بر روی خاک نشسته و گریه بنهائی میکنی خدا نخواسته
اطفال عرب شما را رنجیده اند المظلوم حزین این سخن را از سلمان شنید سر مبارک خود را بالا کرفت و نظر حسرتانه
بمن نمود و بدست مبارک خود بمن اشاره فرمود که ای سلمان از این سئوال در گذر که دلم طاقت نمی آورد که دردل
را بدیگران تمام سلمان عرض کرد ای سیده من فکر تو از همه بزرگوار خود شنیده ام که میفرمائید الشکایه عند
اهل البیت ای سیده و مولای من چرا در دل خود را از من پنهان میدارید جواب المظلوم این سخن را شنیده بازبان
بگریه در آمد و فرمود ای سلمان ما آنکه از حساب قرس الهی و مجاهد شرش رسیده و هر یک بجزم قرار داده است که
در کربلا بین معسکر کوفیان بی شعور جور و جفا سر مرا از بدن جدا خواهند نمود طفلان مرا تیم خواهند نمود
و نوجوانان مرا خواهند کشت و نعش امرا بر روی تلهای گرم کربلا بی غسل و کفن خواهند انداخت و بعد از این
اهل بیت مرا با عمام زنان اسلام بر شتران عریان سوار خواهند نمود و بشهر و بشهر و دیار بدیار خواهند
گردانید و اینها نزد در مسجد چرا جای خواهند داد و طفلهای مرا بکنیزی خواهند خواهش خواهند نمود
او ای سلمان هر وقت بخاطرم می آید دلم طاقت نمی اورد سلمان عرض کرد ای آقای مظلومیت سلوم
فیدیت بزرگوار و هر زمان مدار خود عرض کن که از خدا بخواهند که این بلا را از شما رفع نماید حضرت فرمودند
ای سلمان من خود این مصیبت عظما را طلبیده ام و میخواهم جان خود را فدای امت جدم نمایم سلمان
عرض کرد آیا در آن وقت هر دو بزرگوار در حیوة خواهند بود فرمود در آن وقت هیچ یک در حیوة نخواهند بود
سلمان عرض کرد ای سیده من هر دو مادرم فدای تو باد امروز غوغای شما را که برپا خواهد داشت و که بر شما
خواهد گریست حضرت فرمودند ای سلمان مستحضر نمیشوی بهم خواهند رسید از مرد و زن که مثل من و مادرم
غوغای مرا خواهند گرفت و مال و جان و خود را فدای من خواهند نمود سلمان عرض کرد یا حسین فدای
تو سلوم این همه مکث است که بعضی از خلق شما را خواهند کشت و ستر مقدس شما را از بدن جدا خواهند
نمود و بر نیزه جفا خواهند کرد و اهل بیت شما را اسیر خواهند نمود و این همه ظلم و جور و جفا بر شما و اهل

که چون بدرم حضرت امام حسین علیه السلام عزیمت عراق نمود در شب اول رجب بقصد وداع بروضهٔ جدهٔ بزرگوار خود رفت که
الحضرت را وداع نماید چون نزدیک قبر منور مطهر رسید نوری از قبر مقدس آنحضرت ظاهر شد چون افروزی آن
حال نامش به نور بیای خود را حضرت نمود مؤلف گوید ظهور نور از مرقد منور پیغمبر ﷺ به سبب سرور آن
عالم بابله بسبب ورود ملائکه یا غیران و رجوع سید الشهداء در لیالی بیض باشد که فواتح امور را در حال
سرور مشهود نماید بسبب وداع و شکایت عقاقت که او را از امر وضهٔ منوره جدا فرمایند و در شب دوم که
بجانب قبر جدهٔ مقدس روانه شد نزد ربک مرقد مطهر امیر المؤمنین علیه السلام و نماز بسیار کرد و در سجدهٔ آخر خواب
در ربود پس رخواب دید که حضرت رسالت پناه نزد ربک آنحضرت آمد و او را در بر گرفت و میان دو چشم او را
بوسید و گریست و فرمود که پدر و مادرم فدای تو باد ای حسین گویا می بینم که تو در میان خود غوطه
خورده بخاک در میان گروهی از امت که امید شفاعت از من داشته باشند بدرستی که ایشان نزد
حق تعالی هیچ بهره نخواهند بود ای فرزند گرامی تو در این زودی نزد ربک خود و برادر خود خواهی آمد
و اعضای شریف تو بسوی تو و تو را در بهشت جاوید در جهت کعبه بانهایت بسی مکرر شهادت پس آنحضرت
بیدار شد گریان و محزون و لحظه مراجعت نمود و خواب خود را با هیبت بیان فرمود و عازم عراق گردید
حکایت دوم از جمله مواضیعکه امروز گریستند باز در حال وداع در روضهٔ جد مطهر خود بود چنانچه در حکایتی
وارد شده است که امروز در شب دیگر باز بروضهٔ مقدس امروز مشرف شد و چند رکعت نماز بجای آورد
و چون از نماز فارغ شد گفت خدایا و خدای این قبر پیغمبر تو است و نبی فرزند پیغمبر تو ام و قد حضرت
لی من الامر ما قد علمت یعنی بتحقیق مواردی شده است امری که تو بان امر عالی خداوندی من نیکها
دوست دارم و بانها امر نمیتابم و بد بهایا دشمن دارم و از انها نهی نمیتابم و استغاثه بک فی الملال
و الکرام لجی العشیرة من فیدا لا اخترت لی ما هو لک و لرسولک رضا بعنی الصبر علی البلاء
و الکرام لجی این قبر و کسی که در این قبر است که اختیار نمائی برای من الجز رضای تو و رسول تو و ادا

بیان وداع ام المصائب
و رفتن بجانب مقتل و
وداعی که در آنجا
واقع شد

پس انگاه زیارت وداع جمع نمود و بگریه و زاری بسیار مناجات کرد و چون نزدیک
طلوع صبح رسید کمی استراحت سر خود را بر قبر انحضرت نهاد خفتی نمود ناگاه دید که رسول خدا ﷺ روی بسوی او آورده
از جدهٔ گرامی خود شکایت برد و انحضرت او را تسلی داد و خبر داد که بزودی نزد ما خواهد آمد و حضرت سید الشهداء
حسین زار در بغل گرفت و بر سینهٔ خود چسبانید و میان دو دیدهٔ او را بوسید مؤلف گوید پیغمبر میان دو دیدهٔ
انحضرت را بوسید مناسب است بیان سببی که در روز عاشورا بر بدن انحضرت وارد شد چون انحضرت خواست
که چون اجزاءات بدن ان حضرت عن قریب متفرق شود آن حضرت سه شعبه از هر آوری بر قلب مبارکش واقع شد الی صبح
و نادی حبیبی یا حسین لا فی ادراک عن قریب متفرقا بدیار مذبوحا بارض کرب و بلا فی عصابة
من الاشقی و انت مع والدک و عطاش لا تسقی و ظمآن لا تسقی و هم مع والدک یسقون
شفاعتی سپس حضرت پیغمبر خدا فرمود ای فرزند امروز ای حسین هراینه می بینم تو را که در این نزدیکی در خون
خود اغشته شوی و در صحرای کربلا کسی از بدن مقدست جدا نمایند در میان گروهی که دعوی کنند که از امت
من باشند و تو در انحال تشنه باشی تو را آب ندهند و بدین حال امید شفاعت از من داشته باشند ای نور دیده
من و الفجر زند سینه پدر و مادر و برادر تو منند و تو امید ایشان و مشتاق لقای مشرف افزای تو میباشند
و تو را در روز قیامت مقامات عالیه ایست که بعد از رسیدن بشهادت بانها نرسی فجعل الحسین فی حضانه
ینظر الی جده و یقول یا جداه لا احابة لی فی ادعوا الی الهنا فخذنی الیک و ادخلنی معک فی
قبرک حضرت پیغمبر فرمود ندای تو زیده تو را اجابت نمیت از بر گشتن بسوی دنیا تا شهادت را نیز کردی
و درجهٔ عالیهٔ سعادت ابدی نرسی بدرستیکه تو در بهشت برادر و مادر تو منند و هر یک مشتاق خواهند بود
در روز قیامت داخل بهشت خواهید شد سپس حضرت سید الشهداء با فرح و سرور از خواب
بیدار شدند و لحظه خود مراجعت نمودند و انچه در خواب دیده بود با هیبت خود نقل نمودند سپس در آنروز
در شرق عالم و در مغرب عالم خواهد انچه که شنیده بود هم و هم و ام ایشان از اهل بیت

کفت ارتحاله تو بر فضائل تو ناطق است پس اگر تو بر او گریه نکنی یا بر جزع بالا روی و بر حسین و برادر او ناسزا گوئی
راقه او را باره باره میکنم پس کفت ان الذی که امام حسین بدان خاطر فرستاده بود تو را فرمود و آن مطلب بگفت
تو را بجای آورم پس بر منبر بالا رفت و حمد و ثنای حق تعالی کرد و درود بر حضرت رسالت پناه و امیر مؤمنان
او بسیار فرستاد و نیز بر حضرت امام حسین و برادر بزرگوار او صلوات بسیار فرستاد و ایشان را بزیارت و
وسایر بنی امیه که ایشان را لعن بسیار نمود بعد از ان کفت ای اهل کوفه نهم شیعه حضرت امام حسین بوی
شما ان حضرت را در فلان موضع که استم و هر که خواهد بیاید و بخدمت او بشتابد چون این مطلب از زبان
قوی الدل بیان مکشوف کردید امر نمود ان زیاد که ان صاحب متقی را پاره پاره کردند و در روایتی دیگر چنین نقل شده
که ان متقی را بگرزی بزدند تا شهید شد و ایشان بیرون رفتند چون در راه سنگ از زمان عرب
الکوا نمای آورد و هنوز رمقی در او باقی بود که مردی او را عبد الملک بن عمیر میکفتند سران مظلوم را از بدن جدا نمود و ان
چون خبر سهادت ان بزرگوار موافق روایت کلی بسالار نوازمان بنی سر حلقه ابرار و سید بی اختیار بگریه در آمده
دعوض کرد ندای خداوند مهربان قرار بده از برای ما و شیعیان ما در نزد خود منزل نیکوئی و جمع شیعیان ما
شیعیان ما در رحمت واسعه خود بدرستی که تو بر همه چیز توانائی حدیث هفتم از مجلد دوم از امروز کرسیه وقتی
بود که خبر سهادت عبد الله بن یقطر برادر رضاعی امروز کرد که او را بر رسالت نزد اهل کوفه فرستاده بودند با نزدیک رسید
والسرور از این خبر وحشت اثر بر خیزد کرسیدند و ان استه ما که در رسیدن خبر قتل او خدا و ملائکه و عالم کونند
نیز در این موضع ام خواهش نمودند و موافق روایت شیخ مفید در ارشاد این خبر وحشت اثر در منزل
زبالة بانزدار رسید و در اینجا منزل موافق بعضی از روایات حضرت اصحاب خود را جمع نمودند و فرمودند که
ما فرزندیده که مسلم بن عقیل و هانی بن عروة و عبد الله بن یقطر را شهید کرده اند و شیعیان ما از ما
از یاری ما برداشته اند هر که خواهد از ما جدا شود و برود بر او حرجی نیست جمعی که برای مال و طمع غنیمت و راحت و عزت دنیا با کذب آمده بودند از اسماع این کلام متفرق شدند و متفرقه

ارشاد

الناس راحتند و همینا و شما الا کمتر مردمان بطرف راست رجحان یافته بودیم روان شدند و همه ایشان از اطراف
ان مرکز اسمانی رفتند مکر همان سعادتمند ان که از مدینه طیبه بالجمله همراهی نموده بودند و قلیلی از انانی که در
بین راه بان بزرگوار ملحق شده بودند چون حضرت عبد الله نشنیدند که اعراب بطمع انعام امده اند که ان امام
هر کاه رئیس و صاحب سلطنت شود و ان صاحب مال و جاه شوند لهذا بجهت رفع طمع ایشان چنین فرمودند
فرمودند و ان بزرگوار نا خوش داشتند که ایشان با لحضرت همراهی نمایند مکر انکه بدانند که همه ایشان شهید خواهند
شد و مال و جاهی در دار دنیا از برای ایشان نخواهد بود حدیث هفتم از مجلد دوم از امروز کرسیه در وقتی که
شیخ بنی عکرمه امروز را از وقتی صبح نموده چنانچه در جلد اول منتهی الامال نقل نموده ام که چون امیر در
بیطن عقبه نزول فرمود در انجا مردی از بنی عکرمه بحضور امیر آمده و کفت بن رسول الله تو را سوکند
میدهم که بر کردی انجا سوکند که نمیروی بکر روی سوکند میخورد و دم بگیرد چون بستان حضرت فرمود ای شیخ
الخ تو خبر میدهی بر من پوشیده نیست ولکن اطاعت انکه واجب است و تقدیرات ربانی واقع
شده نیست لهذا سوکند که دست از من برنداشته راست حتی یتخضخ جواهد العلقمة من جوفی فاذا فعلوا
سلط الله علیهم من یذلهم حتی یکونوا اذل فرقة الامم یعنی تا دل پر خونم را از اندرونم بیرون آورند
و چون مراشهید نمایند حق تعالی مسلط کرداند بر ایشان کسی را که ذلیل نماید ایشان را بحقیقی که بود و باشد
ذلیل ترین امتها و از کتب ثقات الخ که از مؤلفات مدینه هوسکی تعلیمات فی است و مضمون این احادیث جمهور
نیز نقل شده که شیخ بنی عکرمه بحضرت حضرت عرض کرد که بکوفه مرو زیرا که از یاران مصرف چون سکنه شتم
دوازده هزار شتر جوهر و سر نیزه و شمشیر و خنجر بار میکردند کفتم انهارا بجهت انچه جمع کرده اند
کفتند انها بجهت حاجی حسین ای است ای حسین ای اکر تو زیرا که من صلاح تو را نمیدانم امام ۴ از
اهل بیت بکناری در آمده دوستانی بلطم کرفت که اهل حرم نخواهند و کریست فرمودند
این مرحله را میدانم ولیکن ۵ روز کاریست که ما منتظر این ایام ۵ بودیم این راز مکو پنهان دهم و من ستارم

۴۱ فی الحرم

وقت آنست که از هر دره هروئی آید برون ۰ زره کوشش حقیقت بشنود زاسرار ۰ شب ظلمت را دمید صبح سعادت آید ۰ زنده گردد جهان از کرم و ایثارم ۰ وعده گاه من و معشوق بود کرب و بلا ۰ خلق در خواب و من عاشق ره پیدارم ۰ سالک راه حقیقت منم و دارم سیرت ۰ میکنند منع ازاین راه چرا غیارم ۰ پیرو مقتدای شهدا شده ام روز ازل ۰ میبرد جلوه حق بر سر ایثار بدارم ۰ سر تسلیم روی تو نهم بر کوی تو فدا سازم جان نثارم ۰ راست رو راه ضلالت نسپرد یک تن ۰ راه پیموده نهویم که کنند اشعارم ۰ چشم حق بین ندارد جز خوبان بست که حق را تو نبینی ۰ کور گردد از نیزه چشم خدا بین دارم ۰ بخورم گرچه جهانی باده وحدت که مپرس ۰ بوده چون نشئه ازل سرشارم ۰ ی پرستان مجاز از پی کرات هستند ۰ خورده ام باده که وحدت که جهان هو شیارم ۰ سخن رد مپذیرم امروز که از فیض عشق ۰ ریش دیگر سخنور از خوان گلو گشادم ۰ ای بنی عسکر خوام که بدوشی تخت ۰ در صف کرب و بلا بار بلا بردارم ۰ گر گوی صد خار خلد در بدنم هر قدمی ۰ پیش کوی وفا عاشق این کفدارم ۰ عاشق کشور توحیدم و اهل یقینم ۰ وصل حق خوام و از ملک فنا بیزارم ۰ طمع دولت ندارم ز بهشت و حور ۰ من که در فقر ملک ملک غنا بسپارم ۰ نظم سیتاج بسند گران مایه دل ۰ ابیاتی را بس که بسند تو سزاوار شعارم ۰

و یکبار دیگر مرحوم که الحضرت گرسنیده در رسیدن مسلم بن عقیل بود امروز در این خبر وحشت اثر در وقایع وضع گرسنیدند یکی دقتی بود که با دختر یتیم مسلم مهربانی نمودند و التطفی عرض کردند که ما پدرم را شهید نموده اند که چنین مهربانی امروز بین سفر جانی و دلجوئی در وقتی که اولاد مسلم از این خبر وحشت اثر بگریه و زاری در آمدند چنانچه تفصیل این واقعه را شیخ طریحی در کتاب منتخب روایت نموده که چون امروز عالم بمنزل سوده رسیدند در مکانی منزل نشسته بودند که ناگاه مردی از نشست کوفه آمده حضرت از او پرسیدند که از کوفه چه خبر داری عرض کرد ای سید من از کوفه هیچ نیامدم تا آنکه دیدم که مسلم بن عقیل و هانی را بقتل رسانیده اند و سرهای این دو را جهت ابن زیاد فرستاده اند الحضرت فرمودند انا لله و انا الیه راجعون و آن مرد رفت و این خبر وحشت اثر را سوای الحضرت باحدی نگفت الحضرت بعد از استماع این خبر وحشت اثر روانه فیضیه شدند

وسلم را دختری بود در سن پانزده سالگی که در خدمت الحضرت آمده خبر را طلبیده و میزد یکی خود نشانیدند و گرامی داشته او را دست عطوفت بر سر و نا صیه اندخته بوسیدند چنانچه عادت الحضرت بود که با طفلهای یتیم میبوسته چنین رفت رسیدند اندخته چون این حال را مشاهده نمود عرض کرد یا عم ما سمعنا مثل هذا الیوم تفعل فی مثل ذالک اظن الله قد استشهد والدی یعنی ای عم تا حال ندیدم که مثل ازاین مهربانی فرمایند بمن مثل این مهربانی که امروز بمن نمودی گمان می نمایم که پدرم را شهید کرده باشند سر حضرت نتوانست که خود را از گریه فی الفور نگاه دارد دیده های مبارکش جاری شد و فرمودند انت بنتی انا ابوک و بنانی اخوتک یعنی ای دختر عزیز بجای پدر تو و اخوان تمیز صورتی توانند سر اندخته صدا را بگریه و داد و بیداد بلند نمود مولف گوید که چون عادت مرضیه امروز این بود که پیوسته با یتامی مهربانی مینمود لهذا از غایت رأفت و رحیمی که اندختر مسئول نمود گمان می نمایند که پدرم را شهید نموده باشند امروز طاقت نیاورده گریان شدند و در مقام دلداری او بر آمدند و فرمودند انا ابوک و بنانی اخوتک کیف ایدیسیعه آیا طفلک یتیم امروز را که شنیدی یا دیدی و در مکه سکینه مظلومه در مقتله بر سر نعش مظلوم باین قسم نوحه و شکایت مینمود که یا اباه انا اظلم اللیل فمن یحمی حماک و ان عطشت فمن یروی ظمائی یا اباه فهبوا قرطی علی و حدیثوا سنانی یا ابتاه انظر الی رؤسنا الکسوفة و اکبادنا الملتهفة و عمتی المصونة و انی السجودیة انی طفلة صغیرة زار و نزار حیران نالیده که عالم را منقلب بخود و ران حال ان مقربه اعجلان رسیده و دلداری آن یتیم زار بر آمدند و چنین عادت مهربانی امنیت که طفل گریان خود را منصرف نمیسازند از انکه تشفی و دلجوئی امروز در آن طفل را بانی حزنت از گریه منصرف نمودند و از راه حقوق مبارک او را بر آوردند که شیعتی آخ باری موافق روایت سابق چون اولاد مسلم بن عقیل این گریه و زاری را شنیدند و بواقعه اطلاع تمام رسانیدند همراه آن بگریه و زاری بر آمدند و نالهای جگر سوز از دل

از دل برمیان نبراورند و محاملهای خود را بر زمین زدند و بشدت گریستند چون آن امام مظلوم حال را بدینمنوال دید تا قبر نبود در قتل مسلم و دانست که اهل کوفه چون اشخاصی نبودند که اعانت نموده بر قتل امرالمؤمنین و اطاعت نمودند اموال برادرش امام حسن علیه السلام و فخر بر زمان مبارکش زدند پس حضرت گریست بحدی که قاسم مبارکش بر سینه و بر دوایی پس نظاهای بجانب اولاد عقیل نمود و فرمودند هم در نظر دارید مسلم بن عقیل را شهید نمودند ایشان عرض نمودند بجان سوگند که مراجعت نمی نمائیم تا انکه قاتل مسلم را بجنگ آوریم یا از شری که آمده نوشیده گانیز بنوشیم راوی گوید پس الحضرت روبجانب عاموذ و فرمود خبری در زنده گانی و نمیخواهیم بعد از شهادت ایشان پس حال نشستیم که رکای مبارک الحضرت در قرار گرفته است در رفتن بسمت کوفه پس اصحاب عرض کردند بجان سوگند که شما مثل مسلم نشوید و هرگاه بکوفه رویه مردم شما را شهید خواهند نمود پس حضرت در جواب ایشان هیچ نفرمود تا حلیت شکار و اعضی که امروز گریستند و می پرسد که دارد زمین کربلا شدند و اسم کربلا را شنیدند چنانچ از مضمون اکی مخفف روایت شده که چون الحضرت بزمین کربلا رسید کجاوه از الاغ برنداشت پس امروز از آن اسب پیاده شدند و بسب دیگر سوار شدند کجاوه از الاغ برنداشت تا انکه شش اسب سوار شدند و هیچ یک بر کجاوه برنداشت چون ایشان را الحضرت دیدند خطه فرمودند زود باشد باصحاب خود فرمودند یا قوم ای موضع هذه الاماخ یعنی ای قوم ایا این زمین هم نام دارد عرض نمودند ایا این زمین را عاغر نیاوا می نامند حضرت فرمودند ایا نام دیگر دارد عرض کردند بلی شاطی الفرات می نامند حضرت فرمودند ایا غیر از این دو اسم نام دیگر هم دارد عرض کردند بلی نینوا نیز میگویند حضرت فرمودند غیر از این نامها نام دیگر هم دارد عرض کردند بلی حائری تسمی کربلا فعندها تنفس الصعداء و یکی بکاء شدیدا چون حضرت نام کربلا را شنیدند آهی از دل پردرد کشیدند و گریه شدیدی نمودند و فرمودند واللهم ارحم کرب و بلا و سهل الدعاء یعنی قسم بخدا این زمین زمین اندوه بلاست در روز قیام قائم علیه السلام خواهد بود و فضیلت زمین کربلا که خداوند آن زمین را افضل از جمیع

از جمیع ارض بیت و حرم خود قرار داده و کعبه‌ی زمین گردانیده باز زمین مکه و فضیلت آنرا زمین مقدس و انکه جمیع حیوانات از آنزمین عبور نمودند و جمیعا تهنیت گفتند انزمین مقدس را بانکه مدفن اشرف خواهد بود بانکه هر حیوانی که عبور از آنزمین مقدس نمود بتجه والی بدو روی نمود که تا شی بانرود و نمیاید و در عصای الحضرت دو شاخ باشند و انکه خداوند تعالی آنرا فضیلت دران ارض مقدس قرار فرموده و سترفضیلت سجده رکاب کربلا و انکه بعضی از ائمه در وقت تاخوشی خود اجری تعیین نمودند که در حق الروز دهانید که خداوند او را از الفرض شفا عطا فرماید و انکه در زمین کربلا ان که بیت الله اعظم و حرم خداوند است و مسجد الحرام و مسجد نبی و مسجد کوفه مسافر مخیر است در قصر و اتمام و اتمام افضل است و در جایر حضرت امام حسین نیز این حکم مقرر شده با انکه حرم خداوند و مسجد نبی بیت بیت تعظیم حضرت امام حسین نمود و در الروز بر زمین کربلا و در روضه‌ی قوم الحرام و کربه الروز دارند همه اصحاب و بنی اعمام و برادران و برادرزاده گان و فرزندان خود را بسر کربه الروز در الخال و مجلس از کربه الروز و تعظیم کربلا بامروز بدین طریق که از زمین مکه و اسب الروز تا مقام از احرام برنداشت مناسب است که کمر سوار و بعد بمجاب خود فرمودند بایستید و از جای خود حرکت ننمایید که خداوند که در این زمین است بار انداز ما و هنا و الله مشفی دمائنا و مقتل رجالنا و مهراق دمائنا و مبلغ فیه حرجینا یعنی قسم بخدا در این زمین قبر رضی خون ما خواهد بود و محل شهادت و اجوان ما شده بحمله و مبلغ فیه حرجینا یعنی قسم بخدا در این زمین قبر رضی خون ما خواهد بود و محل شهادت و اجوان ما شده بحمله

و تبسم المرور در وقت شهادت و سرآن و در این موضع بهت اضافت حضرت مذکور ربوده حضرت اول از جمله مواضعی
که المرور در گریستند وقتی بود که در زندان کربلا فرود آمدند و فرزندان و برادران خود را بر خود جمع نمود
چنانچه از کتاب مناقب روایت شده که چون المرور عاکم بر زندان کربلا فرود آمدند و حر آبا بر یزید علیه اللعنه
نیز با لشکر بسیار در مقابل حضرت فرود آمدند حضرت لحاظه فرمود و دانی طلبیدند و تا مدتی با اشراف و اعیان کوفه
نوشتند و بعد از آن مرکز دایره ایمان برادران و فرزندان و اهل بیت خود را با طراف خود جمع نموده و نظر
حسرتی بر آب فرات نمود و ساعتی زار و زار گریست بعد از آن عرض کرد خداوندا ما عترت پیغمبر تو هستیم و ما را
که ما را بیرون کردند و راندند از حرم جد خود و بنو امیه بر ما تعدی کردند خداوندا حق ما را از ایشان بگیر و ما را
یاری کرده ستمکاران مولف گوید شاید که المرور نظر بفرزندان و برادران خود نموده و گریسته باشد
این بابسته که چون از خواص آن المعذور در آن زمین بلا فیض عنقریب رحلت و فوت اعشته خواهند شد
و بعرب و تبر و تغیر بدن اب آن خاک خواهد شد المرور از تصور این مصیبت گریان و محزون گردیده
حدیث دوم از جمله مواضعی که المرور گریستند وقتی بود که در مقام دلداری عمه جناب زینب خاتون برآمده
چنانچه از ابی مخنف نقل شده است که چون الحضرت وارد زمین بلا شدند فرمود که لا الله الا الله
بشربت والاهیل من صاحب وطالب قتیل والدهر لا یقنع بالبدیل وکل حی سالک سبیلی
ومنتهی الامر الی الجلیل یعنی ای روزگار وای بر تو و بر بی وفائی تو هم کسیرا از اشراف و صاحبان فضل را
که طالب بودند بقتل آوردی و به بدل راضی نشوی و باز نگشت همه خواهند جلیل است و هر زنده روزی
ما می را که بمرن میروم و بسیار فکر تر میفرمود این استعمار را تا آنکه زینب خاتون این کلمات را
از جای جست و وا حال کن خود را بحضرت المرور برسانید و عرض کرد یا اختی با قره
عینی لیت الموت اعدمنی الحیوة یا خلیفة الماضین و ثمالة الباقین هذا کلام من ایقن

یا الموت یعنی ای برادر من وای از چشم من اشکی من نمیرد از این جانشینان که شما نان و ذاری اعتماد نموده اید
این کلام کسی است که یقین نموده است که بزرگ خود موافق روایت صحیحه از زینب خاتون عرض کرد ای برادر من این
کلام کسی است که یقین بقتل خود کرده باشد حضرت فرمودند علی از زینب العقیله عرض کرد و اصبحت این حسین بن
که هر بزرگ خود را این میدهد و کریست بسیار زنان بنزد کریستند و کلکو نهای خود را خراشیدند و کریه بسیار
خود را دریدند و ام کلثوم ندای واحمدا و اعلیا و واآباه و واامتی چنین برآورد پس المعلوم عرب این پرشانی
و فزوندا بجز اظهار رضا بقضای الهی نشود بدین سبب که همه سلطان اسمانی خاکی میشوند و همه اهل زمان میرند و جمیع
بر به هلاک میشوند مکرمات حی تعالی و موافق روایت منتخب خواندند علم تو را شیطان نبرد و تقدیس خدا را کسی
بدین سبب که اهل اسمانها و اهل زمانها میرند و بدرم از من بهتر بود و از برای هر مسلمانی است پیروی رسول خدا ص
زینب خاتون عرض کرد اختی تقبل و انا انظر الدبیج یعنی ای برادر بهر بان تو را بکشند و من نظاره کنم پیری
تو چون المعلوم این کلام را از زینب خاتون شنید حضه او عود بود و بهک از زیده های عبادکش روان شد پس زینب
خاتون عرض کرد که یا اخا سدنا الی حرم جدنا بغرای برادر جان ما را بحرم جده مطهر ما جده بنه طیبه کن
حضرت فرمودند لو ترک القطا لنام بغر اگر بگذارند غطا را که نام مرغ است و صیادان بسیار در کمین او نشسته
و ان مرغ از خوف صیادان از برسی اب ان نجواب برود و هرا نه بگذارند ان مرغ بخواب مولف گوید شاید
حطایت در شب عاشورا واقع گردید و ظاهر انست که این حطایت چگونه بود زینب خاتون
در هر او وقت واقع شده باشد حدیث سیم از جمله مواضعی که المرور گریستند در وقتی بود که زوجه و اهل
این عبدالله کلبی در حضرت المرور و اظهار حال نمود و چشمها بر در بعض از رواایت وارد شده است در وقتیکه
واهب ان مادر خود ان مطهره که از زوجه خود استحلال نماید و او را وداع نماید و روانه میدان شود مادرش
گفت مادر تو فدای تو باد ای عزیز من که زنان ناقص عقلند مبادا تو را فریب دهند و از سعادت
جاوید و بدار عقبی و اهب عزیز دور نماید خود را کند و گفت ای زن فرزند رسول خدا و فاطمه زهرا

امروز در این صحرا غریب و تنها مانده است دلم میخواهد که جان خود را فدای او نمایم اینرا گفت هزار جان گرامی
من و تو فدای امام حسین باد ولی عکسی در شریعت زنان را نیز جهاد جایز نوری تا من نیز جان خود را فدای او کردم
اما میخواهم که شرط نمائی که من داخل بهشت گردم وهب قبول نمود و همراه خدمت حضرت امام حسین رفتند زن
وهب عرض کرد یا ابن رسول الله یقین میدانم که هرکه در راه تو شهید شود البته از مرکب بزرگوار افتد حور بهشت
بهشت با و معانقه مینمایند این نوجوان که شوهر من میخواهد که در راه تو جان نثار کند و رغبت من از او
اینست که در روز قیامت مرا باز طلبد و بمن داخل بهشت نشود و از شما نیز التماسی دارم که مرا نخواهد
داخل بهشت شوید زیرا که در حرم محترم رسالتمآب گریان و خجالت زده خواهم بود زیرا که یقین است که در
سراپرده عفت و طهارت بهشت با حرم پدر بزرگوار خود نخواهم بود امام عالی مقام با اصحاب خود
انزن نیک فرجام گریان شدند و وهب عرض کرد یا ابن رسول الله گواه باش که بلا و با در راه تو
واورا بشما سپردم که شما او را الحرم محترم برسانید مولف گوید که ستر انکه امام عالیمقام در این مقام از
ارسخنان انزن نیک فرجام گریستند شاید این باشد که چون انروز در عالم عالم نبودند با نکه زمان مفارقت
انزن با نکو سرشت از ان جوان جهانی نخواهد بود و بعد از شهادت ان نوجوان بلا بروان سعد امیز
محی خواهد شد و بعرب عود علقم شریر شربت شهادت او نیز خواهد نوشید لهذا بر احوال او گریستند
چنانچه در بعضی از روایات وارد شده است که چون سیدالشهدا الشقیه الفقید گوشش و فتال نمود که
اهل دستاورا انگرده سر بریده قطع نمودند چون عروس این حال را مشاهده نمود بی تاب شده و عمودی
برداشت متوجه معرکه قتال گردید و میگفت پدر و مادرم فدای تو باد ای نوجوان جهاد کن بجهت
حمایت نمودن بر علیهای حرم رسول رب العالمین پس وهب رو بمادر خود و همسر خود نمود
تا او را برگرداند نیز زنان در انحال زن نیکو خصال دامان جامه وهب را گرفته گفت کجا
اعوذ حتی آنموت معک یعنی بر تو اهم گشت تا کشته شوم تا چون حضرت امام حسین انحال را

ث ۱۲ نمود فرمودند خدا شما را در بهای اهل بیت جزای خیر دهد ارجعی الی النساء ان زن برگرد نیز زنان
خدا تو را رحمت کند چون انزن صاحب این فرمایش را از ان امام والا مقام شنید برگشت و داخل خیمه
جانب آن اشقیا روان شد و حوالی بعضی از روایات نیز در وهب گریان بود که انشاء الله بود و ان خواهد
ترغیب و تحریص بجهاد نمود و با و از بعضی سکینه ان جوان مادر و بهای حسین و حرم و خرم او جمع کن تا
گشته شوی و بسعادات ابدی نائل گردی چون حضرت امام حسین این حال را از ان زن مشاهده نمود
گریان گریان گفت ای همسره زن خدا شما را از زنان کفر مزاین خیر دهد که در بهای این گونه سخنان نگردید
و حقوق اهل بیت رسالت بجای آورید بعد از ان که آن نوجوان از کثرت تشنگی و گرما راز
حال گردید از اب برزین افتاد لشکر فاسق او را احاطه نمودند و او را شهید نمودند بعد از این سعد مردود
بروند الملعون گفت چه بسیار شدید بود جهت تو بعد از ان امر نمود که او را گردن زدند و سر او را
بلشکر امام مظلوم افکندند وهب چون سر فرزند خود را برداشت و چون از صورت او
می نمود و او را بوسید و در دامن خود نهاد و گفت حمد خدا و ستایش را سزاست که شهید گردانید روی مرا
در پیش کردانید چشم مرا بسبب شهادت تو در نزد فرزند دختر رسول خدا سپید از ان گریست لشکر یزید
بدبخت و بعد از ان سر را بجانب ان لشکر شقاوت اثر انداخت و یکنفر را تعاقب او کرد و کوبا مقصود
این بود نظم سر بریده که دادیم در راه دوست ۰ بنوک سنانهای دشمن نیکوست ۰ بار بعد عمود خیمه را برداشت
و رو بسمت مخالف آورد و هم نفر را تعاقب آورد چون حضرت امام حسین این حال را از ان زن
نیکو سرشت شنید شاد شد فرمود اسجعی الی امک وهب بعرض رسانید که مادر وهب گریه و زاری
بارسول خدا خواهد بود بدرستیکه حق تعالی جهاد را از زنان برداشته است پس انزن صاحبه سرشت
و موافق رضای کردگار دانا نزار زن آن جوان عالیمقدار خود را بر روی نعش او انداخت و چون
از روی او بلند نمود و نظاره حضرت بر صفحه رخسار او نمود ریش سفید که ناگاه نظر شفقت غدار

در خدمت قدم و بدرم و جمیع ایشان مشتاق ما میباشند ششم از جمله مواضعی که امروز عالم گرسنه
زمانی بود که بر سر بالین علقمه ترکی بود که تلاوت قرآن بود چنانچه در بعضی از روایات وارد شده است
که چون العلقمه سبک شد امام بعزم اذن جهاد بخدمت ایشان امام عباد آمده حضرت سید السجاد روی لطف افروز
ای غلام تو را سپید سیاه بدین بخشیده ام از او در خدمت عاصی ما آن غلام وفادار بخدمت بیمار گریه آمد و عرض
کرد ای سید من از بندگان تا جازه حرب طلبیدم فرمود اختیار دنیا با شماست حال مخواهم مرا اذن دهید که
خود را فدای پدر بزرگوارت نمایم الحضرت فرمودند من تو را در راه خدا آزاد نموده ام حال در امر خود فکر کن
الخ خواهی جنان تا العلقمه خدمت آن امام همام آمده دیگر بار عرض نمود واز الحاب مرخص گردید رسید
وجد ضمیم الی حرم محترم آمده وعرض کرد ای محترمات عزت و کرامت منی قدمی خدمت سلام رکنهام
استدعای من آنست که اگر در خدمت شما تقصیری کرده باشم مرا حلال نمایید و فردای قیامت مرا الف نامید
و از من فراموش نه نمایید از کنیزی العلقمه آل علی حرم بکریه درآمدند پس ایشان را وداع نموده روانه میدان
کارزار شده حضرت سید السجاد بدین فرمودند دامان فضه را بر چینید که علقمه نمایم همه گونه جهاد نمایید پس حمله آورد
بران کافران و رجزی میخواند و همی کارزار میکرد و بیدریغ میزد و میکشت آخر الامر هر جا که مرکب بران مقرب میرفت
غلغله میشد و از هر طرفی ایشان را احاطه میکردند و العلقمه را از جانب راست و چپ میزدند و دوران زمان حضرت امام حسین
بر بالین العلقمه آمده چون امروز آن غلام را در خاک و خون غلطان دید سر بجیب تفکر فرو برد پس از
مهربانی روی مبارک خود را بر روی او نهاده دیده های خود را گشود نظری بر جمال نورانی آن حضرت افتاد پس العلقمه تبسمی
بعز چون دیده های خود را گشود نظری بر جمال نورانی آن حضرت افتاد پس العلقمه تبسمی
با شادمانی قدسی پرواز نمود دیگر از جمله غلامان سیاه که در آن کارزار جان خود را فدای آل سرور نمود
چون تابی بود از او کرده العلقمه بخدمت امروز آمده که از آن جهاد باز نمانده حضرت فرمود
من تو را مرخص نمودم که برگردی و تو تابع مالکی لهذا عنایت پس مستعد شده بگنبد نهاد العلقمه

سعادت تمند

سعادت تمند عرض نمود بابن رسول الله بدرستیکه من در حال زندگانی شما سهل میشمردم اکنون
که فرقت شما را خواهم دانم و از شما دست بردارم والله ان ربحی لمنتن وان نفسی للئیم ولونی
الاسود مقنقش علی با الحنة فطیب ریحی وفیش خسیسة وبیاض وجهی نعز فدا سوگند
که بوی من بد است و حسب من لئیم است و رنگ من سیاه است پس بر دارد او نداده مرا و اذنی دهد مرا که در راه تو
شهید شوم تا داخل بهشت شوم پس بگرد وی من و شریف شود حسب من و سفید شود روی من لا والله
لا افارقکم حتی یختلط هذا الدم الاسود مع دمائکم یعنی بخدا سوگند از شما مفارقت ننمایم
تا انکه مخلوط شود این خون سیاه من با خونهای مطهر شما در این زمین بلا پس آن محترمات رخصت جهاد حاصل نمود
روی بکر خانه آورد و رجزی ان آن نمود و حمله بر آن لشکر آورد و در دریای حرب غوطه ور شد تا انکه شهادت
شهادت رسید پس امروز بر بالین او آمده و فرمودند اللهم بیض وجهه وطیب ریحه واحشره مع
الابرار ولا تفرق بینه وبین محمد وآله علیهم السلام یعنی خدایا سفید گردان روی او را و پاکیزه گردان
بوی او را و محشور نما او را با ابرار و نیکوکاران و جدائی منیداز میان او و آل محمد و از حضرت امام زین العابدین
مروی است که الخامی که شهدای کربلا دفن نمودند العلقمه را بعد از دو روز یافتند که بوی مشک از او ساطع
بوده در بعضی از کتب مرقوم است که رنگ او از شرف سفیدتر بود و رائحه او از مشک عنبر خوشبوتر
بود حکایت ششم از جمله مواضعیکه امروز گرسنه بعد از شهادت جعفر ابن عقیل رضی الله عنه بود الشجاعی در غزوه
بدر بهمراه لشکر از بنی هاشم و اقوام حضرت رسالت پناه صلعم حاضر بودند که فئه ان بنی مظفر و منصور شدند مگر
عتبة بن حارث که در آن غزوه بضرب عتبة بن ربیعه شهید شد و حضرت رسول صلعم بعد از شهادت ان بزرگوار
بقدری متغیر الحال و ملول بودند که احدی را یارای عرض و سخن نبود و اصحاب و اعیان بسی بخشش خواطر شریف
آن غزیز آدم نتوانستند نمود تا انکه در وقتی که عتبة را بجای رزار روانه نمود حضرت امیر المؤمنین و حمزه را
نیز روانه نمودند و فرمودند یا علی برتو باد دفع و لید لعنه الله عتبه وای حمزه برتو باد دفع شیبه وای

موضع هشتم دردی بود که ناله یا آه از درک آن عاجز است حضرت عباس علیه السلام را
در وقتی که حصار استقامت عباسی بگوش معلوم گردید رسید آه از نهاد خود برآورد در آن وقت محمد بن اشعث در خدمت
امیر خود ایستاده بود چون گریه و ناله آن امام مظلوم را دید طاقت نیاورد روبه بیابان از سر درد فریاد
نهاد چون نیز از نزدیک عباسی رسید او را دید در میان خاک و خون افتاده و از زندان فنا روبگلستان بقا آورده
خود را بروی او انداخت و الغرض ناله و افغان خود را به آه که در آن وقت قلعی سوراخ و بیاله که در آن بودند بیکبار
بر امیر خود حمله آوردند و او از بعد تیر و نیزه فجر شهید نمودند در بر و پشت و کتف و اعضای او از سر نیزه ها
در ربودند اما جای تعجب است معلوم گردید که این حال را دید اسب بر اکبیت و لشکر کفار را از هم دریده نامبرده عباسی
آه آه دید که نعش پاره پاره برادر محمد با نیش بر روی زمین افتاده با دست بریده و سر شکافته و سینه مجروح
و بدن خاک خاک در میان خاک و خون غلطیده و مشک در کنار او افتاده فظم افتاده دید غرقه خون خاکسار
یا رب بعد از هجوم تیر برادری همین المظلوم غریبانه تنها بی اقتی رو دات مقتول از نخجیر فریاد در دناک
از دل زار برکشید و فریاد واحاه واعباساه واخجه قلبا واحرقه عیناه واقلة ناصراه سر فرو برد
یا فی نفس الله علی فراقک ای برادر جوانمرد بسیار گران است بر من مفارقت تو بعد از آن امیر کرم کیش بستان
شدیدی موضع چهارم دردی بود که بر سر نعش عباسی نوحه و زاری نمودند چنانچه از کتاب ملهوف از مقتول است که آن
مظلوم داغدار در وقتی که بر سر نعش عباسی وارد شدند فرمودند الآن الکمر ظهری و قلت حیلتی غریبانه حال
من شکسته و چاره من کم شده از کلام جگر سوز سید الشهدا در این مکان حزین معلوم میشود که تاثیر
مصیبت آن سقای تشنه لبان بر آن امام عالیمقام از جمیع اصحاب و اعدا بیشتر بود زیرا که هر زمان
که امیر دین لوا اطهر مبارک خود میگذراند ندای یا عباه و یا عضداه و یا صاحب لوائاه که امیر در کربلا
اولاد شیر برادر عالیقدر خود را بجهت نصرت آن حضرت بمیدان فرستاد و بعد از آن خود
بسبب شنیدن صدای العطش کودکان بی تابانه مشک را برداشت و بمیدان روان شد که بیه

آبی بجهت

حضرت امام حسین علیه السلام

آبی بجهت آن لب تشنه گان حاصل نماید و بعد از آن با آن تشنگی و جگر سوختگی که داشت در سر نزدیکی فرات کفی
از آب برداشت که بیاشامد که در آن حال تشنگی امیر دین را در خاطر آورد آب را بر زمین ریخت و لب تشنه از
سر نیزه بیرون آمد و سعی نمود که مشک آب را با همان حالت ببرد تا آنکه او دست او را از بدن جدا
نمودند بعد مشک آب را بدندان گرفت و بار کاب اسب برانده و رفع دشمنان نمود و اتمامش در آن
گرد و غبار آن بود که ناگاه یکی از آن مشک آب تشنه گان و کودکان غم رسانده و هیچ هر دو از هر جهات بدن مطهر
خود نمانده که در آن زمان تیری از لشکر اعدا آمده و بر مشک آب خورده و آبها ریخت و موافق روایت بعضی
تیری آمده و بر سینه امیر دین خورد و سستی ندانست که آن تیر را از سینه خود بیرون نماید و یاوری نداشت که نگذارد
دیگر در آن کارزار بر آن مجروح و اغدار جراحی واقع شود آه آه آن احوال را که سید الشهداء تصور نمود و ایام
کودکان را در این مصیبت عظمی و داهیه کبری ضبط نمود سپس بعد حفظه انیکه آن زنده ناسی در سر کار آن امام
مظلوم مصاب بوده منصب بود چنانچه در کتاب سرور الاحزان فی نفس المهموم و مصاب سرور در سر کار آن
فرزند فخر آن بود که چون هر اول در خدمت اوی و زیر دیشه و مانند چرخش در راستان نبوت و ولایت
وایر در خدمت با تمامی اصحاب شریک و در وقت نهیب آن آقای حرم و لشکر مقدمه الجیش عسکر بود و در
لشکر و رسول فرزند بتول و سر آمد اهل قبول حامل لوا و مشهور بسقا ظهیر لشکر و امیر عسکر باعث رعب و ترس دشمنان
و شکننده تب مبارزان قوة قلب اصحاب و اعصاب در روز جنگ و تحریص نمودن برادران و یاوران را
بفتک آن فرقه بی نام و ننگ جلودار فرزند حیدر کرار و متفرق کننده صفوف کرده اشرار شعر
ان بی ناظر • مشرع دین حمزه دین را دزیر • بود با محاربی طاقت شیر گیر • لیک در خیبر بطعن سر کشک • با سپه
انشه فرزانه نه بود • خیبر چون فا نوسی اهرمانه بود • در صف دشمن شکاری بیش جنگ • جان فدا جانها نثار
عهد رنگ • دانشت در سر کار نامدار • کارهای سر بسر دشوار ها • لیک مشهور است از ارباب وفا • کو است
مقاتل و عمدار حسین • و از این جهت است که آن امام با عتبار در آن کارزار بر بالین آن عالیقدار حیران

وداع غروب جنان حضرت سلطنه که بهوش شدند که بهوش کردند و شهادت آن بزرگوار جنان برغم و شکی الحضرت افزود که
کلاه انکس طهری و قلب حسینی ترزبان مبارک خود جاری نمود و این سخن را در مصیبت بیع یک از امامی را جاب
سوار انظلوم نشته امام نفرمودند و موافق روایت بکار انظلوم داغدار جسد پاره پاره برادر زار فی طف خته فرمودند
ار برادر کشته ا بقتلاک طهر سبط محمد ۵ و بکسیر انکسرت قوی الاسلام یعنی العباس شکسته این کرد
اسرار لبب کشتن تو کشت فرزند ترا و شکستن پشت اسلام شکست قوتهای اسلام قطعو بقطع یدیا ایدی
الشیطه ۵ و انقطعت یدا ایدی النبی الساقی یعنی قطع نمودند سپر بدن ا دستهای تو دستهای پیغمبر خدا قطع
آه آه انظلوم نظار ربر سر نعش آن قرین رنج تعب جوانی روایت منقول از منتخب التقد رکریت که بهوش شدن
بهوش آمد آن نعش لخونین اغشته را در بر گرفت و جای آن داشت که بگوید جوهری بدشته لالی نظر راب فراشت
بستی ۵ زخیل عدوان ۵ و راین بیابان ۵ مگر نعیه خدا پرستی ۵ تو شه بودی بوداع عزت ۵ حمایت جابت ۵ لجاب
اگر چه دار دامنه و نیا ۵ سرشک شهری ۵ بلند دستی ۵ تو نوجوان فداته سپر ۵ سکشت لشتم ز مرگ اکبر ۵ شهید
کشتی تو ار برادر ۵ چو بار پشت ا شکستی ۵ نشسته ام من برابر تو ۵ تو خفته خونین برابر من ۵ کایت قوت ۵
که در حضور برهنه رو نگاه ۵ بنشستی بجسم کربان ۵ در این بیابان ۵ بلیک عدوان ۵ غریب بی یار و یاور من ۵
کوار بانی ۵ بکردن من ۵ در آر دستی ۵ بعهد روزه آلت بابو چه یار بودی ۵ و فا نمودی ۵ زاهی تعرب
بزد صحابان ۵ که سرخ روئی ۵ از فی السنی حدیث شانزدهم و هفدهم و جهارم و نوزدهم و بیستم ۵
و بیست و یکم در مصیبت شبیه پیغمبر علی اکبر است و ان امام مظلوم در این مصیبت عظیم شش موضع گریسته
موضع اول وقتی بود که علی اکبر لهوت امر زوار آمد ا ذن جهاد حاصل نماید جنانچه در کتاب ملهوف روایت نموده
که در وقتی که علی اکبر لهوت بدر والد بزرگوار آمد که ا ذن جهاد حاصل نماید انظلوم عاوس بروایت سید ابن
طاوس نظر عاوس نه بصورت آن جوان ظلعذار نمودند دانست که دیده ا مبارک فرو رخت و انگشت
سبابه خود را موافق روایت بکار انذوار بطرف اسمان و فرمود اللهم اشهد علی هولاء القوم البلا عین
فقد

یک یعنی به برادرم عرض کرد که بی اختیار ناله از دل پر درد من برآمد و بر زمین افتاد و غش نمود چون به هوش آمدم سر داماد خود گرفتم جوان

خود آمده عرض کردم برادر جان علی اکبر هم یعنی بشما عرض نمود که همین صحبت کشید و بر زمین افتاد چون بهوش آمد فرمودند الحمد لله علی اکبر بر آورد حضور لبید عارض شد و هیبت نبوت و سکینه جوان از او ظاهر بود از زیادی عاقبت ترسیدم از این جهت بود که با اختیار رشدم و طاقت نیاوردم متوکل گوید که شاید سرّی اختیار رشدن المزور این بابا که جوان بدر همراه طاقت نیست که صاحب نوجوان خود را زود تر اجابت نماید و در آن مقام جوان المزور عالم بودند که بعد از علی اکبر تیر دوم شهید خواهد شد و سر این نوجوان را در برابر بگذارد تا بعد بر نیزه خواهند نمود و داغ اخت و اذیت برادر دارد خواهش نمود لهذا با اختیار رشدند و صحبت کشیدند موضع دوم

و در وقتی بود که آن نوجوان نالهای شدید از میدان حرب برگشت و ملازمت المزور را مع نمود و عرض کرد

یا ابه العطش قد قتلنی و ثقل الحدید اجهدنی فهل الی شربة من الماء سبیل اتقوی به علی الاعداء

یعنی ای سرور من جان من تشنگی مرا بقتل آورده و بسنگینی اسلحه جنگ مرا خسته نموده آیا راهی بآب هست یک شربت آبی که تا قوتی تحصیل نمایم بسبب آن آب بر دشمنان بی انظلوم بگریم در آنحال فرمودند یا بنی یعنی علی نفسی و علی ابن ابی طالب علیّ ان تدعوهم فلا یجیبوک و تستغیث بهم فلا یغیثوک

یعنی ای فرزند گرانقدر برخود و عمو ابن ابیطالب و بر من که لحوق بابی نزد او اجابت نماید تو را طلب نمود ریسی نمانی از آب نفرمود تو برسند و موافق روایتی که از نظار و عوالم نقل شده فرمودند یا بنی هات لیسقاک یعنی ای فرزند نزدیک زبان خود را بر آور بی انظلوم زبان علی اکبر را بدهان خود گرفت و مکیده و در بعضی از کتب بابی هو امی هو اسطر است که علی اکبر عرض کرد یا ابت انت اشد عطشا فابعث الیه تو از من تشنه تری و موافق روایت دیگر از نظار و عوالم انگشتر خود را در دهان علی اکبر گذاشت و فرمود ای انگشتر را در دهان خود نگاه دار و بر گرد بسوی دشمنان و بگو امید دارم که شام نه نانی مگر انکه بیابانی تو را جبه تو از قام او قای خود آب میدهی که بعد از آن هرگز تشنه نشوی موضع چهارم و در وقتی

بود که صدای استغاثه علی اکبر را شنید و خود را بر سر نعش آن نوجوان سیه چرده رسانید و در همین حال علی اکبر از بسیاری جراحت بر روی زمین افتاد و در آنوقت آن نوجوان بروی او خم گشت و روی خود را بجانب مبارک او نهاد و گفت یا ابا علیک منی السلام ای پدر آنچه بر عمو و عمه و برادر ما گذشت بر تو نگذرد و آنچه امام تا حال از او مخفی نمود بر تو مبادا شد که شنیدن او بعد از آن آن نوجوان صحیح از دل دردناک برآورد که صدای بگوشی امام مظلوم رسید پس انظلوم و تن رنجور تعب بر روایت متوکل از منتخب

فرزند ان امام حسین اداب علی اکبر با پدر و ب صحابه تشنگی او اصحاب

طی نابابه زمانه نجاب علی اکبر کرده و در آنوقت جبه خز دشمنی هم شنیده بود و عمامه کلفتاری بر سر بسته بود که طرف آنرا انداخته بود آول المزور متوجه آن قوم هیجا کردید و آب بی را متفرق ساخت و بعد از آن بسیاری نوجوان خود آمده چون نظر ان امام مظلوم بر آن نوجوان افتاد که در میان خاک و خون دست و پا میزند صبر و قرار از کفش رفت ناله جانسوز از دل دردناک و تنگ او بر آمد که صدای صیحه او مظلوم

بوسیدن دل امام مظلوم زبان اجل بیت انحضرت و بوسیدن او انحضرت

بگوش زنان اهل حرم رسید که در آنوقت موافق روایت ابی مخنف از خیمها بیرون شتافتند و در آن مصیبت عظمی بیکدیگر صیحه از دل پر درد بر آوردند و صدای یا مستغاث بلند نمودند چون انحضرت صدای زنان حرم را شنیدند بر گشتند و بر آن بی باک زدند و فرمودند اسکتن یا

الطبطبی اسکتی یعنی ساکت شوید و گریه و ناله نمائید زیرا که بدرستی که گریه در پیش روی شما صعب یعنی بعد از این گریه بسیار خواهید نمود حال وقت گریه نیست موضع پنجم و قتی بود که سر بسر نعش ان نوجوان خم نمودند و صورت بر صورتش گذاشته و هیچکدام از یکدیگر جدا نمیشدند که انحضرت بر آن نوجوان سیه چرده که مظلوم عرب سر بر روی او نهاده و سر و روی خود را بر روی او گذاشته و مبارک خود را بر روی او نهاده و مبغوض متوکل یا بنی تو را کشتند الفرزند من و بر دو اب هلوف روی

وفرمود علی الدنیا بعدك العفی یعز الغریز بعدا توخاك برسر دنیا و آنچه در آن است باطفت
برسر و گیسوان آن نوجوان سیکنید و جای آن داشت که جنبش بفزاید که ای ریسمانی چشم بینای حسین مظلوم و ای رگهای
بینهای تار زینب مفلوم ای شبه رسول خدا و ای عزیز دل فاطمه زهرا ای ماننده و مقدمه و ای دلنواز فاطمه و سکینه ای
قوت قلب سید سجاد و ای میوه دل سعید نامراد ای امید داری آل عبا و ای سرور شبه بلند و عالی قدر و موانی زنان
ساجی فرمودند اما انت یا ولدی فقد صرت داستحقت من هم الدنیا و غمها و هرم الهاج و شجان
یعز اقاک ای عزیز نند پس برات شدی از هم و غم دنیا و بسوی روح و ریحان بهشت فرا میدی و بقی بعدك
لطمها و غمها و ما انتج علی قدمك بعز پدر تو در راحم و غم دنیا باقی ماند چه بسیار زود است که عمی خواهد
بتو حمید بن مسلم سکوید که من در لشکر عمر سعد بودم در وقتیکه آن امام زاده عالیقدار از اسب بزمین غلطید و خون خود
اغشته کردید ناگاه دیدم خواتون فی هیرون آمد مانند آفتاب درخشان و دانشور کوهان و بسرعت میدوید
بجانب نعش آن نوجوان و میفرمود وا حبیبتاه و یا قرة عیناه و یا ثمرة فؤاده ای حبیب بفزای ریسمانی چشم من
وای میوه دل من هرسیدم که این خواتون کیست گفتند زینب دختر علی بن ابیطالب است دیدم که آمد
و خود را بر روی نعش آن نوجوان انگند و در اوقات آن امام مظلوم آمد و دست زینب خاتون را گرفت و بسوی
خیمه برگردانید و از عمارة بن وائد منقول است که میکوید من نظر میفرمودم دیدم که در آن حال زنی از خیمه
حضرت امام حسین بیرون آمد و مانند شب تهار روز سپید رخشید و فریاد میکرد که وا ولداه و وا سیدتاه و وا اخجلتاه
یا لیتنی کنت قبل هذا الیوم عمیا او کنت و سدت تحت اطباق الثری یعنی فرزندی وای
خوشحالی دل من ای کاشکی پیش از این کور شده بودم و یا در زیر خاک نهان میبودم و این حال را نمیدیدم
چون این زن بنعش علی اکبر رسید خود را بر روی نعش او انداخت ناگاه دیدم که سیدالشهداء آمد و عمه
بر سر خواتون انداخت و دست او را گرفت و بسوی خیمه برگردانید پس حضرت با هر حرم فرمودند نعش علی اکبر را
بردارید و بنزدیک خیمه برید در اوقات آن نعش پاره پاره را برداشتند تا بدر خیمها آوردند

موضع ششم که اکبر در بعد از شهادت علی اکبر را دفن فرمودند چنانچه شیخ مفید از جابر ابن عبدالله روایت
نموده که چون علی اکبر را شهید نمودند حضرت سیدالشهداء داخل خیمه شدند کریبان و نالان و از خود ناتوان در اوقات
سکینه خواتون چون این حالت را از پدر بزرگوار خود دید بنزد عمه خود عرض کرد و عالی اسماء تتبع نفسك و یکدیگر
طرفك آنین آخی علیا یعنی اکبر را بمن بده تو راه شده است که نزد او بیایی روح مبارکت از بدن اطهر مفارقت
نماید و چشمهای مبارکت خونرا قاذر سیدی برادرم علی اکبر در کجا است حضرت سیدالشهداء در جواب لطفی فرمودند
فتنوه الغلام یعنی او جز برادر تو را این قوم شهید نمودند چون سکینه خواتون این کلمات جانسوز را از پدر معظم شنید
فریاد و فغان و واحیرتا بلند برآورد و خواست که از خیمه بیرون آید حضرت سیدالشهداء از عقب او روانه شد
و فرمود یا سکینة اتقی الله و استعملی الصبر ای سکینه از خدا بترس و در مصائب روزگار صبر نما سکینه عرض
کرد یا ابتاه کیف لصبر من قتل اخوها و شرد ابوها ای پدر جان چگونه صبر نماید کسی که برادر او را بقتل آورده
و عمت او را بر اکنده نموده باشند و او را از وطن خود رانده باشند حضرت فرمودند انا لله و انا الیه راجعون
حدیث بیست و هشتم در وقتی بود که تیر اکبر از حلق طفل شیرخوار انمعصوم مظلوم وارد کردیده بود چنانچه سید بن طاوس
در کتاب ملهوف روایت نموده که در وقتی که حرمله بن کاهل تیر بر حلق ان طفل شیرخوار زد و کلوی نازک
صنوبرش را دو نیم شکست و انرو عالمیان آن تیر را از حلق الطفل کشید و خون مثل وازه از ان مطلق
جاری شده و ان مظلوم هر دو دست خود را بزیر حلق الطفل کذاشت چون هر از خون شد بجانب اسمان پاشید
و یکقطره از آن خون بر نکشت و بر زمین واقع نکردید و فرمود هون علی ما نزل الله بعیسی الله یعنی
آسان است بر من این بلاها که بر من نازل میشود در وقتی که این قطعه مینکرم که خدا مطلع است بر آن
و هر چه بر من بر آن منع خوشنودی خداوند عالم است بعد از ان بازکشت نظر خود را بزیر حلق الطفل کرفت
تا انکه کف مبارکش پر از خون شد و فرمود با نفس اصبری و احتسبی فیما اصابك یعنی ای نفس من صبر کن بر انچه
واقع شده است از خداوند عالم بعد فرمودند خداوندا تو مطلعی از مصائبی که بر ما وارد نموده اند در دار دنیا و آن را

بیوستن اسکندر ذوالقرنین بحضرت امام رضا علیه السلام
بیوستن اسکندر ذوالقرنین بحضرت امام رضا علیه السلام
حضرت سید الشهداء علیه السلام
با شدن افتاب و خون
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
آسمان و مخاطبت عم
با خداوند

وآن را ذخیرهٔ عاقبت روز قیامت و بروایت ابی مخنف فرمودند خداوندا گواه باش بر این قوم طاغی
که تو را می کشند که احدی از آل رسول خدا را بر روی زمین باقی نگذارند و آن مظلوم غریب بلاحظه فرمود
بآن طفل شیرخوار معصوم که بآن خورده سالی در دامن خود آغشته گردیده و بروایتی که از منتخب نقل شده
است آن سرور عالم آن طفل را حال آن طفل شیرخوار را گرفتند و فرمودند قتل الله قوماً قتلوک یا بنی
و علی الدنیا بعدک العفا بعد از تو خاک بر سر دنیا و زندگانی دنیا میرانصر شیعی شقاوت آب مرا بر لبان
بیفزود خون ز حلقش تا بزانو میرسید میچکاند آنرا سوی آسمان کای خدای این جهان و آن جهان
باش آگه کین گروه بست عهد خود همی کردند با این طفل مهد با رب این طفل و لب تشنه خوشتر
از ناقهٔ صالح مکن کرهم بکردند او را در عقب قوم صالح را فرود آمد عذاب همانکه این عرض را بدرگاه
خداوند متعال نمود زلزله در ارکان عالم افتاد و لرزه ریخت اندر تنها تنک همان لحظه خیمهٔ ملک
که بدشت کربلا نازل شوید تا بقربانگاه جان بازان رسید بنگرید این کودک گهواره را و این گلوی تشنه را
صد پاره را که زخم عاشقان سینک عهد کوی سبقت در ربود این طفل مهد خورده از جوی شهادت
شربت عشق تا مش از اعذب طفلی مهد عشق بالب خشک و درونی پر ز تفت کشته تیر عشق را حلقش
هدف خون او کو تا عرش خدا عرشیان همه عاشقانه بر سرش در ربایند از عدد یک زمان
خون حلق آن شهید شیرخوار خون او را بهیچ نگذارید هان کز هر یکی قطره بروی زمین گردد اربعین و بدارند
استوار در خزانهٔ غیب تا روز شمار یک ز دیدار این امانت را بروز رستخیز
تا که بنمایم بعدل یقتان خویش هم بقصاص ان هلاک عشق کیش تا که بنمایم بحیای قتیل
بهم با سی عیال فرزند خلیل تا که بنمایم بخیر ادبی عاشقان یار خدا کبریا تا که بنمایم شهیدان را تمام
از که آدم الی یوم القیام که کدا دین تک نگهداره چنین بهر هادادند جان نار فی یاری
المظلوم و اعذار ان الطف شیرخواره را بر روی دست گرفته بدرگاه خداوند عالم عرض نمود

خداوندا

خداوندا حکم کن در میان ما و قومیکه ما را طلبیدند که یاری ما نمایند پس ما را بقتل آوردند پس آن مظلوم در آن
حال آوازی از آسمان شنید که یا حسین دعه فان له مرضعا فی الجنة بعزل حسین این طفل را واگذار
بحقیقی که از برای او در جنت مرضعه و موافق روایتی که شیخ طبرسی در احتجاج نقل نموده از زبان آن سلطان
از آسمان خود بیاله شدند و آن طفل شیرخواره را بدامن خود آغشته نمودند و او را دفن فرمودند دستر انیکه
الحضرت ان طفل رضیع را بدامن خود آغشته نمود و دفن فرمودند شش نکته جا نسوز در کتاب تحفه الحسینیه در مجلس
سیدالسادات علی اصغر ابراد نموده ام هر کا کسی خواهد باین وجوه مطلع شود باید رجوع نماید و شیخ طبرسی در کتاب
منتخب علی الطریقه سیدالسادات آن طفل صغیر را باین قسم روایت نموده که در وقتی که ان امام مظلوم بجهانی از قوم
لشکر شقاوت اثر ان بهر نوعا بر آورد که اباهنا و هنده است که بنا و بهره ما را آب فریاد رسی است
که فریاد ما را برسد ایا طف جعفر است که یاری نماید ما را ایا کسی است که از عذاب خدا بترسد و دفع نماید شر
اعدا را از ما ایا کسی است که شربت آبی دهد باین طفل زیرا که طاقت تشنگی ندارد چون علی اکبر این
سخنان را شنید از جا برخاست و در این وقت بیست سال از عمر شریفش گذشته بود بخدمت پدر بزرگوار خود
آمد و عرض کرد یا ابتا اما ترانی انتضل بالماء با شدت العطش ارید ان ازوی لک من الماء چون حضرت
فرمودند امض یا بنی لعل الله فاتک برو خدا مبارک گرداند این عزم تو را پس علی اکبر طرفی بر داشت
و روبجانب فرات آورد چون بآب فرات رسید اسب خود را در میدان شریعه ها فرات راند و ظرف را
پر از آب نموده متوجه پدر بزرگوار خود گردید چون بخدمت الحضرت رسید عرض کرد ای پدر جان این آب
است بیاشامید پدر از آن سراورم را و اگر هزی از آن باقی بماند نمی بیاشامید تا بنده که بخدا سوگند که من بسیار
تشنه ام پس امام بزرگوار از استماع این سخن از جا برخاست و علی اکبر گریست و علی اصغر را در بر خود گرفت و بر دهان
خود نهاد و ظرف آب را برداشت و نزدیک دهان آن طفل برد چون آن طفل معصوم خواست که آب
بیاشامد ناگاه تیر زهرآلودی از لشکر مخالفان آمد بر حلق آن طفل بیگناه نشست و آن طفل معصوم را

قبل از انکه آب بنوشد شهید شود پس انمظلوم غریب گریان شد و طرف آبرا بدور ریخت و دیده خود را بطرف آسمان
کشود و عرض کرد خداوندا تو شاهدی بر قومی که بقتل آورند شبیه ترین خلق را بجد و پدر و رسول تو صلی الله علیه و آله حدیث
بیست و ششم در وقتیکه اهل بیت علیهم السلام وداع نمودند با سیدان شهدا گفتند دگر فیت وداع السرور ما اهل بیت محمد
باین تسلی است که آن حضرت در زمان او دهر بسر آورده اشقیا متعرض اهل حرم شدند و فرمودند نه با سکینه
و با فاطمه و با زینب و با ام کلثوم علیکن منی السلام بعد از ان سکینه و از فاطمه و از زینب و از ام کلثوم و از
همه شما با و سکینه دختر مظلومه المزور که نام اصلش امینه بود و مشهور شده بسکینه و المظلومه و علی اصغر از ارباب
که دختر ابو القیس و از جمله فصحای عرب بودند و حضرت امام حسین تعلق بسیاری بسکینه و ارباب داشتند حتی انکه
در بعضی از مقامات در حق ایشان فرموده اند لعمرك انني لاحب داراً تكون بها سكينة و الرباب
اجبها و ابذل الجل مالي و ليس لعاتب عندي عتاب یعنی بجان تو سوگند که من بسیار دوست میدارم
ایشان را و صرف مینمایم محبت ایشان عمده حال خود را و نیست کسیرا که در این خصوص عتاب نماید مرا بارای سکینه
چون دید که هر مظلومی با هل حرم در مقام وداع است و اراده عزیمت دارد متوجه بجانب ان مظلوم شد
و عرض کرد با ابة اشغلتني اللبوت عن ابيك حال تن بمرگ داده حضرت فرمودند کیف لا یشتغل
من لا ناصر له و لا معین له حکونه تن بمرگ ندهد کسی که یاری ندارد و نه معینی سکینه عرض نمود
یا ابة دعنا اقم حتى نموت عند ابيك حال ما را بگذار تا بمیریم نزد پدر حضرت فرمودند هیهات
هیهات لو ترك القطا لنام یعنی اگر سکینه این خیال و هوای است که نوزده اگر قطا را که نام مرغی است
و اهمله او قات در طلب صید بسیاری در کنار ان مرغ بخوابند و او را صید نمایند اگر انمرغ آواز بکند
و کسی در رسد که فریاد او بر سد هرآینه ان مرغ بجوابد و عرب این کلام را مثل میزنند از برای شخصی
که واقع شده باشد در امر مکروهی بدون اراده و اختیار خود و کویا مقصود المزور از این کلام در جواب
المظلومه این باشد که اگر این گرده اشرار که بدور من احاطه نموده و شمشیرهای خود را بقصد اهلاک من

سرا در برده اند

سرا در برده اند مرا برای میخواهند و سر را بمن نمیگویند هر اینه شما را بدینه برسکرداندم لکن حال چاره
نیست باید اسرار نمایند مرا که از این بیابان بر حوف و خطر بیرون نروم چون خدمات و مهمات این
کمتران از ان امام انام شنیده اند صدای گریه و زاری خواهران را و لداری داده و امر بصبر و شکیبائی
نمودند و در بعضی روایات وارد شده است که چون سکینه خواتون این نوع کلمات سوزناک
از پدر بزرگوار شنید ناله سوزناکی از دل دردناک برکشید و شروع بگریستن نمود چون انمزور گریه و اضطراب
المظلومه را دید او را بسینه خود چسبانید و با دستهای مبارک اشک از چشم او پاک مینمود و میفرمود
بعد عنك یا سکینة فاعلمي منك البكاء اذا احتملتني دهماء بعد از اتمام دهائی بغیر از سکینه زود باشد که زمان گریه تو برسد
و گریه بسیار کنی در وقتیکه مرگ دور نما بوسرا از تو لا غرو فی قلبی بدمعها محشة مادام موالج فی حشاها
بغیر از سکینه میورزان دل مرا با بای اشکهای ریزان چشم خود که از دو چشم تو جاری میشود مادامیکه
روح در بدن من باقی است فاذا قتلت فانت اولی بالاذی نائحة باعثرة القینوانی چون مرا
بکشند تو سزاوارتری بگریستن بر من از همه زنان و در بعضی از روایات وارد شده که المزور مظلومان
روبجانب لشکر خود نمود و فرمود یا اختاه ایتني بثوب لا یرغب فیه لعدو من القوم اجعله
تحت ثیابي لئلا اجرد منه بعد قتلي یعنی بکبوب لا میرغب فیه لعدو من القوم اجعله
تحت ثیابي لئلا اجرد منه بعد قتلي یعنی الجواهر یکه نه رغبت نماید
احدی در اخذ جامه من ان جامه را در زیر لباس خود بپوشم تا انکه ان جامه را بعد از کشتن از بدنم بیرون
نه نمایند و بدنم برهنه و بی ستر نماند و موافق روایت مناقب فرمودند فانی مقتول و مسلوب
مدرس من کشته میشوم و برهنه میشوم چون این کلمات بگوش سوز ان از ان غریب رسید صدای گریه و فریاد
بلند شد سروات و غیر المزور بانبی فرمودند مهلا عمانی البکاء اما تکفی آرام گیرید و بگریه
منمائید که گریه بسیار در پیش روی خود دارید ایشعثا حکونه اهل بیت المظلوم در این حال آرام و قرار

داشته باشند و حال انکه اهل کشتی بسفر میروند زنان و دختران در اندرون حرم او در وقت رفتن بسفر بدور او جمع میشوند
و از برای او لباس مهیا مینمایند که در آن سفر بکار آید و با وجود این که میدانند که آن مسافر باز بزودی
بنزد آنان خواهد آمد باز بعد از یک هفته که آن مسافر بسفر میرود بی اختیار ناله و فغان و گریان میشوند
این دلیل واضح است بر اینکه زنان و دختران خواهران المظلوم غریب اگر چه نمیدانستند که احوال ایشان در زمانی که المظلوم
غریب بجانب کعبه آرزو بطن خود و فرزند این جامه را خواهد پوشید اما چون میدانستند که بعد از سه روز او را بجای دیگر نخواهند
دید در آن حال موافق روایت منقول از شیخ زیر جامه که چگونه بود همان ساعت صورت تمام بخود بنزد المرزا در آوردند
المظلوم فرمود این جامه بمانند پوشم زیرا که این لباس اهل زینت است لهذا آن لباس را در آوردند که او سبع از آن
و دیگر از زیر جامه بود المرزا آنرا قبول فرمود و آن جامه را پاره پاره نمود و اطراف آنرا دریده و در زیر جامه دیگر خود
پوشیده و زیر جامه جدید که آن است را نیز پاره پاره نمود که مبادا از بدن تعمد شش بیرون نمانند آه آه این مصیبت
المرزا در وقتیکه المظلوم غریب آن جامه را می پوشید و اطراف آنرا پاره پاره مینمود چه حال داشته و عظیم تر
از این مصیبت این بود که وقتی آن سرخطان را و سر آن داغ دار را وارد قصر نمودند چشم آن بر آن جامه
منور افتاد که آن بدن انور را عریان و برهنه و از زخم تیر و خنجر و شمشیر چاک چاک نموده اند و بر روی خاکها
افکنده بودند و اطراف کعب را احاطه نموده بود از بدن انور اعضاء خاک و خون
همرون آوردند آه آه این مصیبت المظلوم چگونه تصور میشود و این مطلب را که از پوشیدن آن جامه مقصود المرزا
حاصل نگردید بارها بعد از وداع زنان و خواهران و دختران المرزا مظلوم که شهادت بر میدان جنگ
واقع شد میدان نمود و موافق روایتی که در قصه الحسینیه نقل نموده ام محدثات عرم فخرم ان اعم اکم از کعب
اورده شده و اهل حوزه با بیت و بای ترکیب ان اعم المظلوم غریب افتاده نه و ناله و شیون از لشکر و نیز
فغان و زاری از آن هیکل نازنین بلند شد که آن مظلوم حیران شده و شاخی گریست و فرمود ای گروه بیگانه
شما را خدا مستعان باد و کفیل مصیبت در مهمانی شما حسین بن علی بود و حتی بود که المظلوم لشکر شقاوت اثر را

موعظه

موعظه فرمودند چون دیدند که کسی حتی در آن لشکر بی دلان تاثیر نمیکند سوی خیمه حرم محترمه میروند در حالیکه اشک
از دیده ها بسیار جاری بود و کیفیت آن واقعه جگر سوز را بیان نمودند که چون المرزا در میدان مبارزه افتاده و نظر بضعف
لشکر شقاوت اثر انداخته بجهت انتقام قصد روانی که در قصه الحسینیه نقل نموده ام فرمودند القوم متربصون
از قضا بیکه سیراند و زنده میانه و شب با بروزی آورد و روز را بشب نیاورد اگر خیمه اقرار دارید در بر کسانی که قصد
مضرت با عشق دارید و لشکر روز قیامت ستم میکنید و حداد و ظلم بر من روا دارید اقرار نمیکنید شما
مکرر فرمودند حسین من و تمام حسینیان شنیده اید که فرزند حسن حسین اند با این حوایج این همه بیحیا شده
اخر نمی فرزند فاطمه را اذیت نماید مرا اذیت نموده است ایا هرگاه عارم فاطمه زهرا را با این حالت به بیند غیرت
و برش این حال نخواهد رسید اخر این عمامه رسول خدا است که بر سر من است و این زره آنچه است که در بر من است
و این شمشیر ذی فقار است که در دست من است و این سپر حمزه سید الشهداء است که بر کتف من است بیشتر
از اینکه فردای قیامت جده ام عارم پیش حضرت کبریا شکایت نماید و حواتی از برادران و برادر زاده گان
و فرزندان و جنابان و یاوران مرا کشیده و حال اراده کشتن من دارید اگر از برای ملاکت است سر راه بر من
بگیرید و بگذارید دیگر عیال و اطفال خود را برداریم و برویم بجزیره یا ترکستان و این زنان و طفلان بیگناه را
که از سر بیسر شما بیدار از ذات عجم اند بگذارید که هیکل ان کتاب است سپس از لشکر ان المرزا در فغان و ناله
از لشکر ابن سعد برآمد بحدیکه نزدیک بود که لشکر از جای خود بجنبد و رانند که در آن وقت جمعی از اشقیای
لشکر مثل سر شقاوت اثر در شب ابی ربیع فریاد برآوردند که ای پسر ابو تراب قصه را کوتاه کن و بیا
تا تو را بجزا برسانیم زیاد حرف نزن و بیا بیعت کن تا از این مهلکه هلاکی یابی و الا بر این حال خواهید بود
تا از تشنگی هلاک شوی حضرت فرمودند مهمات بیجهات که بمن یا با حتی بیعت نمایم و نعم ما قال

نظم

و ذکفتا بیعت نمایم حجت قصد این قوم ناحق را ○ سپر بگذر دعوت میکنند امانی مطلق را ○ مسیحی را هی خواهند
کز افلاک پستی کند ○ خصیر را هی کو بعید قصد تسبیح پرستی کند ○ کی موسی تواند الجا بردن بهامونی ○ کی رود بی متیاز

از آن سوی رود سلیمانی و از حضرت ستار این منقول است که چند بار گوارم بعد از فراغ از رخصه و اجتماع
جواب آن همان که دست از تو برنمی دارم تا باب نشنه تو تا بکشم المظلوم حیران بسوی خیمه ها رفت و اشک
از دیده های حق بینش فرو ریخت چون بدر خیمه رسید زینب خاتون با نهایت و اضطراب دامن بر زمین کشان
از خیمه بیرون دوید زیرا که المظلوم شنیده بود حضرت را جواب را که آن نازک تا بحد نکشته بود عرض
نمود برادر جان فدای غریبی و مظلومیت تو هم هذا کلام من القی بالموت از برادر این کلام کی است
که یقین بقتل خود نموده باشد الحضرت فرمودند یا اخی الجواهر کیف لا یوقن بالموت من لا معین له و لا ناصر
هم کو نه یقین نکشته شدن نه نماید کسی که یاوری و دادرسی ندارد پس که به در کلوی بدر کرده زد و کریسته چون
زینب خاتون گریه برادر مظلوم خود را دید فرمود والله برادرم حسین هزار برگ خود را میدهم و افتداء اعلیٰ
و اغلیٰ و احسنٰ و اجمیٰ پس انقدره اخبار رموانق رواق کار الله نوار بار دیگر متوجه جانب آن
اشرار شد حدیث تشنگی طفل شیرخوار و قتی بود که المرور از میدان الشقیا با جسم خاک خاک برگشت و دختر که سالها
داشت آن طفل از غایت عطش بجانبی انکه المرور آب آورده است طفل آنی از المرور نمی نهاد و در لحظه اخیره
روانی نقل نمام که در نقطه که المرور را این بیتها و داع نموده روانه میدان شدند و دختر که سالها داشت
ان طفل از غایت عطش نا بمرور عرض کرد یا ابتاه العطش العطش الحضرت فرمودند ای دختر که
من صبر کن تا بروم بجهت تو آب بیاورم و الحضرت روانه میدان قتال شد و در آنزمان که از سر دعه
مرات باب نشنه و حقیر خشکیده و بدن بخروج نصیب و قت افتون که لشکر نجف خاک انگیخته بیرون آمدند بسمت
خیمها روان شد در آنزمان اندختر که صغیره سه سال از اندن بدر منقطع گردید پس الطفل با استقبال
بدر مظلوم خود شتافت و عرض کرد ای بدر جان تا بحد تی آب آورده آن مظلوم لب تشنه
از شنیدن سخن ان طفل صغیره اشک از دیده مبارک المرور اجاری شد و زار زار گریست و بران
طفل گریست و فرمود الداعی علی تلف نفسه بین الفرزند لجز اسو گند که بر من دشوار و گران است
که تو را

که اطراف آن مظلوم عطش آن فراگرفته بودند وچون صید دست و پا بسته که صیادان او را احاطه نمایند هریک بقصد کشتن
المظلوم شهید بر او کمین گشوده بودند آه آه در آن حال التفات الخطاب بالطفل صغیر از اولاد وجود سعید الله
نام انس گرفته بودان بزرگوار او را بیوسید و بوسیدن المظلوم منک و بسی آن طفل مفهوم و خوشنودی قلب الشهید مظلوم
بود که ناگاه سهمناک طایفه بنی اسد قدم بی رحم پیش نهاده وان طفل صغیر را از کنار المظلوم عرب و گرفته شهید
آه آه الشیعتها ملتفت شوید وخوب بدیده بصیرت ملاحظه نمائید که هیچگاه شخصی در حال احتضار با بسته
قبل از ممات طفلان این زمان که اقربا وخویشان و دوستان و اشنایان و دوختران و زنان و کودکان او
او همه گرداگرد او جمع شوند که در آن نفس آخرین ایشان را به بینند و بسی القلب تحیت حاصل شود آه آه ایوای
از دل واعذار و قلب قطار المظلوم در آن شدائد و محن تلب مصائب خود را بان طفل خورسند داشته که اغلب
هرچه از فضائل شرح نوشته و آن طفل صغیر را از کنار آن مظلوم خروج کشیده و در مقابل افسر آوارگو سنقدوار
سر ببرید چون آن امام مظلوم حال آن طفل صغیر را بدین منوال دید یکم بر یکم افزود دست مصائب خود را از راز
نمود وچون حلقوم آن طفل را گرفت واز تلب بدرد نالید و آن خون را بجانب اسمان پاشید و بدان
هرچه از دل و جگر بود بیرون ریخت و بر روی خاک نیامد آورد وعرض کرد بارب ان یکن حبست عنا الغیث من السماء فاجعله
لنا حیرا فانتقم من الظالمین بفرار بر دل این اگر حال نصرت از بران منیفر ستر از اسمان بگیر دان
این مصیبت باخیر واجر از بران و انتقام بکش از بران از قوم ظالمین الا لعنة الله علی القوم الظالمین
حلالین بحبت قضیت از مصائب آن مظلوم شهید وقتی بود که شمر مرحوم بقصد سهوت آن برگزیده
رب العزة اقدام نمود وچون نظر انور بر آن ملعون افتاد وخندیدند جانی عالمیان را تا بحبر گریانیدند
آه آه الشیعتها مصائب الی در اکرهم انش بقلب اسمان و موالیان شی الملک لکن جمیع آن
مصائب بی نکیت وان خنده درست و بگیر هرگاه بنظر درست تا فکر و تفکر نمائید می یابید
که از این خنده بهتر تلب موالیان شی که و فی تلوب من والاه قبره است میسوزد و شراره

آه نه آیا ان اکرون مصیبت بسکبر زیرا که از این خنده بر عاریان حقیقی معلوم میشود که انفزور دیگر از زنان نامحرم
و قریبا سلامات رحمان با سهمناک بر در دل خود کرده نظر بمضون و فرحة عند ملاقات سایه فرح و سرور از سیمای
امرخود بر آن مظلوم روی نموده و فی الحقیقه بر خنید و کیفیت این واقعه بکبر کوز بطریق احوال اینست که در وقتی
که المظلوم خروج بر دل خانهای کرم گرید در بیابان دشت نینوا با تن و جامک و بدن اغشته بخون و خاک مزین
روایت ابی مخنف در مدت سه ساعت افتاده بودند وچون ماهی نیم بسمل در میان خون میغلطیدند وخون
از عارض چهار تیر و نیزه و شمشیر جاری آه آه موافق روایت مشهور از بجا راله لوا ر بدن المظلوم داغدار مورچهار
هزار زخم تیر و کمند و شمشیر و نیزه و خنجر بود وچون صید دست و پا زده بسته که صیادان اطراف او احاطه نمایند
لشکر شقاوت اثر بر اطراف المزور احاطه نموده بودند آه آه چون شمر لعین هم چهار کفر گشت قطیفه حسین را هم
نقطه توحید در میان افتاده بعضی گفتند از اولاد آدم اول کیست که ریخ خویش و مقبول ارمغان افتاده
جواب دادکه اول حسین بود چسین که اهدان سیده های ناکهان افتاده در اوقات که المظلوم قرین رنج و تعب
سر مقدس خود را از غایت ضعف و درد و الم و تعب بر روی خاک نهاده بود موافق روایت منقول از منتخب
چهل نفر سوار از آن گروه اشرار بقصد قتل آن سرور ابرار مبادرت نمودند و بر سر انعزب مظلوم هجوم
آوردند و هریک از آن ستمکاران قصد این داشتند که سر مقدس المزور جدا بدین را از بدن
جدا نمایند و عمر سعد عذار هردم نادر میداد که تعجیل کنید تعجیل کنید در کشتن حسین مظلوم در اوقات عمری قطع
که ملعون بود معدن فساد و لجاج و در لطیفه روایتی نقل نموده ام که ان ملعون نامه بکنبان سرور
روانه نموده بود و در ان نامه نوشته بود که تا حسین را با عزا و زنهای حاضر نسوزانده اند و در خندان برگ
برادر وده و میوه ای رسیده اگر باین سمت توقف بنماید و بدیدن سکنه الحجیت تهدید و الا که اگ باین
ملعون وازل ابد نظر بمضون نامه خود رعایت نمان دارد و دود در اوقات از مرکز خاکی فرود آمده و قدم
هرات در میدان با دیه نمان مجلی که بنزد یک ان ستمکاره جلیلین رسیده حضرت نظاهی بکنبان نمودند چون نظر

شهادت حضرت علی اکبر
حضرت امام حسین
بودن الشمر لعین ملاقات
شب عاشورا کنبان سرور
نظاهی کنبان
اعدام عمر سعد بجاج
تقصیل قتل افسر و
نمان در میان سرور
لعین الشمر

خبر دادن جبرئیل حضرت امام حسین را بحضرت آدم

اشتر رعام کون ف دانکنده ایشعبان این مطلب از بس خوف نکنم بلکه نواظم آمده از ان حدیثی که در اکثر کتب معتبره مروی است که جبرئیل فرود آمد بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله السلام و بعضی از این حدیث روایت فقال جبرئیل و لذلک هذا نصاب بمحنة تصعر عندها المصایب فقال یا اخی دعانی فقال یقتل عطشانا غریبا وحیدا فریدا لیس له ناصر ولا معین و کو تربه یا آدم وهو یقول واعطشاه واقلة ناصراه حتی تجوز العطش بینه وبین السماء کالدخان مؤلف کوید احتمال دارد که امروز انقدر واعطشاه و واقلة ناصراه بفرماید که عطش حاصل شود در سماء امروز و اسمان مثل انکه دود حاصل میشود و چیزی در عقب ان معلوم نمیشود وبنابراین کلام معنی نظم سیدهد زیرا حالت عطش بنیاید با مرادی با رشد که از غایت عطش امروز بمرتبه رسید که قوا و اعضای امروز بی حس میشود و نور چشم امروز چنان کم میشود که چیزی را نمی بیند همانطور بسبب حاصل شدن دود چیزی معلوم نمیشود آه اه جان عالم عالمیان فدای حنکر خشکیده و دل سوخته و لبهای پژمرده آن مظلوم تشنه کام شود وجای آن دارد که ان مظلوم تشنه لب بفرماید جودی مرا رات بمعنی ای کوهستان سنگلخ دل اکفر زاده ترحم مرا جواب بدهد شکافید سرم را و من نمی کردم که مرا هی طبیعی از زره قوا بدهد سرم بروی تراب و نکردم اکه مرا ه مکان تراب بفرزند بوتراب بدهد اکر مجم از اثر افتاب حاصل سوخت نکردم الله کی جانم را از افتاب بدهد ولی در بین دم اخر تشنکی مردم مرا برای خدا یکه جرعه آب بدهد آه آه قربان جکر کباب و تنک برازانقلابت شوم ای مظلوم تشنه کام اسبعه این همان لب و دهانی است که بفرخدا مکرر میبوسید ومشربه جان میکنید ارزوای کاشکی بمیرم از این الم واذیت بران مظلوم واعذار خشک و لب تشنه فطار وارد نفرسخند وان مظلوم واعذار و لب تشنه فطار را دیکر ارزیت نمی نمودند وان حال که المظلوم نظره الی ازان کرده اسرار طلب نمود در الحال موافق روایت منقول بجارالله انوار شعشعه مرحمت ببالای ان بزرکوار رسید آه آه المقتول بوجن اب بای طفل خود را بلند نمود وان مظلومه جور وجفا دیده شهید راه خدا را بکلد طفل خود چنان محدم مرزد که از شدت صدمه غرب لکدان عذار

ان معدن حلم ورق بر بشت در افتاد و المغلوب باین اکتفا نه نمود و کفت باین ای بر اب الست قرعم ان اماک علی حوض النبی یسقی من احبته فاصبر حتی تاخذ الماء من یدیه فیزار سر ای تراب ایا منتی تو که طمان نهانی که بدر تو سقای حوض کوثر است واب بدهد بدستان خود پس هرکه تاب از دست بدر تو نوشی و موافق روایت منقول از ابی مخنف ان مظلوم ازل و ابد و جواب بحضرت کفت صبهات صبهات لهذا بوکنند که کوا ای حسینه کیفکره از اب یا الحسرتا کرک را از ری غصه بعد از غصه حضرت را لوف چون نظر بصورت طفل ان شقی انکنده دهند کودک را فرق دا بق و پس صورت او شبه بصورت جوک است پس فرمودند صدق جدی رسول الله فما تال یعنی راست فرمود جدم رسول الله در انچه فرمودها ان شقی کفتار حسین بوده کفت است الحضرت فرمود که خدم بدهد مرتبه ما علی یقتل ولدک هذا رجل ابغض اهل الارض الی الله الخلق با الکلاب فی الحنا زیر بوار علی تعدی در آورد فرزند او حسین را مردی که ابغض بنا خوشی برس و شبه تر بی خلق باشد بسکان دخوکان حوض ان والله ازای شقی این کلمه را از ان مظلوم تشنه لب بشنید اه اه نا بره غضبش مشتعل کردید و در روایت منقول از تبر تاب بسیر طش خود را کشید و کفت حالی که حدیث تو را فهمیده است و این مطلب بس مرا تابه تو را میکنم به بدترین کشتها آه آه سر ان ملک دستان در ازمان که وقت صلوة جمعه بود بر سینه ان مظلوم عالمیان نشست و دست بدره خود را دراز نمود و می سن شریف الحضرت را کرفت و قصد نحر که حر مظلوم را از بدن جدا نماید که در الوقت ان امام مظلوم موافق روایت عوام العوم خنده نه نعوذ بالله الحسین فقال لا تقتلنی ولا تعلم من انا فقال اللعین اعرفک حق المعرفة انک فاطمة الزهراء وحدیجة الکبری والوف علی المرتضی وخصمک العتی الاعلی اقتلک ولا ابالی پس امیر در از نعره ان امیر خنده بدند و فرمودند ایا مرا میکشی و نمیدانی که من کستم المقتول در جواب امیر در کفت که میشناسم تو را با نفس که باید بشناسم حاضر تو ظهر از اهر و حدیث محمد مصطفی و مدیریت علی مرتضی است و طفل خود تو را خداوند علی اعلی بنا بید بلکه تو را میکشم و بان نرام اه اه ایشعبان جان اه عالمیان نعوذ بالله مقدس ان شهید راه خدا و فرمان خدا و فرمان خدا ان خروج دست بنیاکرد

تسبیحات بمعنی انحضرت در وقت شهادت

مؤلف گوید که شاید سبب خندیدن ان سه در ان حال از سه جهت باشد اول انکه چون السرور از زوال حال این مقام بودند که جان خود را در راه رضا و اصابت رای حق بزرگوار فدا سازند تا انکه در روز عاشورا با انکه این همه بلا و محن از شکنجه کردن فرزند و عیال و تسلیم امر آله خود دیگر از السرور تظلم و شکوت نرود و تمام و کشف حال کلام تحمل ان ائمه الهدی شده چنانچه از روایتی که در این نسخه سر بصه در طوفان ذکر خواهیم نمود معلوم شد که هر یک در امر خود قرن و الم و شدایه و اسقام بران کرده که ملک علام مشرف و ارد و همیشه رنگ صبر و رضا بر رخسار شکیبایی و تحمل بهجت و سرور رشان افزون تر میکرده و لکن السرور اختیار چون بیم ان داشته که شاید چنانچه خداوند جلیل جلت حضرت ابراهیم فدا فرستاد و در رضی قربانی قرار داد خداوند جلیل بسبب تضرع و ابتهال ملائکه و جبرئیل فدا ارسال فرماید و السرور در رنج گردد بعد از این بعض نقطها باز مانده چون ان سرور اهتمال این مرحله را میدانند مضطرب گردید ذا سماعیل از یکطرف بر گردم ۞ زقربانی مقدم گر صد فدا قربانی راه خدا کردم ۞ گویا در مقام تعجب زبان حال ان مترنم بدین مقال بوده ۞ شد عید قربان حالی من برخیز کن قربانم ۞ هر گرد سر کویت ان مژگان من دامانم ۞ تا زمانی که سر مرا در سینه ان برگزیده رب العالمین دانست و عزم ان مرحوم دانست بقا بران سرور خاتمیت معلوم شد و بخاطرش رسید که چه بزرگوارش در وقت وداع روحه مطهرش بدو فرموده بودند یا حسین ان الله قد شاء ان یراک مقتولا در مقام تسلیم و رضا برآمد و زبان حال بذکر این مقال گویا بودند حافظ کرشمه باد از کوی ان ماه کرهادیم الحکم الله ۞ و چون علامت تامه حضور را موافق فرمایش السرور در ان اثبات نمود بعضی بوصول مقام شهادت و رسیدن بان مسلمات خود از شوق و شعف خندیدند و خود را قربانی راه خداوند مستعد دانسته گویا بزبان بحال میفرمودند مصرع ای صبا ازمن بیاسماعیل قربانی بگو ۞ زنده بر گشتن زکوی دوست شرط عشق نیست ۞ عشق بازی در جهان کار دلست ۞ جز قبول عشق حق عار نیست ۞ بلی حال عاشق کدورت از مقام رضا ندارد و باید براه نمائی عشق طی مراحل نموده تا بحد حقیقت برسد و فانی رسد که کل عزیز فی جنب عظمته ذلیل و کل سلطان فی مقابل سلطنته قلیل ای والله

ره روان را عشق حق باشد دلیل ۞ موج اشک اندر رکابش کردم سیل ۞ موج اشکم را کسا آرد ز شعار ۞ انکه کشتی رانده در خون شنا کرد ۞ و بنا بر مضمون عشقت عشقه و من عشقه قتلته و من قتلته فانا دیته زبان حال بمضمون این مقال سبز و رنده هادی هر کس بجوید تو یار عزیز انشاء شود ۞ چون من ذبح کنم گوی و فا شود ۞ زخم تیغش بر هم نگیرد شود ۞ در رویش بنهاد کی کشتن روا شود ۞ مجهب دوم هر گاه شخصی در مقام محبت مجوبی صادق و صافی باشد باید کاملا بیت یدیه للغسال باشد راضی بر فنای محبوب و تسلیم امر آن باشد و بنا بر مضمون من طلب علیلا یحب کان جمیع مراده و هواه ما قصده رضاء محبوبه قهر محبوب را عین لطف داند و الطاف او را از قهر ضد ندانند و زبان بذکر این مقال گشاید مولوی عاشقم بر قهر و بر لطفش بحد ۞ او بحکم من عاشق و این هر دو ضد ۞ سر هر گاه از محبوب صدمه بابدی بر او وارد آید از ورود الا بحسب سرور حنانیکه از الطاف او محبوب سکینه و مسکور میشود و بنا بر مضمون اخبار حسنه که عالم ربانی و محدث وافی شیخ حر عاملی در باب قضاء بالقضا از وسائل نقل فرموده اند که از انجمله حدیثی که محمد بن سنان از حضرت صادق روایت نموده که قال قلت له بابی شیئی علم المومن قال بالتسلیم قلت و الرضاء بما یرید علیه من سروره او سخطه و صدمته و بکره که نیز از السرور روایت نموده که قال عجبت للمومن المسلم لا یقضی الله عز و جل له قضاء الا کان خیرا له ان قرض بالمقاریض کان خیرا له و ان ملک مشارق الارض و مغاربها کان خیرا له و حدیث دیگر که لیث مرادی نیز از السرور روایت نموده که فرمودند اعلم الناس بالله ارضاهم بقضاء الله عز و جل و غرض این اخبار از اخباری حسنه که در این مضمون مشارکت دارند باید در مقام رضا و تسلیم زبان بذکر این مقال گشاید مصرع بلائی کز حبیب آید هزارش مرحبا گویم ۞ و در ورود آن بلا باید مسرور و مشعوف باشند و از این جهت که بعضی از محبین محارم هر گاه از محبوب مجوبانه ناسزا شنوند و صدمتی حاصل نمایند و هر گاه صدمه به پنبه سکینه و منبسط گردند و هر گاه تازیانه زهری از دست محبوب بگیرند بجای آب خوشگوار نوشند و گویند مصرع زهر از قبل تو نوشی دارو است ۞ نه انکه بصدمه هر فنی از میدان محبت بیرون نهاده نزد که عبد آبق

رضا بقضا و تسلیم امر آله

تمثیل احوال محبان مجانین

زیرا که مولای مشق از اول سر کرد و خوشه نیفشاند تا کرد در هر که پیروی نبود سطل نمی
و بیهوده الوان بحر الموشی بیفزاید لو اد خلتنی نارک لعرا قل انها نار و اقول انها
جنتی لان جنتی رضائک فانیما اولذی اعرفه ان رضائک فیه و هو اعظم من نارک
و سخطک اطیب من جنتک و نعم ما قیل مولای هر کجا تو باشی من خوشنودم کربلا در قعر
دوزخ نزدم ۰ هر کجا پیشه شاه باشد طوب ۰ هست صحرا گر بود سنبل خیاط ۰ همچنین سخن او اول و اواخر حضرت
امام محمد باقر علیه السلام و حکایتی که بهبهانی جابر ابن عبد الله انصاری ترتیب فرمانند و از احوال او مستفسر شدند گفت جانم
فدای آن کسی که در ایام پیری جوانی رضای مرا میخواهد و بیماری را بر تندرستی و مردن را بر زندگانی رضای مرا میخواهد در الزود در جواب
فرمودند که من چنانم که هر گاه خداوند مرا جوانی نماید جوانی را دوست میدارم و هر گاه پیری نماید پیری را دوست دارم
و هر گاه مرا مریض نماید مرض را دوست دارم و هر گاه شفا عطا فرماید شفا را دوست دارم و هر گاه جوانمرگی
فرماید جوانمرگی را دوست دارم و هر گاه بمیراند مردن را دوست دارم و نعم ما قیل یکی در جوئی در جان نسپندد ۰ یکی وصل
یکی هجران نپسندد ۰ منی از دره فراق و وصل جانان ۰ نپسندم الحق را جانان نپسندد ۰ بزبان می گوید یکی را در ایجاد
و از جواب زدند هیچ گفتی نگفت گفتم چرا فرماید گفتی چونکه معلوم تو حاضر بود و دانا میگوید خواستم گفتی بگویم گفتم
اگر معلوم حقیقی نا پسندیدی هرگز از دست این گفتی نگرفتی و نعم ما قال الرومی
قوم دیگر میگذشتند زوالیه ۰ که دهانش بسته بایستد از دعا ۰ هر چه آهنین آب ۰ خوشی بود ۰ آب حیوان
کردار آتشی بود ۰ زهر در حلقوم آن سگ بود ۰ سنگ اندر راه آن کو هر بود ۰ کفر باید نزد دان
کردن دعا ۰ کی آید از عاکم بگردان این قضا ۰ سید نعمت الله در کتاب انوار حطایی نقل میفرماید که حضرت
امانت که لحفی میگوید که در عنفوان شباب قصد ملاقات عیاذان نمودم ناگاه گذارم بجبانی لحفی افتاد
که کور بود و بنا خوشی همام مستبد بود کردیه و بروز زیان مهوسی افتاده بود و مورچه چندی بر او
جسیده بود و گوشت بدن او را میخوردند لحفی میگوید دلم بر احوال او سوخت نشستم و سر او را

حکایت جابر ابن عبد الله

حکایت الشخص الذی کره
که بهوس افتاده بود
و مورچه بجانش افتاده
گوشت بدن او را
میخوردند

الشخص میگوید دلم بر احوال او سوخت نشستم و سر او را از روی زانو برداشتم و در رخسار او نظر کردم و در احوال
او با خود تفکر میکردم چون الشخص گوید رجوع آمد گفت من هذا الفضولی الذی جعل نفسه بینی و بین
مولای بعز گفت کیستی تو که حایل شده میان من و بر در گاه عزم مرا از حال خود نمیگذاری
قسم بحق خداوند که هر گاه مرا خداوند پاره پاره نماید هیچ زیادتی محبتی در گوشت و موی از زبان من
حاصل نمیشود فظهر هر بلا که از سمای آید راحت است ۰ ان بلا را در دلم حد نهایت است ۰ نام و ترسم که آن
بار کند ۰ و ز مروت جور را کمتر کند ۰ ای بلاهای تو آرام دلم ۰ حاصل از درد تو سرشار دلم ۰ و ان
مطورات که لحفی بدن گوشت آل بر می سبید شده بود چون مرض بر او شدید شد فرزندان او بر او
وارد شدند و در مقام دلجوئی او بر آمدند و گفتند ای پدر ما بخوانهای که اجیر تو برسد و بیماری ترا نقد
در الزحمت بتوان و از این مهلکه دارین گفت این ارزندان مرا فرزندان او گفتند چه ارزو داری گفت اراده
ندارم اراده با آقا و مولایم میباشد و امر مبید است که الخ در حق عبد خود اراده نماید را ضیم و الخ او تا
بتواند چنانچه بگرم خواند دعا گوئم ۰ و رم راند ثنا گوئم ۰ نیتر سم بر سد گزیم ۰ کرم ز بیاستم زیبا
شخصی را الام و جراحات بسیاری بدنش رسیده بود از بس الشخص از این الام و جراحات خال
انیب ط و شکنج حاصل شده بود از احوال او تعجب نمودند باو گفتند الام و جراحات بگرو تو
مؤثر نیست گفت اذیت بودن اینها از غایت راحت بر طرف کرده است الام ان را نهائی رنج و
راحت دان هر نکته مطلب نیک ۰ کرد گفته تو طلبای چشم گریک ۰ باری هر گاه رعیت ناقص در مقام رضا و
تسلیم در نزد فرزندی الام و شدائد باین نوع شگفته و مبسوط بوده باشند و پس معلوم است که انبساط و فرح
السرور خافقین و مصداق حسین منی و انا من حسین هر گونه خواهد بود و در مقام رضا و تسلیم چگونه راغب
و طالب بودند هر چند بیانی فوضه است ناظم احوال الحضرت را در وقوف مسهلات شعف تهی دستی
از زر و اسباب حسن ۰ از حسین بن علی گان مبین ۰ در زمانی گر بلا چون بند شهید ۰ در میان خاک و
خون غوطه زنان مبتلا ۰ آمد ارشاد ۰ معوذان ندا ۰ کاه راه است کوه جان مذا ۰ از زوایت هفت یک بیمار

احوال الشخص در وقت
مجاهدت

تا نهم ای آرزوی بر کنار حکف نخواهم زد و مضطرب و حال تا طاب بی نهم ابزار حان نمکه در روانی دارد بنده که از نا
سنده عرض کردند را نهم صد هزار مرتبه در راه رضای محبت زنده کردم باز سنده شوم و در راه بهم الدر ان
نقر شده که آن سنده عشق ان در مقام شنه رضای حق تعالی و مقدس حان سپر بود و ترکت الخلق طرا فی
هواکا و اثبت العیال لکی ارکا بعز ما لوی ترک نمودم در محبت تو و دل از غیر تو کندم در هوای تو دیم
غوم الطفال را لمحبت رسیدن و صبر تو فلو قطعتنی فی الحب ارباکا لا حق العهود الی سواکا بعز اکر در راه
محبت تو مرا صد هزار بند زنند و بدنم در راه هوای تو پاره پاره شود که رم از وفای تو تا رخ نکردانم دیده کری
صبر نماید بزرکواری که حال سر الفتش در کلمه بار عشق نوازک و معاملت حبانی و موثق در اختیار مراتب رضا و تسلیم
این بنا بلند پس حکونه در فروزنی ریخ دعنا و از بنا دخت و بلا سکسته نشود بلکه انکا ما سکسته تر و از
ورود هر وارد الم مسرور تر و در نه تا زمانی که شهر را با فجر برآنی و حاس انور خود را بدست ان سحی غرانی
دیده بهتم نمودند فدای بقیت شوم ای مولا که حان حبانیان را کتاب نمودن دوم مجبان قاری
از غایت کمال ارباب را برتبه میرسد که کل آثار حبیب را محبوب و جمیع صفات و افعال را او را محبوب و مطلوب
و مرغوب دانند هر چند شهر ان صفات و آثار در نزد غیر مستحسن باشد نازنینان جمله نازنینان میدانند
نظر پاک آن حبان میبینند حکایت لیلی و مجنون مشهور در السنه و افواه مذکور است نظم اکر بر دیده
مجنون نشستی بغیر از خوبی لیلی نه بینی و این مرحله بر عرفا مستور نیست که مراتب محبت از حبان با
محبوبین در حابت زیاد دارد تا انجا که با الاخره بر تبه جنون میرسند پس عرفا محبت در حبان مجازی
باین نوع تاثر نمایند پس حکونه خواهد بود احوال اولیا الله نظم عشق لیلی قیس را مجنون کند عشق لیلی
افزنی پس چون کند ار رار عاشقان نسید افزنی دستا حان فنوحات حداوند حبان افزای
در وصول مرتبه رحمت حداوند رحیم حبان و اله و بی اختیار زند که از الکول و شرب و نوم و یقظه و لباس
و منزل و حالت و مصاف بکذرند و مستغرق مودت و محبت ذات اقدس احدیت کبیا باشند
که رشید بیان شوق در عرفا حضور اقدس زبان مناجات کشاید چنانچه در کتاب صحیح

الشریعه از مزح مذهب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که انه ورد فی فرمودند المشتاق لا یشتهی
طعاما و لا یتلذذ شرابا و لا یستطیب رقادا و لا یانس جمیما و لا یاوی واسا و لا یسکن
عمرانا و لا یلبس لباسا و لا یقر قرارا و یعبد الله لیلا و نهارا ساجیا باکیا بان یصل الی ما اشتاق
الیه و هیا جیه بلسان شوقه معبرا عما فی سریره و نعم ما قیل عاشقان را با سر بسان چه کار
بازن و فرزند حاسان چه کار مذهب عاشق زنده بها جداست عاشقان را مذهب عشق است و نعم
ما قال الکرمانی عشق اول زد قدم بر اعتبار عشق اسرار نهان کرد اشکار عشق آدم را بیرون کرد از بهشت
و از ازل بر آدمی شه سر نوشت نوح را که عشق طوفانی کند کرد طوفانی که تا فانی کند اتش نمرود یا افروخت
عشق هم خلیل الله را میسوخت عشق کرد ذبیح الله بقربانکاه ازاد کاه یوسف در درون چاه داد کاه
عیسی را بر بر اسمان کاه الدحان از خرمن عشق الدحان کاه بس قضا اورا ره بها داد کاه الدحان مصطفی بر باد داد
در دهان هنر او شکست فرق فرقدسای حیدر او شکست لحیت زهر غنه بر جام حسن نخ کرد از زندکی
کام حسن ضربه زد در کربلا نام عشق سینه بر عشاق راه آه عشق کرد اهل حبان را عرق خون نامی کرد
از عاشقان راز درون هیکر اکبر بخون اغشته عشق لخم بستان نبی بر کنده عشق تا مت عباس بر خاک
او فکنده پنجه خورشید افلاک او فکنده اتش اندر خیمه اهل حرم عشق زد ان خاک عالم بر سرم شیخ صدوق
در کتاب علل الشرایع روایت نموده که حضرت شعیب هنوز از غایت کرات محبت و مودت خالق اکبر اینقدر
کریست که مروحه هشم بسیار کرش نابینا شد خداوند عالم نور چشم او را بر کردانید باز دفعه دوم اینقدر کریست
که مروحه هشم بسیار کرش نابینا شد خداوند عالم نور چشم او را بر کردانید باز اینقدر کریست که مثل اول شد
باز خداوند عالم او را بر تبه اول بر کردانید و در مرتبه چهارم خداوند رحیم وحی فرمودند که ای شعیب چرا
اینقدر کریه بنمائی از شعیب اکر از خوف جهنم کریانی جهنم را بر تو حرام نمودم و اکر از شوق بهشت کریانی
بهشت را بتو عطا نمودم شعیب عرض کرد الهی و سیدی انت تعلم انی ما بکیت خوفا من نارک

احوال شعیب علیه السلام

حال در بیان خدا

نظم

ولا شوقا الی جنتک ولکن عشقت جنتک علی قلبی فلست اصبر عنک

خطاب مستطاب از جناب رب الارباب
جهانی صادر شده که ارکان عبودیت جهانیان را بلرزه آورد و ناله و فریاد از نهاد
حضرت موسی را ناموس نبوت آن که طاقت تو اقدام نماید یا ادیب و اقتدا طالبان قرب خدا را خوش آید
منت بگیرد این طاووسی عبارت این نوع اشخاص را بطلبد و از درجه اعتبار ساقط میداند و میفرماید که
انما قصد البر طیل و لم یقصد وجه رب الجلیل و نعم ما قیل الهی ترا میدانم از تو میخواهم تصور نکنی
از درت بگریزم زیرا که غیر تو نمیدانم سپیدان جامه خونین نپسندند رخ خون رخ را رنگین نپسندند و لم شده
و رغم اگر گرفتاران دل تنگین نپسندند مه گوشه طیلسان سند کهداری رخ خون کهداران نالهٔ زاری زنین
کر بلد شده نوبهاری خوبان فضل فروش نپسندند سندی پوستان گل هر انجمن هر گز خان بر گشت و ندی و دهنها
همه خون و تن خود بر کفنها چه گل بر بر زده عاشق نپسندند یکی جواهر بر یزید و شمشیر و زره یکی در راه جانان میدهد سر
یکی رکشی بود فروش یکی شتر گردون ای نپسندند یکی بر تخت زده بند و سیمانی کند قربانی جانان فنی یکی
در کلبهٔ یکی در معبد بیغی کفایی نپسندند این بر خود پسندد سر کافر لقای و رنج و کرهای شتر خوبان
بنی هاشم سراسر لقای خلد و حوری الحین نپسندند سپه داران دین عباسی و اکبر یکی شیه نبی یک شیه حیدر
سران یاری باب و برادر تن خود بر تراب و نی نپسندند تو ان غایز الکرم ربی بیابانی مسوز ما امید از لطف الهی
بیابانی در جهان هر هم که خواهی گر این شعر از تو ان مسکین نپسندند مجنون بیابانی گزاری از غایت حسن مسکن محبوب را
بگیره خانهٔ محبوب بگیره سهر محبوب را بگیره منزل و طان و شهری که محبوب آزانی عبور لوزه راست میدارند
بگیره کاه هست که مسکن که پاسبان منزل محبوب بوده باز کوی محبوب گذر نقطه راست دارند امرت علی الله تعالی
دیار یعلی معروف و افتادن مجنون بر بهای ریگ لیلی مشهور است پس هر اوستان خدا زبان بند گر این
مقال گویا باشند سعدی بجان خود قسم از آنم که جهان هرزه از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست
دلکی نیست که نه فتنهٔ علی تفاوت طبقاتهم و مراتب درجاتهم از نقطهٔ محبوبی سطور رشته و کام

و از روحان

و از روحانیان فخرزن و کتب و صحف بسقام بیان شنیده ادیب و الله جنان که شنیده ان ادراک نموده است
رحمتهای بی منتهای الهی بر زبان بند گزاری مقال گویا و اسرار غیب بر دل عارفان نازل و ظاهر شود توفیق زیارت
هر کس بر زبانی صفت مدح تو گوید بیدل بر غزل خانی و مطرب بزاید که متملک بر یم و که ساکن مسجد بی ذرا
مبطلم خانه خانه صنمی بر و کعبه و من طالب یاری او فی نه همین جویدومی صاحب خانه جنان مستان ادراک رحمت
خداوند رحیم و مجهول منبض رؤف رحیم میباشند که امر ما اجلال مقدره ایشان میشود هر ایشان روحانیان ایشان آگون
و جسد ایشان قرار نمیگیرد جنان هم بهتر خدا فرمودند و لولا الآجال التی کتبت علیهم لم یستقر ارواحهم فی
اجسادهم و خداوند عالم در آیه شریفه میفرماید ان سنتهم انکهدا و ابتاع ما قضوا من دون الناس فتمنوا الموت ان کنتم
صادقین زیرا که بر عرفه و طالبان لقا پوشیده نیست که جنان معرفة الله الذ الاشیاء است و لذتی فوق آن
لذت متصور نمیشود همچنین هر یک بحسب ایمان و مستان ایمان بقدر معرفت خود طالب لقا و مشتاق فیوضات
و عطیات خداوند رحیم میباشند و میدانند که حقیقت حیات جاودانی در ایام فرموده است در کمال شعف
و سرور بسر زبان بند گر این مقال گویا میفرماید ربنا عجل مرگ اگر مرادت کوشش من آی تا دراغوشش بگیرم
تنگ تنگ من از او عمری ستانم جاودان ما و زمن دلتی ستانند زنگ زنگ و مرگ را که حقیقت عین الحیوة
و راحت ابدی است طالبند و در مقام تمنا و نیستی شعف تمام نمایند و بموجب حدیث الدنیا سجن المؤمن و جنة
الکافر گویند که طالب چه وقت از زندان و رسیدن بقرب خداوند متعال شیدا شده و الحق مرایشان ناگوار است
فروزی از فیض قرب خداوند متعال و مهجوری از لقا و حی داور فراق طول است و پیوسته زبان بند گر این
مقال گویا میفرماید فقیر سعدی الله که از مردن نمیترسم در غرقاب لقا ولی نه زور دارم و نه فروزی دیدار میترسم
و از این جهت است که سروران ادیب و اشرف اتقیا در دعای که تعلیم بین گیرین بزبان بوده اند میفرماید اللهم
و بسعدی و والدی و بی صرف علی علمایک و کیف اصبر علی فراقک و محزون در حلک صفیف بیدار تنگ
غار یا سر میفرماید الا ایها الموت الذی لیست منه بکی ارحمنی فقد افنیت کل خلیلک

در روضهٔ ابن بلخ ملعون ضربت بر فرق مبارکش زد حضرت مرتضی العهد بر زمان عاجز مغلوب الحین حضرت
فاطمه زهرا صلوات الله علیها ارشیدند فرمرکب خود خندان گردید چنانچه علماء محدثین روایت نموده که در روز قیامت
سیدعالم که زنان و فرزندان خود را طلبیده که بایشان ملاقی شود و حضرت فاطمه در برکرفته و بخنی در رکوش
او فرمودند المغصوبه کریست باز المرور المغصوبه را در برکرفت و بخنی در رکوش او فرمود چون المغصوبه کریست بار
المرور المغصوبه را در برکرفت و بخنی در رکوش او فرمود چون المغصوبه سر برداشت خندان گردید سبب زنان المرور
از المغصوبه تعجب نمودند چون مستفسر شدند فرمود که در مرتبهٔ اول فرمودات خود را باین کلمات بیان نمودم
و در مرتبهٔ دوم فرمود که این دفعه فرمودم تا که از هر در دکار خود مسئول نودم که اول کسیکه از اهل بیت
من بیاید تو باکی دعای مرا مستجاب کردانید و بعد از من در دنیا سبب فوز و نجات عاصیان شود و ثانیاً
سوم در عدد بیان داشته و دیکه ملک موت بقبض روح خلیل الله مأمور شد حضرت ابراهیم ملک موت
فرمودند هل رایت خلیلا بهیت خلیله فاوحی الله الیه هل رایت خلیلا کره لقاء حبیبه و حضرت
سید ساجدین در مناجات الخمسة عشر که منسوب بایشان است میفرماید الهی لقائک قرة عینی
و وصالک منی نفسی والیک شوقی و فی محبتک ولهی و رضاک یقینی و رجاؤک حاجتی و جوارک
طلبتی و قربک غایة سؤلی و فی مناجاتک رجائی و راحتی و عندک دواء علتی و رفع فاقتی و کشف
ضری الهی ما اعذب شرب قربک و علی لا ابردها الا وصالک و لوعتی لا یطفیها الا
لقائک و بنا سر مضمون انه ثبت فی الصحیحین ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله و حدیث قدسی مشهور انا
مشوق الاحرار الی لقائی فانا اشد شوقا الی لقائهم و حدیث من احب لقاء الله احب الله
لقائه جواب این حال آقای شهیدان و سرور مظلومان که سر مرحوم را با مخبر برهنه بر نیزه مقدس خود دید
و صدای انوار جوارا بدستان مستحق نیران شد بهوش شد و نشود و نتیم نفرمایند فدای بیتوت شوم ارواحنا
که جان عالمیان از این حزنه کباب شود ی موج چهارم از امواج اربعه در کریهای زار و نالهای

فطار زینب عقار ان زهرا البتول سلام علیها است اکرم آدم و شدائد و مصائب المحزنه و رقوة تقریر و تحریر نگنجد
در زبان و قلم را قوت تقریر و قلم را قدرت تحریر این مصیبت نیست لکن چون مقصود از تالیف این نسخهٔ شریفه و صحیفهٔ منیفه بیان
وقایعی است که اشرف اناث عالمین و سیدة المظلومین حضرت امام حسین علیه السلام کریان و نالان و باهم و غم توامان
بودند لهذا کریه ها و نالهائی که از آن مخدره بسبب اضطراب و اکنف بر برادر مظلوم خود در روز عاشورا و غیره نظهر
ذکر میشود تا هر شیعه یکی و هوالیان مصائب المرور علیهما ان تاثیر داده نامهٔ اعمال ایشان کرها مصبر کردد و در آسی
نمایند و کریستن بر آن نوده و ریخ تعب بعید حبیب زینب و تصور نمایند که انیست و بلیه چکونه برای مظلوم
غریب تاثیر نموده بود که المظلومه فطار بهقرار شده و سراسیمه و بی اختیار رو بهراسان و کریان از خیمه بیرون
دویدند بدان ای لقریب دارد ای شیعه بهقرار که الجا مستفاد از اخبار و آثار ائمه اطهار میشود اینست
که عمهٔ حبیب قرین ریخ تعب حضرت زینب در مرتبهٔ سراسیمه و حیران از خیمه بیرون دویدند و در مصیبت برادر مظلوم
خود آتش در همه کون و مکان افکندند مرتبهٔ اول در وقت ورود بزمین کربلا بود که موافق روایت
منقول از شیخ مفید در روز چهارم محرم الحرام آن امام عالمقام وارد آن سرزمین شدند و موافق روایت منقول
از منتخب طریحی حوزا اصلاح موجود و این اشعار را که یاد دهانت لال من خلیل تا با اخران چنانچه در مصیب
دوم از نوح شیم ذکر نمودیم مکرر بیان میفرمودند تا اینکه با نوای محزنه حبیب و سر حلقهٔ مجلس عزا حضرت زینب
خواتون ان اشعار را از زبان مبارک برادر خود شنیده بی اختیار از خیمه بیرون دویدند و بجانب آن
مظلوم فطار روان کردیدند چنانچه راویان مجلس بر زبان کسیده میکنند و این مضمون این مقال را بعرض
المرور رسانیده و نعم ما قال العاشق البغدادی ای برادر ای عزیز ناز نین ای طاشکی من مرده بودم
پیش از این ای برادر یاد لی و رفته جان ای فرقت دلبار و اسیر ندان ای از کلفت مصیبت و ان
استماع ای کرمهٔ این دار فانی را وداع و الکلده الیوم ماتت حلیمة محمد المصطفی و اجب علی المرتضی و
فاطمة الزهراء و اخی الحسن المجتبی حضرت امام حسین از دور مبارک خایب المحزنه نور و فرمود با اختصار

ای خواهر دلفگار و دلسته‌ی غمخوار علم تو را شیطان نبرد بقضای خداوند راضی باش بدرستیکه ایشان
در زمین آمده میمیرند کل شیء هالک الا وجهه حضرت زینب خواتون عرض نمود یا ایتها النفس المطمئنه
ارجعی الی ربک تو کشته میبینی دیده‌ام تو را نگران است مصیبتی بدین عظیم بر کسی وارد نشده
زینب در این زمین بلاجوی خدیجه نگران است موزیهای چه بسیاری کشته اندام من زار یقین که آه و
ناله‌ها و زار فغان است سر بسنگ ناله و آه من ارغ برادر یکی بالای دیگر بوسش رحمن است حب فی
زجور غمام حب فی زجر بگریم چرا زدیغ نسوزم که کار غم زده کان است زان گریه بعد از چه کردم آه
برادر که کوههای بلند بیک این بنیان است ز زیر سایه لطف حسان کن ره کم که چتر موج طایر چه بهر دوران است
سر بسنگ دیده زارم نگر چون جگر خون لون که از دیده روان چه باران است در این وقت موافق رواب سان
اشک از دیده‌ها باران گذرد بر صورت این جاری بلد و نالت با اخا ساذنا الی حرم جدنا حضرت زینب
از جوار هر چاره رجوع بر روی می‌نمود دست زینب خواتون عرض نمود ای برادر بعد از تو دیگر ابوات سرور
و فرح بر روی خود در منزل پس امظلومه فکر در الخال طبالخ بر صورت مبارک خود زده و دست زد دیگر بسیار
خود را هلاک نمود و حضرت مغشیه علیها بعد از ان گذرد عش خود و بر زمین افتاد و پس از زمان بر اسرار حزن و
این احوال را از امظلومه نظارت نمود و از جای خود برخواستند و لبوای گذرد این هم جهان اندوه
و فرمودند با اخشاه یجی علیک اذا انا قتلت فلا تشقی علی جیبا ولا تخمشی وجها ولا تدعین
بالویل ثم حملها و ادخلها الخیمه بعد از جواهر کرای لجی می برد تو که چون سر بریت سهلات نوشم
جامه را در عزام هلاک نسازی و گونه خود را خراشی و اواز واویلا و وا ثبورا بلند نه نمائی و اینقدر
امظلومه خواهر را موعظه و نصیحت و دلداری داد تا اینکه امظلومه را لجم بر گردانید و گویا چنین معجز نمود
و لما ای مهر سرادق امامت این بانوی عصمت و طهارت اینجا هر دلفگار گریان از این سینه زنان فخر کوران
ز تنها که بر هن تکن خاک اندرم می نبر تکن خاک رو در عزائش الجزنبه جان تو دخترم سکینه اواز
بوا ثبورا و ویلا منای نه در بمانه و در لبین در خیمه نشین حزین و گریان چو بیمار سر بسنگ همچو بران
از حرارت نه گانه که امظلومه حزینه از درود تو اثر الکم و مصائب چه ران سراسیمه و نالان و گریه کنان

از خیمه بیرون آمد زینب تا سوی عمارود نهم ما قال العمارف البرعانی که بگرم در دل نبا شاه تاب اجی
واهی چه حال زینب کشت تصویر ریش خیزم نادام زان نمیرود بر جوح چهره یا رب ایا بانوی عصمت کیست کیست
کیوان او هر سپهر نهم خجلت که این بانو که با شاه الگ ریزه زالگ او بر پا میزه ارستخیزه
جامه اش نیلی چو اوراغ نیلگون ازچه رو دارد سرشکش رنگ خون ازچه رو دارد کریبان چاک چاک ازچه رو
ریخته بفرق خویش خاک مجرش کو چادرش کو کو نقاب ازچه رو سوزد مثال افتاب اتش دل که اشکش بیداد خته
جامه از بهر که نیلی ساخته ناله اش از بهست سوز دوچ چهره اه وی از چهره شده کرون میبره قد سروش از چه ره کرد چو کمان
از چهره بارش قطره سرا بارغم ازچهره رو دارد بدل افغان و شین ازچهره رو دارد زبانش پا حسین این سئوالم تا شنه
از بهر فرو هکفت بیکبار از علم خون بگیرد کویم این بانوی عصمت احب نسبت زبهر ایب عالی نسب نام پر نسب
تا مرا اذن دهد عمه‌ام تا سوی عمارود عمه‌ام تا سوی عمار تو اذن روایی که در تحفه الحبیبه امده اورده ام سر مرقوم و غا
طلب ان امان نامه در خصوص حضرت عباس و برادران ان زنده باشی از عبید الله زیاد لونه حق شناسی گردیده بود
سوار شده و در برابر اردوی لشکر جمیران قدم بقدم آمده ایستاده و فریاد برآورد این بنو اخذنا عبد الله
و جعفر و عباس و عثمان فطالما الحین اجیبوه و ان کان ناصقا ما تنه بعض اخوالکم بعبر امرءه و
گفت کجا یند قهران خواهر سی عمه‌اند و جعفر و عباس و عثمان پس در اوقات حضرت امام حسین فرمودند جواب
اورد پیدا کرم خاسق است زیرا که او بعض از اخوان شما میباشد مؤلف گوید که چون مادر حضرت عباس ام البنین
از طایفه کلاب بود در میان عرب بشجاعت و دلاوران مشهور بودند و شعرا نیز از آن طایفه بود و در میان
عرب مشهور و معروف است که مادرهای اینان از یک قبیله و یک طایفه باشد این اخت ابی
اخ و خال و عم هر یک خطاب بکنند لهذا امروز به برادران خود فرمودند ما تنه بعض اخوالکم و سبب تزویج
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ام البنین را که از طایفه کلاب بود در عهد اول خلفه المتقین متوجه شده ام
بار آن چهار سرور با مر برادر نامور سوار شدند و در برابر لشکر قرار گرفته بیدا فتر آمدند و گفتند ما اراده داری

امدن تنها حضرت عباس و طلب امان نمودن

وجه تسمیه حضرت عباس و نسبت ایشان

شمر گفت یابن اخی انتم آمنون فیعزای ای پسران خواهران من شما در راحتید آن بزرگواران فرمودند ما لعنت
کند تو را و امان تو را یا امر میکنی ما را که امان دهیم خود را و اگذاریم و داخل شویم در اطاعت ملاعین چندی که این
زیاد و یزید پدید بنشند نه والله هرگز چنین نخواهیم کرد پس شمر سر بر غضبناک بیخ خود را جانب خود
در انوقت عمر سعد لعین نامه که این زیاد بجهت او نوشته بود و شمر حامل آن بود که تفصیل مقتول آن نامه را
در تحفه الحسینیه روایت نموده ریش خود را بکف گرفته با صهبل الفرس گفت و دبا الجنة الفتنة و پس لشکر
با سران اسیر سوار شدند و روی بجانب خیمهای امام مظلوم نهادند در انوقت سرور مظلومان در پیش روی خیمه سر مبارک
بر بالین زانوهای خود گذاشته و مشغول غم زدگان و دلشکستگان بود و دختر خود را اصلاح
میفرمود در پیش روی سر مبارک خود گذاشته بود در اثنای آن سر در را جواب ریخته بود چون عقیله جناب قریش
زینب علیها السلام اعراب بدو لوله انگیزه نا صواب و قعقعه صلصل و صهیل اسبان و برق شمشیرها و سنانها و بیمهای
اهل کوفان و هجوم آن لشکر را چون سیلاب بجانب خیام حرم محترم انور در مظلومان مشاهده نمود سراسیمه و حیران
و مضطرب گریان شده از خیمه بیرون خواهید و بجانب برادر مظلوم خود روان شد و الشیعة یا بانی زمان
انظر و حیران چنین بچهای از آنات جدت خود سیدنا محمد آخر الزمان صلی الله علیه و آله نه نموده بود انظر و از این جرئت
و بیمهای مضطرب گردیده بجانب برادر مظلوم خود آمد و قالت یا اخی اما تسمع هذا الاصوات
قد اقتربت فیزاد برادر ایا این اداز ها را نمیشنوی که باینزدیکی شده اند فرفع الحسین رأسه
فیزاد المرور سر مبارک از زمین برداشته و فرمودند الجواهر گرامی بدان که در این دم چند دیدم
جد و پدر و مادر و برادر خود را در خواب دیدم که بمن میفرمودند که باحسین تو بزودی نزد ما خواهی آمد
فلطمت زینب علی وجهها و صاحت و نادت بالویل پس حضرت زینب خواتون طپانچه بر روی
خود زد و فریاد و ناله اش بر از قلب فطار رخود بلند نمود و فریاد و واویلا برآورد حضرت فرمودند
الجواهر صدا بناله بلند مکن که اهل کوفه شام ما را سرزنش نمایند و میگویند که نالهٔ زنان اسیران

بلند کردید خواهش شوار خواهران خدا تو را رحمت نماید و داد و بیداد مکردند چون نغمه زینب این غم زار و زار را چون
بشنوند رود اشک چون ابر بهار و چون شیف ند سر شک سیاه چون بگردند دل هر لاله زار زار چون حسین
مرد و از دست او چون نغمه این غریب و لحن کار مقتدیه شیم از مرات بی نوایان مهر سپهر غمت
و با نوای عتاب عذارت و ظهارت سراسیمه و بی اختیار با ناله های زار و زار اشک بار از خیمه بیرون آمد
در شب عاشورا بود از شیخ مفید روایت شده که حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمودند که در آن شبی
که در صبح آن شب پدرم شهید شدند من نشسته بودم و در رخوابی و مرض بودم و عمه ام زینب خواتون
در پرستاری بود و متوجه پرستاری حمید رخوابی من بود که ناگاه بدید بزرگوارم از خیمه خود کناره نمودند و در خیمه
نشسته و چون از آرامگرده ای دز عفاری در خیمه بدرم بود و شیر خود را اصلاح میفرمود و پدر بزرگوارم
این اشعار را که باد هر آن لذتی جلیل الخ که سابقا ذکر شد مکرر میفرمودند در اثنای آن خواب بر خوابی خانم فطرس
انور را نام نمودم و دانستم که مقصود از این اشعار مصیبت و ان البلاء قد نزل کنی خفی بلند نمود
سپس کریه در گلویم گره شد و خود را ضبط نمودم و اصغا عمق فانها سمعت ما سمعت و چون سکینه
النساء الصابرة و الجلیلة عمه آقا زینب خواتون چون شنیده نداء آن ابیاتی را که من شنیده بودم و آن
از زنان رقت نسبت و جزع کردن است پس زینب آن نشنیده احوال نتوانست خود را ضبط نماید و سراسیمه
از خیام خود بیرون آمد و دامن جامه اش بر زمین کشیده میدید و با سر برهنه از خیمه بیرون رفت تا انکه
خود را بنزدیک پدرم رسانید مراد از برهنه بودن سر المخدره که در این حدیث و امثال آن مذکور است
این است که آن مخدره چادر خود را از غایت اضطراب و انقلب انداخته بودند و همان مقنعه و خمار بر سر آن
مخدره بود و الا چنین از اماء دینی که در حال اسیری این هیبت دلالت بر سر برهنه کنی اب آن دارد شاید
مراد این باشد و قالت و انقطعه کاشکی پیش از این مرده بودم و موت بدید و مادر و برادرم امروز نبازی
من نظاره کردید از جانبین که نشسته اند و ملاحظه میکنید بس بزرگوار بسوی عمه ام نظری نمود

احوال زینب خواتون در شب عاشورا

اصلان عمه ها سعی باجع لشکر بجانب الشقاوة و سب و دشنام فاسدها

و فرمودند الجواب هرچه تو را شیطان نبرد و بقضای الهی راضی باش و دریده دانی حق داند امروز هزار اشک که دیده در
مقام دلجوئی آن سکینه علیها السلام برآمد و تمام این واقعه جانسوز را در حدیث دوم که در بیان گریهای امروز است در ربیع
سیم مذکور نمودیم باینجا رجوع شود **مقدمه چهارم** از مراثی فاطمه علیها السلام در بیان نماز ظهر بود که در حدیث چهارم در ربیع
سیم از گریهای امروز مذکور نمودیم اگرچه در این حدیث غم گداز او هش برداز تقریع بابن نبیت که لعنت جناب
زینب خاتون از گریه بازدارند لکن امر فرمودن حضرت سیدالشهداء روحی له الفداء به بهردن اقدس اعلی هرچه
از خیمه گاه بهردن اقدس عوارات طاهرات بانانه و آه و ویل هریک از خیمه گاه ظهوری دیگر دارد براین مطلب
زجراکه سرحلقه عزاء از اهالی هوم امروز جهانیان زینب کبری فاطمه جان است **مقدمه پنجم** از مراثی فاطمه در بیان
دانقان دهای برهنه از خیمه بیرون آمده با ناله و آه و فریاد از خیمه گاه عارف برعالی و ادنی هوم امروز
تقریع فرموده **مقدمه پنجم** از مراثی فاطمه در رعیت علی اکبر بود جانجا در حدیث هفدهم در ربیع سیم عنوان
شد **مقدمه ششم** از مراثی فاطمه که از ندبه فلک حیا و خورشید سپهر وفا از خیمه گاه جانب میدان روان گردید
در شمایل شاهزاده مقتول بدر دشتی عبدالله بن حسن بود جانجا از شیخ مفید رحمه الله نقل شده که در زمان
لشکر عدوان بر هوم امروز مظلومان احاطه نمودند و مظلوم خروج بر روی خاکهای گرم کربلا نمود که
بود و هریک از انکدوه اشرار بر آن ستمدیده بزرگوار چه ها و از تیغی و از تیرها نخشند در آنوقت
که مظلوم ستمدیده روی در روی از زنان بلند خیمه گاه نمود که عبدالله بن حسن از خیمه گاه زنان شتابان
شتابان بجانب امروز مظلومان روان شد و چون نزدیک امروز رسید زینب کبری آنون مطلع گردید
سراسیمه از خیمه بیرون آمد و خود را بان مظلوم رسانید که شاید او را نجاه دارد و چون مظلوم نشست جانان
و مظلوم دایره رحم و احسان بر احوال انمظلوم مطلع شد فقالت اخبیبه یا اخاه بعنی ای برادر جان مظلوم را
بجاه دار و ملکه از که بقتلگاه ایده انی مظلوم مظلوم از رجوع ابا نموده فرمود والله لا انا بانی
عمی تعنی قسم بخدا که از غم پرزگوارم جدا نمی شوم و سعی نمود تا خود را بمیان امروز رسانده کنار پدر
ناگاه ملعونی که او را اخرجی گویند با حربه بنی کاهل سلکفیده سپری حواله سر در مظلومان فرود آن
مظلوم در دفع شمشیران شرزیاران بدر بیزی چاره نیافت مگر انکه دست کودک خود را بدم ان

سپر دیگر

داد که شاید ان شمشیر بران حضرت تاثیر نماید در وجانبان ملعون شتی نموده و فرمودند این اجنبیه اقتل
فتی داران برتوان حرمزاده ابا مجوانی که غم مرا نگینی فاطمه حسین کذ شته زدنیا چه جای گیر است مکرا نکش که تم دلم رحمان
میرانست اگر فاطمه بدل تحت حیا نه نمود و بر مظلومی و صغری آن طفل ترحم نکرد و شمشیر خود را فرود آورد و ان شمشیر را جنبان
برابت کوچک ان طفل صغیر زد که دست ان طفل قطع شد و بوست دست انطفل او یخته شد ان طفل چون
مرغ مسمل بر زمین غلطید و فریاد ازدل زار کشید فنادی الغلام یا عماه و استغاثه بتیم و رخ دارخود نمود تا طفل
المحسن فضه الله بسر حضرت امام حسین آن طفل بزرگوار را سینه متقوح و بزخوم خود چسبانید و در مقام دلجوئی
و خرسندی او برآمد و فرمودند ای فرزند برادر اصبر علی ما نزل بک و احتسب فذالک الخیر
فان الله یلحقک بآبائک الصالحین هنیئا لک الجنة بشارت لوزدیده بر عذابی که بر تو وارد میشود و اجر و ثواب از جانب
خداوند متعال داشته باش زیرا که بدرستی که حق تعالی تورا ملحق نماید بپدران صالح تو پس در انوقت وحدی طاهر
بجانب ان طفل صغیر انداخت او را در دامن سرور مظلومان شهید ساخت و نعم ما قال العارف الربعانی شد شهید
آن شاهد از غمش خونبار رفت فوج سپهر اهل رضوان و حسنان اندر حزن عبدالله فرزند حسن هرکه را الله کوئی زد
از شعبان رخ او بار چون از دیده گان لاله سان هردل زداغش داغدار نوحه کن هرهم در کلخن هراز
هرکرا داغی است در ماتم حکم سینه السی زاین نیش باشد ریش مقدمه هفتم از مراثی فاطمه که انمظلوم
ناتوان سراسیمه و بیتابون کنان از خیمه گاه بگیبوان بریان بجانب میدان روان گردید و حتی بود که انمظلوم
ناتوان از ضرب تیر و نیزه و شمشیر اهل ظلم و عدوان از اوج زین بر حضیض زمین گریبد قرار گرفت و ان
یکتا گوهر هموم الجزیی خانه دل را از کدورت اهتی تن و نور نیت حال و محول زخمه دیده و چشم از ماسوی
پوشیده و زبانش باذکر محبوب ازل دمساز بود عارف هیچ دانی حبیب الی یکتا کیست هرکه کتب الی از همه
خوبان خوب تر اکه اندر بکده با صد نور بین صحبان منتظر اکه شه خوبان حسین اکه اکه اندر آن احوال
خواهرش بهردن زخمه اشکبار کنون ابن سعد لعین هرسر بریان جانجا لک حتفکه اکه بهراف ند فاک

که جراحت سر مقدس خود را بشنود و کیفیت این واقعه هجر سوز جانگداز را بداند و بداند که آن هزار کوار در آن کیر و دار القدر
یقاتلونه با سلاح ثقیله که جراحات بسیار بدن القدوه الاخیار وارد ساخته از کثرت جراحت و خونریزی ضعف و ناتوانی
بر آن مظلوم که سرچشمه علوم ربانی بود روی نمود پس در آن حال بواقعی ردائت مشغول آن کار آن الله نوازل الرؤوف
اختیار سعی و دست از تبر و حبال کشیده و لحظه توقف نمود که استراحت نماید ناگاه از لشکر اعدا سنگی آمد
و بر جبهه انور شریفش که محل بوسه خداوند معبود بود بر خورد و خون از جبهه منورش جاری شد سر انور خود را آورد
مبارک بلند نمود که خون از جبهه منورش برطرف سازد که آن آه ناگاه تیری جانب انور رسانید فاخاه شهید و مجاهد
مظلوم قدوه شهید شهید فی سبیل الله پس ناگاه تیر زهرآلود سه شعبه از لشکر عدوان جانب آن آقای
شهیدان رسانید تیر آمد بر سینه مقدس انور درست و خون مثل فواره جاری شد آن مظلوم عرض نمود بسم الله
و بالله و علی ملة رسول الله پس سر مبارک جانب آسمان بلند نمود و عرض کرد خداوندا
تو میدانی که این گروه میکشند کسی را که امروز بر روی زمین فرزند پیغمبری غیر او نیست پس آن مظلوم آن تیر را از قفا
سر خود بیرون کشید و خون مثل ناودان از موضع جراحت آن تیر جاری گردید پس دست مبارک خود را پر کرد از آن
خون میگرفت و خون هر بار خون میشد نظر باسمان می پاشید و میگفت از آن خون بر میکشت
گویا که ستر بر میکشت آن خون شهید این باشد که امروز مظلومان در این زمان که آخر جهان آن جانی جهانیان
بود از مغانی بجهت قصد او شد مغانی از رسالت نماند که مقصود کل این و زیان خالص از آن عمل خلق باشد
که ای خداوند الهی معبود مطلق در راه رضایت الهی وارد شد تمام نمودم بوجود امام را هدیه بارگاه تو دم نمودم
تصدق ذات تو دم فرزندان را قربانی کنم مقصود رضایت تو دم دیگر بجز این جسم و زار و نزار طاقتی
هیزی ندارم اینک جان خود را در مغانی بارگاه مقدست تو دم زیرا که این شیعیان را ترک دهان که
رک حیات هر کدام آن رک قطع شد دیگر زنده ها بعد از آن مشکل است و ظاهر است که
از آن تیر رک و پای امروز مقطوع گردیده بود زیرا که سید این طاووس در کتاب مصوف بجهان ربانی

بوده که آن تیر بر قلب آن سرور واقع شده و لهذا سید الشهداء در آن وقت بسم الله فرمودند که یا مقصود امروز
از کفتن بسم الله در آن حال این باشد که ای خدا این جسم را در راه قربانی راحت دین تقدیم نمودم بجهت
جلالت چون متعارف است که در وقت قربانی اسم خداوند را ذبح گفته بر زبان جاری مینماید انا در این
مقام آقای شهیدان و سرور سربازان چون تاب تحمل آن تیر را نداشت و عدم قبول تسلیم
از آن ناطق خود تکلم بر اسم الله نموده و آن تیر را از پشت سر مبارک خود بیرون آوردند زیرا که از بیرون
آن ذبح کوی و داد قربانی راه خدا کویا یک شیدن تیر زهرآلود را بجز از قفا بطرف دیگر ممکن نبود و بعد از
خون الجراحت را از مغان راه رضای خدا نموده و خداوند متعال آن از مغان را قبول نموده کویا بنده که
فرمودند که خون این شهید مظلوم را ضبط کنید و در فرقه عنب محفوظ دارید [illegible] چیز افتاده اند در زمین که
حق تعالی کف با چند ملک که بر پشت کرسی نازل شوید تا بقوه الطاف جان بازان رویه خون او را
جمع نکذارید بهمان که یک قطره بر روی زمین کرد ارید و بدارید استوار در فرقه عنب تا مدد سکار تا که بنهایم
بعد بقای خویش هم بقصاص آن پاک عرق کرش تا که بنهایم به لجای قیس هم به اصاعیل و فرزند خلیل تا که
بنهایم طبر اولیه علی شان بارکاه کبریا تا که بنهایم شهیدان را تمام از زکه آدم الی یوم القیام تا در روز قیامت
باین تشنه لب خروج حیات تمام بر جمیع شهیدان لهذا امر کرد که آن خون را ضبط نمودند و قطره از آن خون
بر کردید و فهم ماه [illegible] بعضی کفتند از اولاد آدم اول کسی که ریخت خونش و مقبول از مغان کردید
جواب داد که اول حسین بود چنین که مغان بسیاری ناکهان افتاد و مروی است که سرخی آسمان از
از زمان پدید شد هنانچه در فقه الحنیفه نقل نموده ام و سرخرت آسمان از از زمان شاید این باشد
که هر کاه مولای لب عطشان معنوی شهیدان تشنه کام تشنه باشد براین از اثار رحمت بر ظهورش ظاهر میشود
هنانچه براهیم بعبرت بوسیله ذبیح و خداوند متعال کوسفند فرزند است اجسم و صورت پس ظاهر کرد
اثر عطش خود را براهیم کفر و طغیان لبسیب طغیان رحمت در آسمان این اثر باقی خواهد بود الی یوم القیام

بسبب نه میزد کی مصیبت آن فخر انام اگر کوئی بابت دران خطب عام شهدم واثار ران باالزه منهدم
نمود وجواب اینست که بلی چنین است بجائی آن دانست که بر اهل عالم وارد شود عظیم تر از آنچه بر قوم صالح
ویجه یحیی ذکریا واخیا انبیاء دیگر وارد شد زیرا که این خون گرانتر از خون ناقه صالح بود که بجهت آن چندین
هزار نفر فرزندان قهار هلاک نمود وگرانتر از خون یحیی نمود که بجهت ان خون هفتاد هزار نفر کشته گردید
واین خون گرانتر از مصیبت کوسله پرستی بنی اسرائیل میشود که چندین هزار نفر بسبب آن هلاک شدند واین مصیبت
گرانتر از نافرمانی قوم نوح میشود که همه عالم را غرق نمود وکمتر از مصیبت اصحاب فیل میشود
که بجهت ان مصیبت گردهای ابابیل شد چگونه مثل این مصیبت از اهم امور دینی وکردهای نظیر نبوده لکن وجود مبارک
سیدالشهداء ورئیس العابدین در روی زمین سبب دفع عذاب ورفع اشتعال قهر خداوند قهار از اهل
روزگار گردید چنانچه فقره جامعه کبیره که بلکم فتح الله وبکم یختم وبکم یمحق الباطل وبکم یزیل الذلة وبکم یعمر
السماء ان یقع علی الارض وغیر این فقرات دعوات شاهد این مطلب است بار دیگر بوانی روایت
سید بن طاوس آن مظلوم نالد از آن بعد از کشتنی تیر آن مستحق تیر آن از قفای مبارک ضعیف و چسبید بر آن
خروج میکرد واز دیدن خطه توقف فرمود و هر یک از آن گروه اشرار که به نزدیک آن سید تیر میگذاشت
قاصد بود که بدان خون انقریب مظلوم برگردن آن ان وارد آید تا آنکه ناگاه ملعونی
که از قبیله کنده بود آمد و رمالک بن یسیر سکندی به نزد او آمد و بر بالای بر یده خود آن
ولگد را دشنام داد آنگاه بانی عمل شنع الکفه نه بود شمشیر بخش خود را بلند نمود و بر فرق اقدس
آن سید جلیل زد بر چنانی که از فرق بود و بر سر مظلوم غریب بود قطع شد و تمیز بر سر انور
نشست بحیثیکه آن بر بنی بر از چون شد بتوقف گوید که براد از بر بنی گوید یا عمامه مبارک امروز
باشد چنانچه در لحظه اخیره تحقیق این مطلب شده و کلام علامه قلیی در حلة
العیون مرقوم که مالک بن یسیر ضربتی بر فرق اشرف زد بگه عمامه ابریشم بر سر از
خون گشت پس این مطلب است بار دیگر امروز ملعون را لعین نموده

بیتم خواندن اند باشی
مالک بن یسیر باین نام
خواندن اند

وعمامه

وعمامه مطهر را بر زمین انداختند و موافق روایتی که در مهیج الدعوات و فرق الصلاة نقل شده بجانب خیمه گاه زنان
سدند اینجا ان ابادر از حال که اقای شهیدان با سر برهنه و فرق شکافته که خون از آن جاری بود و بر
قامت انور ش روان گردیده بود بآن حال بدر خیام اهل حرم الله رسیدند و چشم زنان و اطفال و دختران انظار
وجواهران زار بر فرق شکافته و بر هنه آن امام عالیمقدار افتاد هم ولی داشتند و هیچ کونه خود را دران
مصیبت عظمی ضبط نمیتوانستند باری چون آن امر فرد بدر خیام اهل حرم رسید بارهم طلب نمود چون آن بارهم را
بران حرمت بست و کلاهی از بالای ان بر سر گذاشته و عمامه مبارکه را بالای عمامه و الی حرم را
نداد و رد داد که یا زینب بالام مکتوم یا رقیه یا فاطمه علیکن نمی استدم زینب خواتون پیش آمد و عرض کرد یا اخی
القنی بالموت حضرت فرمودند کیف لا القیک ولیس لی معین ولا ناصر زینب عرض کرد برادر جان
حال که چنین است این زنان سرخنه حال را بدینه چه جاب آن امام مظلوم فرمودند هیهات
اگر دست از زنان برداشتند خود را بهلکه عمر انداختم ولا تکلمن غیر بعید کالعبید لهو قولکم اما علمت
الرکاب دلهو مولکم سوء العذاب بعنی کو یا زنان بسیاری مکنید که شما را مانند بندگان در طلب
اسیران برانند و هیچ نگذند شما را بدی عذاب چون انحضرت این سخنان را شنیدند زنان را ساکت نمودند و
دختران را بر آورد که واحدتاه واقلة ناصراه واکثرة عیالاه چون زینب این سخنان را شنید بیاد گاه
سر خود را بر بالین کرد و طپانچه بر صورت انور زد و گریبان چاک نمود و موی
یا بیت اگر قضی ان الدماء طویل بعنی ارام باش ای دختر علی مرتضی که بعد از این گریه تو بسیار است مؤلف
گوید اگر چه در این روایت بر دن اهل انحضرت مذکور نیست لکن بعید است که اقای مظلومان و سرور شهیدان
با جسم مجروح و قلب مقروح و سر برهنه و فرق شکافته از میدان مراجعت نماید و آن ودیعه را در خیمه ارام و قرار
داشته باشد و دیگر از واضحیکه آن مظلوم سراسیمه از خیمه بیرون خواهید بعد از شهادت بسیار مشهور بود که فوج الجند فرشتگان
المزور را با اهل حرم رسانیدند چنانچه عارف برغانی در اخر نقل فقره تمام شد انچه منظور بود که

مؤلف

در این نسخه شریفه و صحیفه منیفه نوشته شود و چون شروع در این نسخه جانسوز در غره ماه عذا
واتمام آن در شب ۱۲ ربیع نسخه شده ۱۲۸۵ روی که الفضا در شب سه شنبه در بالاسر مقدس منور مطهر حضرت
امام رضا علیه آلاف التحیه والثنا واقع شد متوسع از مراد دارالا ایمانی جناب آقا که این
عاصی شبه روز گار را بدعای خیر و طلب مغفرت یاد آوری نماید انه مجیب الدعوات
المؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات سیما ارواح جمیع خویشان
علی الخصوص ارواح والدین مغفرت آگین طاب ثراهما و عاکو بدعای خیر ایشان
یاد مرحوم مغفور آقا جونی و الرمق الاخیر الله یعفو عنه

۱۲۸۵

۴۲

وچون بعد از اتمام این نسخه شریفه و صحیفه منیفه مشغول تبالیف سه رالاعرفانی شدم که در احوالات حضرت
در حین تالیف این کتاب بر خوردم بخطاب جانسوزی که جانی عاکیان از آن خطاب کباب و قلب این
در انقلاب است لذا آن خطاب جانسوز را عینا در این نسخه شریفه ثبت نمودم و آن خطاب این است
سرور المؤمنین اگر بابا مهم است که چون اهل بیت طرد بیش را با دست بسته دول شکسته دارد و خلق
این زمان بدین یا کودند و در مقابل ان ننگ عالمیان داشتند در آنوقت سر مظهر امام مظلوم را در میان
طوقی نهادند و در بزند ان سر خیر آشرار که داشتند ان معصوم سر السرور را بر داشت انیکه سر السرور
سهم نور حظوه انگی از زندگانی که امام مظلوم جاری کرد و بر رالا امیر چنیکه که ران او را
سوراخ نمود الیعصاب حرام که سبب هم بود که السرور عالم در ان قلبی اعصر کریان کردیدند بعضی کویند
که سبب آن بود سری که طراز دوش رسول خدا بود از کردش الملک حرامیست ان ناپاک باشد
بعضی کویند که سبب ان بود که دیده کشته شده کان آل رسول در اهم حال بیهوشت و زشتی دیدی
احوال و افعال دشمنان و منافقان بر ان بی بوده است و دیکری میکوید که سبب آن بود که ان سرور
بر وه کان عقاب عقب پای برده در قلبی عبید عبید دید و کریه در آورد ان را در ان انجمن
گشته تذکر بان کردید و دیکری میکوید که سبب این بود که این آمرز مجتبی باشد بر شیعیان

و سوالات

و سوالات که زنده و کشته این ناصب اجانب از سایر خلق ممتاز زند و دیکری میکوید که سبب این بود
که هر که این واقعه جانسوز را از رشیعیان بشنود و یا از ناله کریه ای امام عالمیان کریان خواهد شد
و سبب غفران کناهان این ان خواهد شد و مرحوم برزاغ دری میفرماید که کناهان می انیست که کریه انحضرت
از ان جهت بود که میباز و است جدار ارا بخون دشمن باشد و شمع خفته کس جدار و قلبی خالفان روشن باشد
اما کان مؤلف عرض این است که چون باوله در ابتدای نسخه است که سر السرور عالم مشرق سرمای طایفه بنی آدم
نسب جده کرد سر السرور بنیاد و شتوا دکاری کلام الله و کلام الله بر سر نیزه رفتن دی نظر انیان و زمانی راه نمای کرد ان
و تکلم و جواب دادن ماهی آکفیر این ان در دیر را هبان یهودیان را بشرف اسلام انعطاف نسب جنت و پیوسته
زبان مبارکش بذکر دعای مناجات و تلاوت قرآن در جمیع ازمان هم در قلبی آکاهی آسمان و هم در بالای
سنان و هم در منور مناظران و هم در تو بره آکب بندان و هم در زمانی که بر بالای در خرابه خرابه او بر آن و هم
در وقتی که در زیر طشت و طشار در خانه خولی و کنر نهان و هم در زندان خانه نیز بدین ایمان و قلبی ان مشغول
نیز ان بود که با بود و تلاوت قرآن از زبان مبارکش ظاهر و آشکار که بوی مستمعان میرسید اما در انزمان
که سر المظلوم نا توان در قلبی ان مشغول نیز ان حاضر بود این اول قلبی بود که چشم ان امام عالمیان بر زنان
و اعدا و عوام ان نظار و دختران زار و باقی عورات بی قرار خود افتاد که ایشان را با سر برهنه و دست
بسته و موی پریشان با عقب و زنجیر ان در مقابل ان مشغول نیز ان داد اشته بودند شیاطین قلبی و زنکی
الله بدین فرزند ان امام جبلیان را که عقیل نا توان و جوان از اعضای مبارکش روان با بان حال او را
در مقابل ان ننگ عالمیان در ان قلبی عام که جمیع مردم در آن تکران بودند داد اشته بودند آه آه
تا بان زمان آقای مظلومان اهل بیت مظلوم نا توان خود را چنان خوار و زار و بی اعتبار در ملا عام
ندیده بود زیرا که آقای مظلومان و سرور بسته کان در روز عاشورا از زمانی که اهل بیت خود را وداع
نموده و بدر خیمه رفته کسهای غارتکر دید آن سرور مقدس از نظر ان بان محصور بود زیرا که موانق روایتی که در جلد

که در جلد دویم تحفه اثنی عشریه نقل نموده ام ابن سعد عنید سر مقدس آنشهید را در همان روز بکوفه آورده و سر شریر مرقوم سر را که میبرد ابن زیاد بر دند و سر انور را تا عراق در اهل بیت همراه آوردند و در زمان ورود اهل بیت بقسطنطنیه ابن مقدس ان شهید راه خدا سر نداشت که اهل بیت جود را بجان خوار و زار دیدی اعقاب رشید هرقل خواهید دید راه حوالی ان شهر نموده دیگر انکه قاعده جهان است که هر ماه مسافرین علامات نمایند اهل خانه خود را از غایت کرامت قدمت و قوت قلب است که گریه شوق بر ایشان بدی سبحانه هر گاه ابن ان را صحیح و سالم بدون الام و اسقام و مصائب علامات نمایند و اما هر گاه در وقت علامات ابن ان در دست و شمشیر السیر و ذلیل و حقیر مشاهده نمایند حیران حالی بر ابن ان روی خواهد کرد بی اختیار سر رشته صبر و قرار از کف ابن ان در ای خواهد یافت که از گریستن و گسسته شدن هر دو انداز ند چه چاره گریستن مقدار قلب چه زنان که دو بیوه مفارقت سوم الولید که جان عالمیان از کالبد بیرون و دیگر انکه خون کوچکان شهدای بود که اقای نوکران قدری بر اهل انشهدا امیر بودند و اغلب انچه می که در کوفه بودند خانه با بزرگ نوشته بودند که ما را امام و برادران بیت بجانب ما بیایید که ما جان و دل جان فدای خواهیم نمود پس بنا بر این شاید گریه المرور یکی از این هر سه جهت بشد اول از جهت انکه کوفه که مخزن اهارت قدیم بزرگوار ش بود اهل بیت جود را بجان خوار و زار مشاهده فرمود و ثانی از جهت بی اعتباری سخن کوفیان که نامه بان امام عالمیان نوشته بودند و در انجلس رجال راز اهل بیت المرور نگران بودند و ابن ان را بجان خوار و زار دلیر شاهده نمودند و با وجود این در مجلس قضی الشان ان نگو شیدند گویا رعایت مهمان نوازی را فراموش نخفته بودند با در عرف الشان با بین قسم مهمان باید رفتار کنند پس شیعه ایا بر اهل المرور ارث هرة سر مقدس منظر منور المرور در مجلس ابن بد افتر هم روز داد زیرا که این مجلس اولی بود که سر اقا و مولا و مقتدای خود را بجان خون الود دیدند توضیح معلوم جناب رسول خدا باحسنین علیهما السلام طیب عنوصام ابن بود نه بجهت اولادی متقا و کذا جناب امیر در سر سالکی علی اکبر روزی بر علی اکبر فرمود امشی یا ولدی و تعجب فرمود ابا جمیع

فرجع

فرجع در ان زمان در رجوع در رجع علی اکبر قصیده مداحی ان فرموده انی مشهد در وقت سوغات حضرت ترا
صدا بزنند هر یکی به اهلی انا اما علی اکبر بقاعده اعراب در وقت رفتن سلام بعید هند قال ۱۲ یا ابتدا
شهدا را وقتی بعد از مفارقت بدرجه ای دیگر را قبل از مفارقت رجع میرسید پریشانی در کنار جهان نزدیکی
خیام بهوی هم میکیدانست یکی جوان بزیر پای جهتش معلوم و یکی عون علی که بعد اهل جنب بر استاد
میان نبی آسکد رفته بود در راجعت در ان شهید ند الخ و یکی عباس جهت چندی در کنار ماند و یکی اجنب
یا دلدار بیغمر بود الخ در گریه کردن فاطمه تاثیر به الطاف میکرد و لجهت انکه انها صفا داشتند چنانچه مرقوم
در ایه محورت نی بنده نه در سنگ دیده براجهام کنیفه لجهة بکریه بی اندند زنان تابع انها می شدند
هم چنان مردان خطبه دین فاطمه احمد ثنائی و الکبر یاء سادائی و الناس عبیدی و اما
انی نساء حبت فاطمة امتی علی و تولی علی صفتی فاشهدوا املا تکتبی ندیم هذه الحدیث الی

بیدا نل الذا کمیت زبان الکی بدن دلد مرحوم
معتدی ای خوبی التماس دعا دارم
بتاریخ ۱۱ شهر محرم الحرام سنه
۱۲۸۵

الى حضرت شريف در جلد سيم كتاب بحر المصائب در كيفر تاخت اماجس و كتاب
نحص الداكرين ايراد نموده با تفاوت جزئى

حديث قال النبي ﷺ انا احب ثلثة في الدنيا المشي في المساجد ومجالسة العلماء
والصلوة على المحمدين حبيب رسول خدام فرموده است من دوست ميدارم سه چيز را يكى
رفتار در مساجد و يكى نشستن با علماء و يكى نماز گذاردن بر جنازه ها قال علي عليه السلام
انا احب ثلثة في الدنيا صوم الصيف وضرب السيف والضيف بعنى اكرام
المؤمنين ﷺ فرموده اند من سه چيز را در دنيا ها دوست ميدارم روزه تابستان و زدن بتيغ
وعزيز داشتن مهمان را قال جبرئيل عليه السلام انا احب ثلثة في الدنيا
ارشاد الضال واعانة الملهوف وحب المساكين جبرئيل فرموده است ﷺ
ميدارم در دنيا سه چيز را براه آوردن شخص گمراه را و ياري كردن عاجزان را و دوست
كردن مسكينان قال الله تبارك وتعالى انا احب ثلثة في الدنيا
قلب الشاكر ولسان الذاكر والبدن على البلوى يعنى خداوند عالم
فرموده است من سه چيز را در دنيا ميدارم قلب شكر كن را و زبان ذكر كننده را و بدنى كه در بلا صابر باشد
سلمان فارسى رضى الله عنه فرموده است ﷺ ميدارم در دنيا سه چيز را نظر كردن بروى مبارك تو يا رسول الله
و نشستن در پيش تو و ياد كردن كلمه حكمت از تو حبيب عارفين يا سر رحمة الله عليهما فرموده است
ﷺ ميدارم در دنيا سه چيز را دادن طعام و سلام دادن را باداء عبد و بسيار ذكر كردن را در وقتيكه
خلايق در خواب بوده باشند انتهى

خطبه

الحمد لله الذى اعظم مصيبتنا بمصيب السبط الرسول وقرة عين البتول ابن بعضوة الدين
العرب واشرف الناس فى الحسب والنسب نور الانوار وبقية الابرار والذى
بيع بسيف الاشقياء والاسير بايدى الكفار زين المنابر والمساجد والاعلام الراكع الساجد قتيل الكافر المجاهد والى ولاية الشهادة وفاتحة

المصحف

المصحف الشهادة برسالة رسول الله والمجاهد فى سبيل الله مولانا ابى عبد الله
والشكر لله الذى اجل رزيتنا على من تشرف العرش وقرنين وتلا لا نوره من خده
وقبين الذى جاهد فى سبيل الله مع اولاده واقربائه وعشيرته وقتل لوجه الله مع
اخوانه واحبائه وقبيلة صاحب المصيبة الكرب والبلاء والممنوع منه الفرات بكربلا
سيدنا ومولانا ابى عبد الله
عليه السلام

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمدك يا من اعظم مصيبتنا بمصيب صاحب الاحزان والاشجان وسيد ولد عدنان
المحزون الكرب وشمس ال عبد المطلب فاتحة مصحف الشهادة وخاتمة كتاب السعادة الجاهد
فى سبيل الله وثالث شروط لا اله الا الله الذى ضحى فى مصيبته خاتم الانبياء وفخر الاصفياء وجع
فى رزيته سيد الاوصياء واشرف الانبياء صاحب المحنة والبلاء المطروح بارض كربلا
وكبد فخر العالمين مولانا ومولى الكونين ابى عبد الله الحسين ونقد سكك يا من اجل رزيتنا على اب
السادات ومنبع السعادات وشفيع الامة يوم الموقات قتيل العبرات واسير الكربات نور العينين
وقبيلة الطاهرين ابى عبد الله الحسين عليه التحية والثناء ورحمة الله وبركاته

خرج منها خائفا يترقب قال رب نجني من القوم الظالمين حضرت سيد الشهدا مدينه منورن فروج ايلمنيده
بوايكه شريفه نا ملاقوت بويورولار ولكن بويورولار ومنها خلفا كه وقتا فيد كه تادة اخرى
ومنها خرجكم تارة اخرى بعد ملك مقصوده رت ملائكه لن حضرتون خدمتنه نازل اولدى عرض
ايلدى ياحسين سنه هان ملائكه لر دونوق كه همه جدون رسول خدا خدمتنده غزوه لرده وارق نصرت
ايدرق اذن ويرورسن سنون خدمتونده اولاق بوملعينلرون شرين سندن دفع ايلاق حضرت بيورديلر
انا اقدر على ذلك من تا دورم سزدن بوصولارون دفعه لكيدرن ومتنده كلوريوز نوقطه كربلا
ميدانينده عاشورا كونى الخ امام زين العابدين سيد الساجدين بويورولار هر وقت امام كه ايسترى منبر له
قعتون ياكوخ ايسه سون مكرر بويورورديكه دنيا نون بو وفا قتدن بريده بوق ركيم سيحيص معصوم باشى
برزانيه عورتدن اوترى قيزيل طشه ايكنه كسه دلر برزنلار عورتدن اوترى قديم يولاق لار اقامتم باشيمده
بوانثرار اون ايكى فرسخين كه جاقلار واوجانيزه لره اوراجاقلار عيالم باجيلار ريم اسير ايدوب جاقلار بوسفر
حضرت الجوه حجه الوداعيدى كيه بردفعه حضرت حجه اقدام ايلدى امير عليه السلام دن اذن حاصل ايدوب
مجمله سيله حضرت روانه راه اولدى جناب على عليه السلام اوج كون صورا كه حضرتا ويلا سالدى قديمى
مدينه نون خارجنه كوردى طائفون لا روان كلوربويوردى منم حضرتم بويده كوروب ايدى احوالى
عرض ايدوب يا على كورق اق تبلرز وسداى عارض اولمدى حضرت سرعت تامله سوار اولدى
حضرتا طى ايدوب نيدى همان منزله كلدى حسنون باشى اوسته باشى الدى ديديه سيد الشهدا بارى
كوزلرينى آچدى اويركواى كورنده اولمدى حضرت منع ايدى سيد الشهدا نه جهته كتا خلوقدان
وخلق السيئى بويوردى حضرتون باشين ترالى ايه سون حضرت امام حسين عرض ايلدى ياابا عن عم
احرام

برواية يحيى مفيد
وعون الدين